

شيعه وسنت

تأليف الأستاذ
إحسان الرضى ظهير رحمته

ادارة ترجمان السنة



شیعہ و سنت

تألیف

استاد احسان الہی ظہیر

ادارہ ترجمان السنۃ

۴۷۵۔ شادمان، لاہور، پاکستان

باب سوم	اعتراف خلافت خلفای
شیعه و دروغ	راشده ثلاثه ۲۰۳
تقیه دین و شریعت	تزوید ام کثوم با عمر بن
تقیه مخض دروغ است	خطاب ۲۰۷
مثالهای آن	در زم شیعه و لعنت بر آن ۲۰۸
رواة الشیعه	شیعه در نگاه ائمه غیر از
چرا قائل بد تقیه می باشند ۱۹۱	علی ۲۱۴
مثالهای آن	در رد قولی تقیه ۲۱۸
مدح صحابه	مصادر الکتاب ۲۲۹
۲۰۱	

ترجمه فارسی "شیعه و سنت"

پیش گفتار

دانشمند فاضل مصری مهد محب الدین الخطیب کتابچه ای بعنوان 'خطوط عربیه' در مذهب شیعه، تألیف نمود و در ضمن بیان معتقدات شیعه اظهار نمود که شیعه ها بیاطن از اهل تسنن نفرت دارند و اکابر اسلاف ایشان را بد می گویند و چندی پیش در کشور های سنی رساله ها و کتابچه ها برای گمراه کردن و فریب دادن مسلمانان انتشار دادند. این کتابچه محب الدین در مصر و شام و پاکستان و کشور های مسلمانان چند مرتبه بچاپ رسید. مادامیکه خطیب زنده بود، شیعه ها جرأتی نداشتند که در جواب آن مقاله ای بنویسند. بعد از وفات او کتابها در جواب آن تألیف کردند و یکی از آنها کتابیست بعنوان 'مع الخطیب فی خطوطه العربیه' از لطف الله صافی، که بتعداد زیادی چاپ کرده در ممالک عربی مخصوصاً در مکه و مدینه انتشار داده اند.

جناب علامه احسان الہی ظہیر، یکی از دانش مندان معروف پاکستان در جواب 'صافی' کتابی بعنوان 'شیعه و سنت'، به عربی تألیف نمودند و مطالب و بیانات صافی را تحلیل و تجزیه نموده بر بنای براهین و دلائل اعتراضات او را رد نموده و پرده افستراه

و بهتان و مغالطه او را چاک کردند. این کتاب دستاویز مهمی است و جواب جامع و ممتنع در برابر عقائد ناپسند و مفسده شیعه ها. مؤلف این کتاب به مآخذ معتمد دینی شیعه ها مراجعه نموده به تحقیق و تدقیق بذکر اسم کتاب و شماره ورق، مسائل را مورد بحث قرار داده و به نتیجه ای رسیده است که هر صاحب هوش و خرد و عدل دوست بر راستی استدلال او ایمان خواهد آورد.

نظر باین که مسلمانان فارسی دان مخصوصاً در دو کشور همسایه پاکستان نیز از این کتاب مفید استفاده کنند، کتاب را بفارسی برگردانیده بخوانندگان گرامی تقدیم می داریم تا ایشان اصل و حقیقت معتقدات شیعه را بدانند و از مکر و تلبیس ایشان برحذر بوده عقائد اساسی اسلام را محکم بگیرند. بر ما ابلاغ است و بس.

رئیس اداره ترجمان السنة

لاهور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

حمد و ستایشی برای خدائست که یکيست . درود و سلام
بر محمد مصطفی ﷺ که نبیست هادی و سلام و رحمت بر اولاد
و یاران او که پاک و نیکوکارند .

درین زمان بعضی از گروه های مذهبی آوازه "اتحاد و یگانی" را
بلند کرده اند . کلمه اتحاد دام همرنگ زمینی است که برای
گیر آوردن مسلمانان ساده گسترده شده است ، زیرا که این مردم پاک
نهاد نمی دانند که زیر این پرده زیبا و رنگین چه دسیسه و مکر
و فریب بکار برده شده است .

اول این گروه ها فرقه قادیانیه است^(۱) که در شبه قاره پاک
و هند وسیله نفوذ استعمار افرنکی بوده و لکنه ننکین برجبهه
مسلمانان . مشرق بوده . داعیان این گروه این کلمه را باین جهت
بکار می برند که آنان را موردی دست دهد تا زبری در جسد
مسلمانان انتقال کنند .

۱- درباره معتقدات این فرقه جدید ملاحظه کنید کتاب 'القادیانیه'
از همین مؤلف .

گروه دوم فرقه بهائیه است^(۲) که مولود انگلیس و روسیه است و بر از وسوسها و طعن های اهل تشیع است. منظور این طایفه از این کلمه اتحاد تهاجم بر شیعه های ایران و شیعه های عراق است. گروه سوم فرقه شیعه است که پرورده یهودیهاست و مأمور شان در کشورهای اسلامی. مردم این گروه این کلمه را آن وقت بکار می برند که نزدیک برسوا شدن باشند یا وقتی که برده ای از اسرار شان بر می افتد یا هنگامیکه می خواهند سیاهی فرومایگی را از پیشانی خود شان بشویند.

الحق کلمه اتحاد معنای حق دارد ولی به مفهوم ناحق بکار برده می شود، همین طور که وقتی خوارج آیت قرآنی "لا حکم الا لله" خواندند و حضرت علی فرمودند که آری- معنایش 'حق' است ولی بمعنای 'ناحق' بکار برده شده است.^(۳) حضرت علی نیز فرمودند: "بعد از رحلت ما زمانی می آید که در آن چیزی پنهان تر از 'حق' و آشکار تر از 'ناحق' نمی باشد"^(۴) حالا آن زمان رسیده است که حضرت علی بآن اشاره نموده اند و درین زمان چه دروغیست که فروغ نیافته است و دروغی نیز باین وضع قبیح!

در زمان نزدیکی شیعه ها کتابهای دروغ آمیز نوشته در کشورهای اسلامی انتشار داده اند. ظاهراً منظور شان تقرب باهل

۲- رجوع کنید بکتاب منصل مؤلف بعنوان 'البهائیه - امام العقائق و الوقائع'.

۳- نهج البلاغه، ص ۸۲. طبع دارالکتاب اللبنانی، ۱۳۸۷ هـ، بیروت.

۴- نهج البلاغه، ص ۲۰۴.

تسئن است ولی باطناً می خواهند که مسلمانان معتقدات خود شان را درباره خدا و رسول و ازواج و کتاب خدا ترک گویند و بان خرافات امان آورند که مریضان ایشان یعنی یهودیها از خود ساخته اند؛ یعنی درباره کتاب الله عقیده داشته باشیم که این کتاب تحریف شده و تغییر یافته است. و علی و آل او از رسول خدا افضل ترند. و صحابه رسول که شاملشان ایوب کریم و عمر و عثمان هستند، خائن و سرقت می باشند و ازواج النبی که بشهادت قرآن پاک و طیب می باشند، بخدا و رسول خیانت ورزیده اند. و ائمه مذاهب اعی مالک و شافعی و ابی حنیفه و احمد و بخاری همه کافر و ملعون می باشند. پناه بخدا ازین پاره ها. راضی باشد خدا باین بندگان پاک طینت و رحمت کناد بر همه ایشان.

پس، اینست که می خواهند و خدا از اعمال ایشان بیخبر نیست. پس هر کس که بداندیشی آنها را بروز داد، در برابر او قیام می نمایند و گفته هایش را رد می نمایند. خلاف او داد و غریبادهی کنند و آوازه اتحاد و یگانگی را بلند می کنند و قول خداوندی را در میان می آرند:

وَلَا تَنَازَعُوا فَعَلُوا بِنُحْمٍ رِجْكَمُ ۝

یعنی باهم نزاع نکنید و تنبل نشوید ورنه قوت شما از بین می رود. (۱)

۱- سورة الانفال آية ۴۶.

۲- یکی از علای ایران باسم سید نعمت الله صافی کتابی نوشته و این آیت را عنوان ساخته. مثل اسلاف خود مکر و فریب را بکار برده بر

دور باشید ازین اتحاد که بنام اسلام تبلیغ می کنند ولعنت بر آن اتحاد که ناموس محمد رسول الله ﷺ و صحابه و ازواج او را بخطر می اندازد . خدای بزرگ و برتر درباره کلام خود گفت و ما عقیده داریم که هیچ کس نتواند که حرفی از آن را تغیر بدهد یا تبدیل کند، یا کلمه ای بآن افزاید ، یا حرفی از آن کم کند . ازین کلام آگاه شده ایم که کفار مکّه نیز از رسول امین مطالبه کردند که او در دعوت خود بعبادت خدای واحد تفرقه نیندازد و اختلاف نکند و برای خدا دین را خالص نکند و خدایان ما را رسوا نکند و عقاید ما را رد نکند . لیکن نبی مرسل بقول خداوند اینطور جواب داد :

یا ایها الکافرون ، لا اعبد ما تعبدون . ولا انتم عابدون
ما اعبد . ولا انا عابد ما عبدتم . ولا انتم عابدون ما اعبد .
لکم دینکم ولی دین .

→ مقاصد پلید خود نقاب انداخته است . بعد از برگرداندن غلاف کتاب مقدمه بسطی را بر می خورید که برای اتحاد و یگانگی دعوت نموده ولی بعد از چند ورق ناگهان رو برو می شوید بکتاب دیگر بعنوان "مع الخطیب فی خطوطه العریضة" که در اینجا برسد محب الدین الخطیب^۱ ایراد گرفته و گفته : "زیبا نیست که این چنین کتابها را بنویسیم در هنگامیکه در فلسطین شعائر الهی را اهانت میکنند و مسجد اقصی را می سوزانند " بعداً در متن کتاب بر نابغه اسلام هورث میکند و میگوید آن شخصی که برای نجات دنیوی و اخروی بشارت میدهد فقط حضرت علی میباشد که نزد ایشان امام معصوم و اصل عرب و قطبست که نور او وحی می چرخد . در باب این کتاب بعنوان "الشیعہ والکذب" ذکر مفصل می آید .

ای کافران ! من آن (بتان) را که شما می پرستید ، هرگز نمی پرستم . شما هم آن خدا را پرستش نمی کنید که من پرستش میکنم . نه من خدایان باطل شما را عبادت میکنم و نه شما یک خدای معبود را عبادت خواهید کرد . پس اینک دین شما برای شما باشد و دین من هم برای من .^(۷)

و فرمود :

هذه صبیلى ادعو الى الله على بصيرة انا ومن اتبعنى . وسبحان الله وما انا من المشركين .^(۸)

طریقه من همین است و من با پیروان خود دعوت میکنم خلق را با بصیرت و بینائی . الله از شرک منزّه است . و من هم از مشرکان نیستم .

و باز گفت :

ولنا اعمالنا ولكم اعمالكم ونحن له مخلصون .^(۹)
ما مسئول کار خود و شما مسئول کردار خویش هستید . ما تنها از روی خلوص پرستش میکنیم .

و فرمود :

وما يستوى الاعمى والبصير . ولا الظلمات ولا النور . ولا الظل ولا الحرور . وما يستوى الاحياء ولا الاموات . ان الله يسمع من يشاء . وما انت بمسمع من فى القبور .
ابدأ کور و بینا ، تاریکی و نور ، آفتاب و سایه ، زنده و مرده برابر نیستند - خدا هر کرا می خواهد شنوا می مازد . اما تو آنکس را که در گور است هرگز شنوا نتوائی کرد^(۱۰) .

۸- سورة يوسف : آیت ۱۰۸ .

۷- سورة الكافرون .

۹- سورة البقرة : آیت ۱۲۹ . ۱۰- سورة الفاطر : آیت ۱۹-۲۲ .

بلی اتحاد و یگانگی ممکن است لیکن تنها درین صورت که رجوع کنید به کتاب و سنت و فقط آن را دستاویز خود سازید . برای ما قول خدا بس است :

يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم . فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله والرسول ان كنتم تومنون بالله واليوم الآخر . (۱)

”ای اهل ایمان ، فرمان خدا و رسول و فرمانداران خود شان را اطاعت کنید . و چون در چیزی کارشان به نزاع کشد ، بحکم خدا و رسول باز گردید ، اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید .

آری اگر بخدا و رسول ایمان دارید ، بیاید سوی کلمه اتحاد و یگانگی و سوی قول خدا و رسول ، البته نزاع و خصومت از بین خواهد رفت .

دیگر طعن و نفرین صحابه رسول را ترک کنید که ایشان برگزیده مخلوق خدا هستند و خدا در کلام خود ایشان را بشارت جنت داده است ، چنانکه گفته :

والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضى الله عنهم ورضوا عنه واعدهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فيها ابدًا . ذاك الفوز العظيم . (۲)

”آنانکه در صدر اسلام سبقت بایمان گرفتند از مهاجر و انصار و آنانکه بطاعت خدا پیروی آنان کردند ، خدا از آنها خشنود

۱۱- سورة النساء : آیت ۵۹ .

۱۲- سورة التوبة : آیت ۱۰۰ .

است و خدا برای ایشان بهشتی مهیا ساخته که از زیر درختانش نهرها جاریست . تا ابد در آن خواهند ماند و در حقیقت این سعادت بزرگ است .

و باز فرموده :

لقد رضى الله عن المومنين اذ يبوا يعونك تحت الشجرة . (۱۳)
 ”خدا از مومنانیکه زیر درخت با تو بیعت کردند ، بحقیقت خشنود گشت“ .

قال ﷺ : لا تمس النار مسلماً رآنى او رأى من رأى
 نبى مرسل گفته : آتش دوزخ من نخواهد کرد آن مسلمانی را
 که مرا دیده یا آن کس را که آن مسلمانی را دیده که مرا دیده (۱۴)

قال ﷺ : الله الله فى اصحابى . لا تتخذوهم غرضاً من بعدى .
 فمن احبهم فبحبى احبهم ومن ابغضهم فببغضى
 ابغضهم . ومن آذاهم فقد آذانى . ومن آذانى فقد
 آذى الله ومن آذى الله فيوشك ان ياخذه . (۱۵)

دیگر درباره یاران خود فرموده : ”بعد از رحلت من زهار آنان را نشانه ملامت نسازید . کسیکه ایشان را دوست داشت ، بهترین دوستان من است و کسیکه با ایشان دشمنی داشت بدترین دشمنان من است و کسیکه ایشان را آزار رساند ، گویا بمن آزار رساند و کسیکه بمن آزار رساند گویی خدا را آزار رساند و کسیکه خدا را آزار رساند ، او تعالی حتماً او را گیر خواهد آورد“ .

۱۳- سورة الفتح : آیت ۱۸ .

۱۴- رواه الترمذی و حسنه .

۱۵- رواه الترمذی .

اتحاد فقط در آن صورت ممکن است که اقرار کنید که قرآن مجید وحی خدای دانا و ستوده ست. و هیچ باطل از پیش و پس دران نفوذ نمی توانست کرد. کسیکه عقیده دارد که آن کتاب محرف و تغییر یافته است، او از دین اسلام منحرف و خارج شده است. اگر کسی از شما عقیده درست را دارد بیاید. ما برای اتحاد و اتفاق حاضر هستیم. برای اتحاد شرط دیگری هم است: عهد کنید که قطعاً دروغ و تقیه را ترک خواهید گفت. و عقیده داشته باشید که دروغ از موجباتیست که مردم را به دوزخ می برد، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده:

قال ﷺ: ان الصدق بر. وان البر يهدى الى الجنة. وان الكذب فجور. وان الفجور يهدى الى النار. (۱۶)

راستی نیکی است و نیکی بجهت می رساند. دروغ بدی است و بدی بدوزخ می رساند.

آگاه شوید این اتحاد و یگانگی هرگز بدست نمی آید مگر اینکه از عقاید یهودی و افکار مجوسی توبه کنید، زیرا که پیشوایان این مذاهب ادعای غیب دانی میکنند و ساعت مرگ را نشان میدهند. حالانکه بجز خدا هیچ کس نمی داند که کی خواهد مرد. اینان خود را بشر نمی انکارند. هرچه می خواهند می گویند. ایشان نمی توانند از اعمال دیگران سؤال کنند ولی خود ایشان از اعمال شان سؤال کرده خواهند شد. البته اتحاد ممکن است اگر مکر و فریب را ترک کنید.

از وقایع تاریخی نشان میدهم که ایشان چه خدمت های برجسته سر انجام داده اند ! اینک بغداد که برای جرم ابن العلقمی آلوده خون شد و اینک کعبه که از جرم یکی ازین طایفه جریحه دار شد و اینک پاکستان شرقی که از خیانت یکی از پسران قزلباش شیعه یعنی یحیی خان بدست هندوها رفت و اینک تاریخ اسلام پر از وقایع قبیحه که باعث تذلل و بازماندگی مسلمانان شد و هر دانه ای و نکستی و مصیبتی که بر مسلمانان آمد بتوسط این طایفه بوده است .

بفرمائید تا باهم دیگر تعاون کنیم و متحد و موافق باشیم تا آوازه خداوندی بلند تر باشد . این اتحاد ما از حسن عسکری ممکن نیست که درین دنیا از غیبت بظهور بیاید و غم و اندوه ما را رفع کند . ما قدرت داریم که کتاب و منت نبوی را محکم بگیریم تا مصایبی از سر ما رفع شود و مکر و فریب دشمنان ما خنثی گردد ، چنانکه خدای متعال وعده داده است :

اَنَا لِنَنْصُرَ رَمَلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا . وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ . (۱۷)

”ما البته رسولان خود و اهل ایمان را در دنیا ظفر و نصرت

می دهیم و هم در روز قیامت“ .

دیگر می گوید :

وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ . (۱۸)

”بر خود نصرت و یابوری اهل ایمان را حتم گردانیدیم“ .

۱۷- سورة المؤمن : آیت ۴۱ .

۱۸- سورة الروم : آیت ۴۴ .

وانتم الاعلون ان كنتم مومنين .^(۱۹)

”شما بلندترین مردم دنیا هستید، اگر در ایمان استوار باشید“ .

ما این نصرت را مشاهده کردیم که از بالای آسمان پائین آمد در زمانهای صدیق اکبر ابوبکر و فاروق اعظم عمر و ذوالنهرین عثمان رضوان الله علیهم . کفار در منازل خود هزیمت خوردند و پرچمهای اسلامی بآن مرزها رسید که پیشینیان تصور نکرده بودند ، ولی یهودیها در زمان امیر المؤمنین علی نهال دسیسه را غرس کردند و احوال بهم زد و علی باضطرار گفت : ”ابتلیت بقتال اهل القبلة“ ، یعنی در جنگ با اهل قبله آزموده شدم . باز فرمود : ”ای بندگان خدا بشما نصیحت میکنم که تقوی اختیار کنید که بهترین اعمال است که بشما سفارش میکنم و همین بهتر است نزد خداوند برای کارها که انجام آنها بخیر باشد خصوصاً در حالیکه میان شما و اهل قبله در جنگ باز شده است .^(۲۰) و نیز فرمودند : ای مردم ، شما را روز و شب ، نهان و آشکار ، برای جنگ دعوت کردم و گفتم : نه با ایشان بجنگید پیش از آنکه ایشان بشما بجنگند و بسوگند خدا گفتم : هر قوم که در میان خانه خود جنگید مغلوب شد . شما وظیفه خود را بدیگران حواله نمودید و همدیگر را خوار ساختید تا آنکه اموال شما بفارت رفت و دیار شما از تصرفان بیرون رفت پس دشمنان ازین کار زار باغنیمت بسیار بازگشتند . یکی ازیشان زخمی نشد و خونی ازانها ریخته نشد . اگر مسلمانی این

۱۹- سورة آل عمران : آیت ۳۹ .

۲۰- نهج البلاغة : ص ۲۳۸ ، خطبه علی رضی الله تعالی عنه .

را شنیده از تأسف میبرد، سزاوار ملامت نیست بلکه نزد من
بمردن سزاوار است. بخدا دل من می میرد و غم اندود می شود
وقتیکه مردم جمع می شوند بر باطل و شا باهم اختلاف می کنید
با اینکه بر حق هستید. شا آماج تیرشان شده آید و خاموش نشسته
آید. مال شا را بغارت می برند ولی شا غارت نمی کنید. با شا
جنگ می کنند ولی شا جنگ نمی کنید. ایشان از فرمان خداوند
سرکشی می کنند و شا راضی هستید. وقتیکه امر کردم که در
روز های گرما برای جنگ روید، گفتید، اکنون هوا گرم است،
ما را مهلت ده تا حدت گرما کمتر شود. چون گفتم. در زمستان
برای جنگ بیرون روید، گفتید، هوا بسیار سرد است، مهلت
ده تا سرما برطرف شود. چون شا از گرما و سرما فرار می کنید،
بخدا از شمیر زود تر فرار می کنید. خدا شا را هلاک کند.
دل را چرکین کردید و سینه ام را پر از خشم. در هر نفس
جرعه جرعه بمن غم و اندوه خوراندید و از نافرمانی و بی اعتنائی
رای مرا تباه ساختید تا اینکه اهل قریش گفتند. پسر ابی طالب
مرد دلیری است ولی علم جنگ کردن ندارد. خدا پدر شان را
بیا مرزد. آیا هیچ یک از آنها بهتر از من جدیت داشته یا از من بیشتر
ایستادگی در جنگ داشته. من بسن بیست سالگی نرسیده بودم که
برای جنگ رستم اکتونی زیاده از شصت سال از عمرم میگذرد.
اگر کسی پیروی من نمی کند چه فائده از صایب رای بودن من! (۱)

پس اینک علی بن ابی طالب، خلیفه چهارم نزد ما و امام

معصوم اول نزد شما که از شما شکوه میکند از وضعیت احوال که شما او را دران افکندید . این شرح احوال از کتابی گرفته ایم که نزد شما راست ترین کتابهاست . ویکی از فضلاء شما ابو الحسن محمد الرضی جمع آورده است .

ما این کتاب را تالیف نموده ایم و شواهد را آورده ایم فقط برای اینکه تا اهل سنت را آگاه کنیم که ایشان از جهالت خود بآن مقام رسیده اند که این طایفه مولود یهود و پروردهٔ عبوس بعقاید و ذهن و قلب ایشان بازی میکنند . ما درین کتاب مختصری بشوت رسانده ایم که گروه شیعه ها بازیچهٔ یهودیهاست که انتقام می کشند از اسلام و مسلمانان و بالا تر از همه از صحابهٔ رسول و عاملان و تابعین آنها . ما درین کتاب عقاید آنها را دربارهٔ قرآن که اساس اسلام است و رسالت مهدیه که برای جمهور مردم است و دربارهٔ تقیه که شعار زندگی ایشان است ، بوضوح کامل شرح داده ایم که قبلا این طور نداده شده است . علاوه بر این سه موضوع ، مقوله های دیگر مانند عقیدهٔ آنها دربارهٔ صحابهٔ رسول الله ﷺ و ازواج او و ائمه دین و اصول مذهب آنها را مورد بحث قرار داده ایم و سبب مخالفت اهل تشیع و اهل سنت را تجزیه نموده ایم .

درین کتاب مختصری بیان ما کفایت کننده است برای شخصی که خواهد حقیقت عقاید آنها را بداند و آن شیعه های ساده دل که از حب اهل بیت غره شده اند ، نیز اصل عقاید را بدانند بشرط آنکه حق شناس و بصیرت دوست باشند . اکثر آنها حقیقت را نمی دانند زیرا که بزرگان آنها برای مخفی داشتن آن تاکید نموده اند ،

چنانکه روایت دروغی بسته اند به جعفر صادق که یکی از شیعه ها گفته : "ای سلیمان . شما بر دین هستید که هر که آن را مخفی دارد ، خدا او را گرامی می دارد و هر که آن را آشکار می کند ، خدا او را خوار می دارد ."^(۲۳)

درین کتاب هر جا که شواهدی آورده ایم خود از کتابهای مستند و معروف اهل تشیع است و دقیقاً مجلد و صفحه و مطبع کتاب را نشان داده ایم .^(۲۴) مختصری دیگر را می نویسیم که شامل همه موضوعات مهمه باشد . اینرا جزو اول می شماریم و بعدی را جزو دوم . از خدای متعال توفیق بیشتری را می خواهیم و بر او توکل می کنیم .

احسان الهی ظهیر

۲۳- الکافی فی الاصول از کلینی . در باب شیعه و دروغ ، بیان مفصلی ازین موضوع می آریم .

۲۴- ای صافی : ای مؤلف کتابچه 'السهم المصیب فی الرد علی الخطیب' مغرور مشوید بر این که خطیب برحمت حق پیوسته - شاتوانستید که بر او طعن و شتم کنید . این سنتی است که هر کس از حق دفاع میکند ، باین چیز روبرو می شود . ما این چنین کتابها را فقط در سال گذشته دیدیم و قتیکه برای زیارت مکه معظمه و مدینه منوره رفته بودیم و این دین را بزودی برداخته ایم و تاخیر نوزیده ایم .

باب اول

شیعه و اهل سنت

از روزیکه آفتاب رسالت مهدی علیه السلام درخشید و از روز اول که تاریخ اسلامی جدید تابان ورق بزد، دلهای کفار و مشرکان بسوخت مخصوصاً یهودیهای جزیره عرب و کشورهای همسایه آنها و زرتشتی های ایران و هندوهای شبه قاره پاک و هند. آنها برضد اسلام و مسلمانان دام مکر و فریب گسترده می خواستند که در مقابل سیل آن نور سدی به بندند و این نور را خاموش کنند ولی خدا در کتاب مجید گفته :

یریدون لیطفنوا نور الله بافواهم والله منم نوره ولو کره الکافرون^(۱).

”اینها می خواهند که باهفهای خود این نور را خاموش کنند و الله اتمام کننده نور خودش هست گرچه کافران خوش نسلوند“. ولیکن باهمه هزیمت ها و شکستگی ها بغض و کینه آنها کمتر نشده است و مادام دمیسه و پشت هم اندازی را ادامه می دهند .

۱- این پسران یهودیهای مبغوض و مردود که بعد از طلوع اسلام در شرع اسلامی دمیسه ای کردند، اسم اسلام را بکار

۱- سورة الصف : آیت ۸ .

بردند تا مسلمانان یسواد را از عقاید درست و پاک ایشان برگردانند . سرخیل این منافقان و کافران و باغیان ، عبدالله بن سبای یهودی تبه کار بود که در مقابل اسلام آمد و مخالفت ورزید و حیلها کرد . بعد آنکه جزیره اسلام کاملاً در حوزه اسلام داخل شد و بعد که اسلام باطراف عالم انتشار یافت و از یک طرف مملکت روم و از طرف دیگر سلطنت فارس را در بر گرفت . فتوحاتش بحد اقصای افریقه و آسیا رسید و پرچم اسلام تا سواحل اروپا در اهتزاز آمد و قول خدای بزرگ و برتر باثبات رسید :

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ . وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ . وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا .^(۱)

”خدا وعده فرمود بکسانی که از شما ایمان آوردند و اعمال نیکو کردند که در زمین خلافت دهد ، چنانکه اسلاف را خلافت داد و دین پسندیده آنان را بر همه ادیان تسلط کند و پس از خوف ایمانی دهد . علی^۳ شروع کرد بگفتن : ”این امریست که فتح و شکست در آن مبنی بر کثرت و قلت نیست و این دین خداوندیست که غالب شد و لشکرپیست که آماده شده رسید آنجا که رسید . خدا با ما وعده کرده است که او ایفای وعده خواهد کرد و لشکر ما را فیروزی و فتحمندی خواهد داد .^(۲) آن اعلان کننده حق (علی) نیز گفت :

۲- سورة النور : آیت ۵۵ .

۳- نهج البلاغت ، ص ۲۰۳ ، دارالکتب اللبنانی ، بیروت ، ۱۳۸۷ هـ - و تئیکه عمر بن خطاب ازو مشورت کرد در باره شرکت جنگ بر ضد فارس به شخص خود .

چون خدا راست کاری ما را دید، دشمنان ما را سزاافکنندگی داد و ما را نصرت داد حتی اسلام استوار شد. ماها روبرو شدیم و بر شهرهای شان تسلط شدیم^(۴).

این سبا، بنفاق و تظاهر با اسلام، در مقابل اسلام آمد. او می دانست که روبرو شدن و در مقابل آمدن با سپاه و فتح یافتن ممکن نیست، زیرا که اسلاف او یعنی بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع این جنگ را آزمودند و ناکام و نامراد باز گشتند. پس او و یهود صناعا تدبیری اندیشیدند. با چندی از رفقای خود بدار الخلافت مدینه رسول رفتند یعنی جائیکه داماد رسول ذوالنورین عثمان بن عفان حکومت را بعهده داشت. ایشان دام توطئه خود چیدند و منتظر فرصت شدند. علی از آنها بیمناک بود. ایشان ادعای دوستی با علی کردند و شامل حزب او شدند. (و علی از آنها بری الذمه بود). ایشان زهر فتنه و فساد را میان مسلمانان پراکندند و مردم را خلاف آن خلیفه رسول برانگیختند که اسلام و مسلمانان را آن وقت با مال و منال مساعدت نمود که هیچکس یارای معاونت نداشت. هنگامیکه جیش عسرت را مجهز میکردند رسول اکرم ﷺ باو گفت :

”ماضر عثمان^۵ ما عمل بعد الیوم“^(۴)

پس ازین روز عثمان هر چه خواهد کرد بضر او نخواهد بود. و پیش ازین بارها بشارت جنت باو داده و به خلافت و شهادت پیشگویی کرده بود.

۴- نهج البلاغت ص ۹۲.

۵- رواه احمد و الترمذی.

این گروه بر ضد اسلام عقاید را انتشار داد و خود فرقه ای در مسلمانان برای ضرر رساندن اسلام بوجود آورد و دسیسه را بکار برد. عیسه‌چید و انتقام گرفت و خود را شیعه علی نام گذاشت. حالانکه علی بآن هیچ علاقه ای نداشت و خود را از اعمال آن گروه بری قرار می داد. در زندگی خود آنها را بسیار عقوبت کرده. اولاد او نیز بعد از مرگ او بر آنان قهر کردند و لعنت کردند اما از ابتدای زمان این حقیقت مخفی شد، چون مجوسی‌ها و هندوها با یهودیها سازش کردند و در مقاصد بدی خود موفق شدند و است یهودی را از عقاید اسلامی دور کردند، عقاید یهودی و افکار مجوسی باهم عقاید اسلامی میان مسلمانان پراکندند. (۶)

بزرگان و مؤرخان شیعه باین امر معترف بوده اند و یکی موان ایشان کشی (۷) بود که درباره او عقیده دارند که او معتبر، راسخ العقیده، دانا و ینا و علامه بوده. کتاب او "معرفته الناقلین من الائمة الصادقین" المعروف به "رجال کشی" (۸) را کتاب مهمی درباره تراجم احوال قرار داده اند و این شخص "کشی" در کتاب خود گفته:

"بعضی از علماء گفته اند که عبدالله بن سبا یهودی بود. پس مسلمان شد. باعلی تولا جست و او در یهودیت یوشع بن نون را وصی موسی می گفت و غلو می کرد. همین طور در اسلام بعد

هم نتیجه اینکه شیعه بر قرآن موجود اعتقاد ندارند و آنرا بحرف و تغیر شده تصور میکنند. بحث آن مفصل می آید.

۷- او ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، از علمای شیعه قرن چهارم است. میگویند که منزل او پرورشگاه شیعیان بود.

۸- رجوع کنید به مقدمه رجال.

از وفات رسول خدا ﷺ حضرت علی را وصی رسول می گفت . او نخست کسی است که عقیده فرضیت امامت علی را اعلام کرد و از دشمنان او خود را آزاد کرد و مخالفین او را کشف نمود . ایشان را کافر گفت . و ازینجاست هر که باشیعه مخالفت ورزید ، گفت که تشیع و رفض از یهودیت مأخوذ است^(۹) .

امام جرح و تعدیل مامقانی در کتاب خود "تنقیح المقال" مثل این از کشی نقل کرده است .^(۱۰)

نوبختی^(۱۱) در کتاب بعنوان ، فرق الشیعه ، درباره عبدالله بن سبا بیاناتی دارد و درباره صدق مقال و ثقافت نوبختی ، نجاشی شیعه شهر گفته : او حسن بن موسی ابو محمد نوبختی است متکلم . پیش از قرن سوم و بعد و در زمان خود برجسته ترین نظریات داشت^(۱۲) و طوسی گفته : "ابو محمد متکلم و فلسفی و شیعه معتبر و حسن الاعتقاد و از معاریف علماء بود"^(۱۳) و نور الله شوستری گفته : "حسن بن موسی از اکابر علماء بود و متکلم و فلسفی و امامی مذهب بود ."^(۱۴)

این است آنچه این نوبختی درباره عبدالله بن سبا گفته : "او بر ابی بکر و عمر و عثمان و صحابه دیگر طعن را آغاز کرد و از آنها

۹- رجال الکشی ، ص ۱۰۱ ، طبع موسسه الاعلمی ، کربلا .

۱۰- تنقیح المقال از مامقانی ، ص ۱۸۴ ، ج ۲ ، طبع تهران .

۱۱- او ابو محمد الحسن بن موسی النوبختی از اعیان قرن سوم هجریست (نزد شان) و شرح احوال او در تمام کتب جرح و تعدیل شیعه مذکور است - همه آنها نقل اند و ثنایش را کرده اند .

۱۲- الفهرست النجاشی ، ص ۷۴ ، طبع هند ، ۱۳۱۷ هـ .

۱۳- فهرست انطوسی ، ص ۹۸ ، طبع هند ، ۱۸۳۵ م .

۱۴- مجالس المؤمنین ، شوستری ، ص ۱۷۷ ، مطبوعه تهران ، منقول از مقدمه کتاب .

اظهار یزاری نمود و گفت که این عقیده ایست که برای اظهار آن علی بن گفته است . حضرت علی او را گرفت و از قول او پرسید . او از گفته خود اقرار نمود . علی برای قتلش حکم داد . (۱۰) مردم ازین حکم داد و فریاد زدند و گفتند . ای امیر المؤمنین . شما آن شخص را بقتل می رسانید که به حب شما و حب اهل بیت و ریاست ایشان دعوت میکند و از دشمنان شما اظهار یزاری میکند . علی او را بمذائن پایتخت ایران فرستاد . گروهی از علماء و دوستان علی نقل میکنند که عبدالله بن سبا یهودی بود . پس مسلمان شد و علی را دوست داشت . در انحال که یهودی بود ، پس از موسی بر نیابت یوشع بن نون عقیده داشت . همچنین در حالیکه اسلام را قبول کرد ، بعد از وفات نبی ﷺ نیابت علی را قائل بود . او اول کسی بود که فرضیت امامت علی را اعلام کرد و از دشمنان او اظهار یزاری نمود . مخالفین را آشکار کرد . ازینجاست که هر کس که مخالف شیعه بود ، گفت : البته رفض مأخوذ از یهودیت

۱۰- ای صافی - حب علی ۳ برای اصحاب رسول یعنی صدیق و فاروق و ذی النورین را ملاحظه کردید! تا حدیکه او برای قتل مرد طاعن حکم داد - آیا بعد ازین کسی را بارای گفتن است ، "در اهل تشیع بعضی ها بر بعضی از صحابه حمله می آرند و از روی اجتهاد هیچ باکی ندارند" . آیا این امر در اتفاق و اتحاد مانع می شود ؟ بلی . ای صافی . این امر مانع تقارب و توانی است . آیا شما می توانید تقرب جوئید با آن کس که علی و اولاد او را کافر گوید و بر ایشان طعن کند (پناه بخدا) . ای صافی . راستگو باش . کسیکه در مقابل آمد در مقابل او می آیند . اقتضای عدل همین است . با این تکفیر و تفسیق چه طور تقرب ممکن است . آیا خدا شنوا نیست .

است . چون عبدالله بن سبا در مدائن رسید ، خبر مرگ علی شائع شد . او شخصی که خبر مرگ آورده بود گفت : اگر تو مغزش را در هفتاد کیسه بیاری یا بر قتلش هفتاد گواه آری ، دروغ گفته باشی . زیرا که او نخواهد مرد و هلاک نخواهد شد تا آنکه پادشاه روی زمین شود .^(۱۶)

مؤرخ شیعی در روضة الصفا چیزی همچنین ذکر کرده است :
 ”چون عبدالله میدانست که مخالفان عثمان در مصر بسیارند روی توجه بدان دیار نهاد و بمصریان ملحق گشت . باظهار تقوی و علم خویش بسیاری از اهالی مصر را بفریفت . بعد از رسوخ ، عقیده آن طایفه با ایشان در میان نهاد هر پیغمبری را خلیفه و وصی می بوده است و خلیفه رسول علی است که به زیور زده و تقوی و علم و فتوی آراسته است . و بتشمیه کرم و شجاعت و شیوه امانت و دیانت و تقوی پیراسته و امت بخلاف نص محمد ﷺ بر علی ظلم جایز داشتند و خلافت که حق وی بود ، باو نگذاشتند . اکنون نصرت و معاونت آنحضرت بر جهانیان واجب و لازم است بسیاری از مردم مصر کلمات ابن السوداء (عبدالله بن سبا) را در خاطر جای دادند و های از دائره متابعت و مطاوعت عثمان بیرون نهادند . و خلاف خلیفه عثمان پورش کردند“^(۱۷) .

این است همه شواهد که خود شیعه آورده اند و خود بر ضد شیعه نوشته اند . خلاصه آن را اینجا می آورم .

۱۶- فرق الشیعه للنوینقی ، ص ۴۳ ، ۴۴ ، طبع مطبعة الحیدریه ،

نجف ، ۱۳۷۹/۸/۱۹۵۹م

۱۷- روضة الصفا ، ص ۲۹۲ ، ج ۲ ، طبع ایران .

اول : یهودیها گروهی ساختند باسم اسلام زیر قیادت عبدالله بن سبا . اینان بظاهر مسلمان بودند و بیاطن کافر و میان مسلمانان عقاید یهود و کفار را انتشار می دادند .

دوم : میان مسلمانان فتنه ای انگیزتند و برخلاف خلیفه سوم عثمان بن عفان مشوره های نهانی کردند و مردم را از اطاعت او بر گرداندند . نظم حکومت بهم زد . فتوحات منقطع شد و جنبش پرچم درخشان بر کشورهای کفار و مجوس و یهود توقف کرد . شمشیرهای مسلمانان کند شد و تیزی آن از بین رفت و درخشندگی آن بر سر کافران و ییدینان ناپود شد . اینک نتیجه مشاورتهای مخفیانه ایشان . افسوس که میان مسلمانان جنگ و جدالی واقع شد . ایشان بر ضد یک دیگر شمشیرها کشیدند و امام عثمان بن عفان و هزارها مردم نکوکار قربان شدند و میان دو گروه بزرگ مسلمانان اختلافی بوجود آمد که ازان اثری باقیست تا بحال که ازان واقعه سیزده قرن گذشته است و در نتیجه آن اشعه نور که بهمه جهات گیتی رسیده بود به نقاط محدود فشرده شد .

سوم : بر ضد ابی بکر و عمر و دیگر صحابه کوچک و بزرگ ، وارثان نبی ، ناشران دین ، مبلغان رسالت و مجاهدان و رافعان پرچم اسلامی و محبوبان خدای متعال ، بغض و کینه در دل مردم کاشته شد و تاریخی نماند که آن را تمجید کنیم و بزرگان نماندند که بر آنان افتخار کنیم و ازیشان اقتداء کنیم . مردم درباره اخیار امت و رسول خدا هرزه سرائی کردند . و درباره قرآن مجید شکی آوردند که در آن این رجال بزرگ تمجید کرده شده و مرجع رضای خدا و باعث افتخار قرار داده شده اند .

چهارم : غیر از چندی تمام صحابه را تکفیر کردند و برآن صحابه اعتدای نماند که از رسول خدا ﷺ قرآن را شنیدند و بدیگران رساندند و آنان که رسول ﷺ را دیدند که بقول و فعل خود کلام خداوندی را شرح میداد و تفسیر می کرد . حالا هر کس که از روی منت قرآن را تفسیر میکند و بیان می کند کافر و مرتد قرار داده می شود .

بیاد آرید ثمر زحمات رسول را که حاصل شد و دعوت و رسالت را که بمردم رساند و بشارت آرید افواج مردم را که در دین خداوندی داخل شدند چنانکه خدای بزرگ در قرآن مجید گفته :

”اذا جاء نصر الله والفتح . ورايت الناس يدخلون في دين الله افواجا . فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان توابا“ . (۱۸)

”چون فتح و نصرت خداوندی پیاپی مردم را بنگری که فوج فوج بدین خدا داخل می شوند . خدای خود را حمد و ستایش کن و آمرزش طلب کن که او بسیار توبه پذیر است“ .

حالا به بینید که این موکب نور و رحمت و سلامت و امنیت توقف ورزید و همین مقصود این مردم بوده تا اعتقاد برآن قرآن نماند که نزد مردم است و ایشان عقیده داشتند که آن قرآن که بر نبی ﷺ نازل شد ، پیش مهدی منتظر است که بطریق وحی باو رسیده و صحابه رسول بآن خیانت کردند و تغیر کردند و کمی و بیشی کردند (پناه بخدا) .

چون بعقیده ایشان رسالت وجود ندارد ، این دعوت برای چه ؟ و عمل کردن بر چه ؟ میگویند که ” قائم برسالت “ بظهور خواهد آمد ، صبر کنید . گوئیم . هرگز هرگز تا ابد نخواهد آمد .

هشتم : عقیده یهود را میان مسلمانان رواج دادند و این عقیده وصیت و ولایت است که از قرآن و سنت باثبات نرسیده . بلکه یهودیها این عقیده از وصیت موسی به یوشع بن نون گرفتند و به دروغ وصیت رسول خدا را به علی بستند و بمردم انتشار دادند تا تخم فساد یغشانند و میان همدیگر آتش جنگ را بیفروزند تا مسلمانان از مساعی جهاد خود خلاف کافران یهود و مجوس باز مانند و بهمدیگر جنگ و جدال کنند . قون کشی را ملاحظه کنید که گفت : عبدالله بن سبا اول کسی بود که فرضیت امامت علی را اعلام کرد و از دشمنان او اظهار بیزاری نمود .

ششم : نشر و اشاعت افکار مثل رجعت ، عدم مرگ ، مالکیت جهان ، تسلط بر چیزها که کسی بر آن قادر نیست ، و تسلط بر علم که بمقدار آن باهیچکس نیست ، اثبات جهل و فراموشی بخدای بزرگ و برتر و دیگر همچنین خرافات .

این همه آورده یهودیها و کاشته آنهاست . حضرت علی و صالحان از اهل بیت از این چنین افکار خود را بری قرار میدهند . علی^ع ازین عقیده ها انکار نمود و از اهل این عقیده نفرت کرد ، چنانکه ثوبختی ذکر نموده است . یحیی بن حمزة الزیدی در کتاب خود ” طوق الحمامة فی مباحث الامامة “ بتائید این امر از سوید بن غفلة روایت میکند . او گفت : گذرم افتاد به گروه مردم که ابوبکر

و عمر را عیب جوئی میکردند . من علی را از قولشان آگاه کردم و گفتم : "اگر ایشان می دانستند که شما آن عیوب را می پوشید که آنان اعلان می کنند ، هرگز بگفتن این حکایتها جرأت نمیکردند . از میان ایشان عبدالله بن سبا بود . حضرت علی فرمود : نعوذ بالله . رحمت کناد خدا بر ما . بعد روانه شد و دستم را گرفت و داخل مسجد شد . بر منبر رفت . و ریش سفید خود را گرفت . اشکها بر آن روان بود . او سوی سخن نگاه می کرد که مردم گرد آمدند و ایشان را مخاطب نموده گفت : بر مردم چه افتاده است که برادران و وزیران و دوستان رسول و سرداران قریش و پدران مسلمانان را عیب جوئی می کنند . من از قولشان خود را بری قرار می دهم . آنان هر دو رسول خدا ﷺ را دوست می داشتند وفاداری کردند . برای یجا آوردن احکام خداوندی سعی نمودند ، برای 'معروف' امر کردند و از 'منکر' نهی کردند . بر خطاکاران خشم می گرفتند و عقوبت می کردند . رسول خدا ﷺ رای ایشان را بهتر از دیگران می پنداشت و با ایشان بیشتر از دیگران محبت می کرد ، چون ایشان را در یجا آه ری فرمان خداوندی محکم و استوار می دید . چون بدرود جهان گفت ، با ایشان راضی بود . همه مسلمانان با ایشان نیز راضی بودند . در زندگی و بعد از مرگ او هرگز در قول و فعل خود از حکم پیغمبر تجاوز نکردند . خدا بر هر دو رحمت کناد . سوگندی بخدا نیکی که دانه را شکافت و روح را خلق کرد ، فقط مومن با فضیلت آنان را دوست دارد و خارجی نگون بخت بآنان بغض دارد . دوستی بآنها سبب تقرب و بغض بایشان باعث دوری است . در جای روایت است . لعنت بر آنکس که بجز

نکوئی از آنها مخفی دارد^(۱) همچنین روایت کرده شده است در صحاح
سنه ما و نهج البلاغه ایشان .

حتماً مذهب امامیه و اثناً عشریه مبنی بر اصولیست که ائمه
یهود بتوسط عبدالله بن سبا صنعتانی مشهور باین السوداء (سوداء اسم
مادرش است) وضع کرده اند . اگرچه ایشان منکر علاقه و نسبت
پاوهستند ولی فقط انکارشان کافی نیست که ایشان را ازین نسبت
بری قرار دهد و ازین گروه باغی و طاغی خارج کند مگر اینکه
بثبوت رسانند که ایشان مخالف آن افکار و عقاید می باشند که میان
مسلمانان انتشار داده شده است . و لیکن شما بهمین نزدیکی بمجموعه
بصیرت خواهید دید که اینان ازین گروه می باشند که لقمها را
می خایند که منافقان 'مسلم بظاهر' و کافر بیاطن، پیش آنان انداخته
اند . ما یکی یکی را شرح خواهیم داد .

عبدالله بن سبا

قبل ازین گفتیم که عبدالله بن سبا یهودی بود ، بظاهر مسلم
و بیاطن کافر و از کشی و نوبختی و دیگران شواهدی آوردیم
و حالا باثبات آن احتیاجی نداریم ولی برای اتمام فائده اینجا بیانی
می آریم که نوبختی از زین العابدین علی بن حسین اسام معصوم
چهارم شیعه نقل کرده است ، گفته است : "لعنت بر آنکس که
بر ما دروغ بست . بتحقیق همین که اسم عبدالله بن سبا برده شد
موی بر بدنم راست شد . او برای کار بزرگ ادعا نمود ، بر او لعنت
خدا هست . علی^۲ بنده صالح و برادر رسول الله ﷺ بود . او

۱- طوق العامة فی مباحث الامامة ، منقول از مختصر التحفه از

شیخ محمود الالوسی ، ص ۱۶ ، طبع مصر ، ۱۳۸۷ ه .

بزرگی را باطاعت خدا و رسول حاصل کرد و رسول و آل رسول
بزرگی را باطاعت خدا تحصیل نمودند. (۲۰)

کشی روایت دیگر از عبدالله بن مسنان نقل کرده . میگوید
که عبدالله (جعفر) علیه السلام گفت : بے شک ما اهل بیت راست
باز هستیم . در میان ما دروغ تراشی هست که پیش مردم صدق
ما را کم می کند . رسول خدا ﷺ راست گو ترین خلاق بود
ولی مسیلمه دروغ را باو بست . علی^۴ بعد از رسول ﷺ راست گو
ترین مردم بوده ولی کسیکه بر او دروغ بست و برای تکذیب
صدق او سعی کرد و بر خدا افترازد ، عبدالله بن سبا بود . (۲۱)

طبری در تاریخ خود آورده : "چون عبدالله بن سبا در شام
وارد شد با اباذر ملاقات کرد و او را بپرض معاویه تحریض نمود
و گفت که معاویه چنین می گوید: "مال مال خداست و هر چیز
مال خداست و او می خواهد مال را جمع کند و ذخیره کند برای
خودش و دیگرانرا ازان بهره ندهد." درین اثنا ابا الدرداء نزد عبدالله
آمد و پرسید . تو کیستی ؟ کمان می کشم . بخدا تو یهودی هستی . (۲۲)

سعی او برای فتنه انگیزی

دوم : مؤرخین شیعه یا اهل سنت برین اتفاق دارند که او
آتش فتنه را بر انکیخت و میان شهرها و قریه ها رفت و آمد داشت
برخلاف امیرالمومنین عثمان بن عفان تحریض می نمود و اشتعال می کرد.
این ملعون یهودی و گروهش بود که آتش سرکشی و نافرمانی

۲۰ - رجال الکشی ، ص ۱۰۰ .

۲۱ - رجال الکشی ، ص ۱۰۱ .

۲۲ - تاریخ الملوک و الاسم از طبری ، ص ۹۰ ، ج ۲ ، طبع مصر .

را افروخت . طبری و دیگر مؤرخین بیان کرده اند که او از مدینه به مصر و بصره رفت نزد حکیم بن جبلة . بعد از اخراج از آنجا در کوفه وارد شد . بعد به فسطاط رفت و میان مردم زهرها افشاند و دامهای فتنه را گسترد . (۲۳)

این است بزرگ پسر یهود که برای فساد و افتراق حرکت می کند و اتحاد مسلمانان را پاره پاره می کند و جمعیت ایشان را پراکنده می کند در پرده طرف داری به علی ، یک جهتی آنان را می شکند طبق نقشه ای که او و یهودیها کشیده اند .

طعن بر اصحاب رسول

سوم : نوبختی نقل کرده که عبدالله بن سبا اول کسی بوده که بر ابی بکر و عمر و عثمان و اولاد ایشان زبان طعن دراز کرد . ازان روز تا زمانه ما شیعه این عقیده را گرفته اند و محکم گرفته اند و محیط را نیز متأثر کرده اند و اکنون هیچ شیعی نیست که به خلفای ثلاثه بغض نداشته باشد و بر ایشان طعن نکند .

ابی بکر صدیق اکبر

کشی که یکی از پیشوایان جرح و تعدیل می باشد ، عقیده شیعه را درباره ابی بکر که رسول خدا ﷺ او را صدیق گفته ، بیان می کند . او از حمزه بن محمد الطیار روایت می کند : " ما پیش ابی عبدالله ، محمد بن ابی بکر را نام بردیم . ابو عبدالله برای او دعا کرد که خدا بر او رحمت کند . محمد بن ابی بکر روزی با امیرالمومنین علی گفت : دست را دراز کنید تا من بیعت کنم . گفت : آیا

پیشتر بیعت نکرده اید؟ گفت: آری. او دست خود را دراز کرد. محمد بن ابی بکر گفت: من گواهی می دهم که شما امام می باشید که اطاعت شما فرض است و بی شک پدرم بجهنم رفت (معاذ الله). ابو عبدالله گفت: او از طرف مادرش اسماء بنت عمیس نجابتی دارد نه از طرف پدرش. (۲۴)

کشی از زراره بن اعین و او از ابی جعفر روایت کرده. "محمد ابن ابی بکر بر دست علی بیعت کرد و از پدر خود اظهار بیزاری نمود". (۲۵)

شعیب از ابی عبدالله روایت می کند که گفت: شنیدم. هر کس که از اهل بیت است بنفس خود نجیب است و از نجیب ترین اهل بیت که بداست، محمد بن ابی بکر است. (۲۶)

ملاحظه کنید که بغض و کینه یهودی چه طور می تراود از عبارات دروغ آمیز که به اولاد علی و محمد بن ابی بکر بسته اند و اکنون فکر شان مخفی نیست که در سینه های شر انگیز و کفر آمیز پنهان داشته اند.

فاروق اعظم

به بینید که شیعه ها درباره مرد اسلام و نابغه ای چها گفته اند و رسول خدا درباره او گفته:

"لم اربعقربیا یفری فریه حتی روی الناس و ضربوا بعطن."

۲۴- رجال الکشی، ص ۶۰، ۶۱.

۲۵- رجال الکشی، ص ۶۱.

۲۶- ایضاً ص ۶۱، تحت ترجمه محمد بن ابی بکر.

هیچ نفیغه ندیدم که کار شکفت سرانجام داد تا اینکه مردم ازو سیراب شدند و جای پر آب گرفتند. (۳۷)

می گویند: سلمان فارسی پیش عمر برای ازدواج درخواست نمود. عمر استدعای او را رد نمود. بعد خجل شد و پیش او رفت. سلمان گفت: "می خواستم که به ینم آیا حمیت جاهلی از قلب شما رفته است یا همین جاست که بود؟"

کشی از هشام بن ابی عبدالله روایت می کند که صهیب غلام بدی بود که بر عمر گریه می کرد. (۳۸) کشی نیز از پدر باقر روایت می کند که گفت: "محمد بن ابی بکر خود را از خلیفه دوم بری الذمه قرار داده بیعت نموده". (۳۹)

ابن بابویه شیعه قمی بر فاروق دروغ می بافت و می گوید که عمر در حال نزع گفت: من از سه چیز پیش خدا توبه میکنم. من و ابی بکر این حق را از مردم غصب کردیم. بر ایشان خلیفه ساختیم، و مسلمانان را بر همدیگر فضیلت دادیم". (۴۰)

علی بن ابراهیم قمی که نزد ایشان درست عقیده و معتمد و ثقة است، (۴۱) در تفسیر خود عمر را دشنام می دهد و تحت تفسیر

۲۷- متفق علیه.

۲۸- رجال الکشی، ص ۲، ترجمه سلمان فارسی.

۲۹- ایضاً ص ۴، ترجمه بلال و صهیب.

۳۰- ایضاً ص ۶۱.

۳۱- کتاب الخصال از ابن بابویه القمی، ص ۸۱، طبع تهران.

۳۲- درباره این تفسیر گفته اند. این اولین تفسیر است که پرده ای از آن آیات برداشت که درباره لعل بیت نازل شده بود و این اصل اصول تفسیر است و درحقیقت تفسیر صادقان (جعفر و باقر) است مؤلف آن در زمان امام هکری بوده. (مقدمه تفسیر، ص ۱۹).

قول خداوندی "یوم یعض الظالم . . . سیلا" (ظالم دست خواهد گزید و خواهد گفت : کاش ما با رسول موافقت می کردیم) . از ابی حمزة الثمالی و او از ابی جعفر روایت می کند که خدا ، روز قیامت ، قومی را بر می انگیزد که میان دست ایشان نور می باشد مثل قباطی . بعداً باو خواهد گفت . 'مثل غبار پراکنده باشید' . ابی جعفر گفت : ای ابا حمزه . بخدا . این مردم عالم و عارف بودند و لیکن چون پیش ایشان چیز حرام عرضه شد ، او را گرفتند و چون پیش ایشان از فضیلت امیر المومنین گفته شد ، ناپسندیدند و قول خداوندی 'یعض الظالم علی یدیه' برای شان درست در آمد . ابو جعفر گفت : اول (یعنی ابابکر) می گفت . "کاش من با موافقت رسول علی را ولی می گرفتم و فلان را یعنی ثانی (عمر) را دوست نمی گرفتم" . (۳۳)

و تحت قول خداوندی "کذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين و . . . غرورا" (هر پیغمبر را از شیطانهای انس و جن دشمن بر انگیزیم . بعضی از آنها به بعض سخنها ظاهر فریب می گویند) روایت می کند از ابی عبدالله که او گفت : هر نبی که در امتی مبعوث شد ، دو شیطان داشت که او را آزار می رساندند و بعد از او مردم را گمراه می کردند ولی دو شیطان بانوح موافقت کردند و دو شیطان یعنی جبر و زریق با محمد رفاقت کردند . (۳۴) ملا مقبول هندی ملعون این دو کلمه را تفسیر کرده و گفته . زریق

۳۳- تفسیر القمی ، ص ۱۱۳ ، ج ۲ ، طبع نجف ، ۱۴۸۹ هـ .

۳۴- ایضاً ص ۲۱۴ ، ج ۱ .

مصخر ازرق است و معنای جیتر روباه است . مراد از اول ، اول است (ابو بکر) که گربه چشم بود و مراد از دوم ، دوم (عمر) است که کنایه از تیزی هوش و مکر اوست . (۳۵)

قمی نیز از جعفر روایت می کند که او گفت : رسول الله با احتیاجی روپرو شد و نزد یکی از انصار رفت و گفت . «آیا چیز خوردنی دارید ؟» گفت . آری یا رسول الله ﷺ . او بره ای را ذبح کرد و کباب کرد . چون پیش آورد ، رسول خدا ﷺ تمنا کرد : کاش علی و فاطمه و حسن و حسین این وقت نیز حضور منی داشتند . پس دو منافق آمدند . بعد از آنان علی آمد . در انحال وحی نازل شد . «وما ارسلنک من قبلك من رسول . . . فی امنیة» (پیش از تو هیچ رسول را نفرستادیم جز آنکه چون برای حصول آرزو تمنا کرد ، شیطان در طلب او القای دسیسه کرد ، ولی خدا هر چه شیطان القا کرده محو و نابود می سازد).

مراد از شیطان، منافق . و . . . الله آن چیز را تنسیخ می نماید نه شیطان القا می کند . یعنی چون علی بعد از آن دو آمد . (۳۶)

قمی نیز تحت تفسیر قول خداوندی «فیما نقضهم میثاقهم لعناهم» (چون پیمان را شکستند آنان را لعنت کردیم) . یعنی عهدامیرالمومنین را شکستند وما دلهایشان را سخت کردیم . ایشان کلمات را از جایشان تحریف می کنند . گفت . کیست که امیر المؤمنین را از حایش دور کند باین دلیل که مراد کلمه امیر المؤمنین است

۳۵- قبول ، قرآن الشیعه (اردو) ، ص ۴۸۱ ، طبع هندوستان .

۳۶- تفسیر القمی ، ص ۸۶ ، ج ۲ .

و این کلمه باقی خواهد ماند یعنی امامت علی دوام خواهد داشت. (۳۷)
 در ضمن تفسیر قول خداوندی "لیحملوا اوزارهم کاملة. . . .
 بغیر علم"، (روز قیامت بار سنگین گناه خود را و بارگناهان کسان را
 که از جهل گمراهشان کردند، بدوش خواهند برداشت) شرح
 میدهد که ایشان گناهان خود و گناهان پیروان خود را بر می دارند
 یعنی گناه شان این که حق امیر المومنین را غصب کردند. اینک
 قول صادق (جعفر) - بخدا - خونی ریخته شد و عصابعصا تصادم
 نخورد و فرج حرام غصب نشد و چیزی بدون علم گرفته نشد
 ماسوای این که بارها در گردن این دو آویخته شد و چیزی از بارهای
 کارمندان کمتر نشد. و علی گفت. سوگند میخورم. بعد از من
 بنو امیه این بارها خواهند برداشت و چندی از آنها به خانه اغیار
 معرفی خواهند نمود. این همه بار بر اول (ابوبکر) است که آغاز
 کننده این عمل است. و او راه های خطا را بر ایشان سهل کرد
 و ایشان تا روز قیامت این بارها حمل خواهند کرد. (۳۸)

کشی از ورد بن زید روایت می کند که او گفت. "من به
 ابی جعفر گفتم. قربانت شوم. کمیت آمده است. گفت. بیارید
 توی. کمیت درباره شیخین پرسید. ابو جعفر جواب داد. هر
 خونی که ریخته شد و هر حکمی که بر ضد فرمان خدا و رسول ﷺ
 و اولاد و علی صدور یافت، بار آن بر گردن این دو آویخته شده
 است. کمیت گفت: الله اکبر. بس بس برای ما همین قدر کافیست". (۳۹)

۳۷- ایضاً ص ۱۶۴، ج ۱.

۳۸- ایضاً ص ۳۸۳، ج ۱.

۳۹- رجال الکشی، ص ۱۷۹ و ۲۸۰.

از داؤد بن نعمان بطور دیگر روایت شده است . باقر گفت :
ای کمیت بن زید ، هر خونی که ریخته شد و هر مال که بدون
حلال بدست آورده شد و هر زن حرام که بازدواج آورده شد ،
بار این همه گناهها بر گردن این دو است که تا روز قیامت
آویخته خواهد ماند . ما دوستان بنی هاشم می باشیم و خردان
و بزرگان را امر می کنیم که آنان را دشنام بدهند و اظهار
بیزاری کنند . ” (۴۰)

عثمان بن عفان

عثمان داماد و شوهر دو دختر رسول و صاحب سخا و حیا
بود . شیعه درباره او همان عقیده دارند که یهودیان پست و دون بانها
دستور داده اند . کشتی از ابی عبدالله روایت می کند . ” رسول
خدا و علی و عمار مسجدی را تعمیر می کردند . عثمان ازان راه
گذشت در آن حال که لباس خوب زیب تن کرده بود و او را
خوب می گرفت . امیر المؤمنین به عمار گفت . برای او شعری
بخوان . او گفت . (بیت) شخصی که مساجد را تعمیر می کند که
در آن رکوع و سجود کنند برابر نیست با شخصی که گرد و غبار
را در مقابل می بیند و ازان دور می ماند . درین اثنا نبی کریم
آمد و عثمان باو گفت . ما اسلام قبول کردیم نه برای بوییدن
آبروی و بزرگی خود مان . رسول فرمود آیا دوست دارید که شما
را مسلم بگویند . آن وقت آیت نازل شد . ’ یمنون علیک ان اسلموا ‘
(بر شما منت گذاشتیم که مسلمان شدید) . بعد نبی کریم ﷺ اضافه

نمود و به علی گفت . " این را دربارهٔ صاحب خود بنویس " . (۴۱)
 از صاحب الحناء نیز این چنین روایت شده . چون نبی اکرم ﷺ
 برای بنای مسجد حکم دادند ، جایگاهها میان مردم قسمت
 نمودند و یکی را بادیگری پیوستند . عمار را باعلی شریک کار نمودند .
 ایشان برای ساختن توضیح می دادند . درین اثناء عثمان از منزل
 خود بیرون آمد . غبار بلند شد و او از جامهٔ خود آن را دور کرد
 و روی خود را برگردانید . علی به عمار گفت : چون من چیزی
 بگویم . مرا جواب ده . علی گفت . (ابیات)

" کسیکه مساجد را بنا می نهد که در سایهٔ آن رکوع و سجود
 کنند ، برابر نیست بآنکس که از راه دور نگاه می کند " . از روی
 قرار عمار جواب داد . عثمان این را شنیده خشمناک شد و چون نمی
 توانست علی را چیزی بگوید به عمار گفت : ای غلام فرومایه ،
 علی به عمار گفت . شما بر گفتهٔ او راضی هستید ؟ چون نبی اکرم ﷺ
 خواهند آمد ، باطلاع ایشان خواهم رساند . چون رسول خدا ﷺ
 آمدند ، عمار بایشان اطلاع داد . ای نبی خدا . عثمان مرا غلام
 فرومایه گفت . رسول خدا ﷺ پرسیدند . کیست که این را شنید ؟
 عمار گفت . علی . رسول خدا ﷺ علی را صدا کرد و پرسید . او
 همان طور که گفته بود تکرار نمود . پس رسول خدا ﷺ به علی
 گفت . برو و عثمان را بگو چنانکه تو عمار را غلام فرومایه گفتی ،
 تو نیز همان طور می باشی " . علی رفت و عثمان را همان طور گفت
 و باز گشت . (۴۲)

۴۱- رجال الکشی ، ص ۳۳ ، ۳۴ .

۴۲- رجال الکشی ، ص ۳۴ .

می تحت تفسیر کلام خداوندی "یوم تبیض وجوه و تسود وجوه" (روزیکه چهره ها سفید می شود یا تیره) روایت دروغی منسوب به نبی کریم ﷺ دوستدار یاران خود مخصوصاً سه رفیق خود نقل میکند که گفت : در روز قیامت با امت خود زیر پنج پرچم روبرو خواهم شد . پرچم اول دارای گوساله می باشد . من ازیشان خواهم پرسید : بعد از من بآن دو اساس دین چه کردید ؟ خواهند گفت : "در باره اساس بزرگ این که آن را تحریف کردیم و پس پشت انداختیم اما در باب اساس کوچک اینکه با او مخالفت کردیم . ناراضی کردیم و ظلم کردیم" . خواهم گفت . "ایشان را بآتش تشنه ببرید در انحال که روسیاه هستند و تشنه" . بعد از آن رجوع خواهم کرد به امت دیگر که پرچم فرعون داشته باشند . از او خواهم پرسید : "بعد از من با دو اساس دین چه کار کردید ؟" . خواهند گفت : "در باب بزرگ این که آن را تحریف کردیم ، عیب جستیم و مخالفت کردیم ، اما در باب کوچک این که با آن دشمنی کردیم و جنگ کردیم" . خواهم گفت : "ببرید به آتش تشنه در انحالیکه روسیاه و تشنه هستند" . بعد رو کنم به امتی که پرچم سامری دارد . ازیشان خواهم پرسید : "بعد از من با این دو اساس دین چه کردید ؟" خواهند گفت : "در باب بزرگ این که آن را نافرمانی کردیم . اما در باب کوچک این که زسوا کردیم و ضایع کردیم" . خواهم گفت : "ببرید بآتش تشنه در انحالیکه روسیاه هستند و تشنه" . بعد می آیم بر سر امتی که اول و آخر او خوار می باشند و دارای پرچم رخنه دار . خواهم پرسید : بعد از من بآن دو اساس دین چه کردید ؟ خواهند گفت : "در باب

بزرگ این که او را پاره پاره کردیم و ازان بی علاقه شدیم . اما در باب کوچک این که با او جنگ کردیم .“ خواهم گفت .
 ’بهرید باتش تشنه در اغالی که روسیاه هستند و تشنه .“ آخر بامتی
 خواهم رسید که دارای پرچم امام متقین امیر المومنین ، سرخیل
 مجاهدین ، وصی رسول رب العالمین می باشد ، خواهم پرسید . بعد از
 من با دو امام دین چه کردید ؟ خواهند گفت : در باب بزرگ این
 که اتباع کردیم و اطاعت نمودیم ، اما در باب کوچک این که با
 آن محبت کردیم ، دوست داشتیم و بار ذمت کشیدیم و کمک نمودیم
 تا این که خون ما ریخته شد . خواهم گفت : بهرید ایشان را به جنت
 با منظره دلکشا و چهره های سفید . بعد ازان رسول خدا ﷺ این
 آیت را تلاوت فرمود : *یوم تبیض وجوه و تسود وجوه . . . الخ .*
 (روزی می باشد که بعض روسید می باشند و بعض روسیاه . آنان
 که روسیاه می باشند ، مردم هستند که انکار کردند بعد از ایمان
 آوردن . حالا عذاب را چشید در عقوبت این کفر . آنان که رو سپید
 می باشند ، در رحمت خداوندی جاودان خواهند ماند . (۴۳)
 آیا شما بدی و بدطینتی این مردم را دیدید که چگونه صحابه
 رسول را دشنام می دهند و طعن می کنند . امای آنان را تغییر
 می دهند و باسم نبی کریم ﷺ دروغ می بافند .
 کشی بیان می کند که جعفر اشعار زیر را انشاد نمود .

(ترجمه)

”روز قیامت مردم را پنج پرچم می باشد . چهار ازانها که
 قیادت شان به گوساله و فرعون و سامری و گروه زشت و رسوا

است ، هلاک خواهند شد و پنجم که قیادتش به حیدر است ، مثل آفتاب طلوع خواهد نمود. او برسید . این اشعار از کیست ؟ گفتم (راوی) . از سید محمد الحمیری . گفت . خدا بر او رحمت کند . گفتم . من او را دیدم که مشروب روستائی را میخورد . گفت . مرادت خمر است ؟ گفتم . بلی . گفت . خدا بر او رحمت کند . و خدا را سزاوار است که دوستان علی را هیچ مؤاخذه نکند. (۴۴)

کلینی ، محدث بزرگ و پیشوای ایشان بیان می کند . کتابش الکافی نزد ایشان یکی از چهار اصل بشمار می رود . او از علی روایت می کند که گفت . ”پیش از من حکمرانان بوده اند که از اعمال خویش خلاف پیغمبر راه گزیدند . پنهان را شکستند و سنت او را تغییر دادند.“ (۴۵)

کلینی نیز از ابی عبدالله روایت می کند که او درباره آیات ”إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا... الخ . (آنانکه ایمان آوردند . بعد انکار کردند . باز ایمانی آوردند و بعد انکار کردند . کفرشان بیشتر شد . هرگز توبه شان پذیرفته نخواهد شد) گفت . این آیت راجع به فلان و فلان نازل شد . ایشان بار اول بر نبی مرسل صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و چون نبی گفت : من کنت مولاة فعلی مولاة . یعنی کسی را که من مولا هستم پس علی مولای او هست . و ولایت علی را پیشنهاد کرد ، قبول نکردند . بعد ازین با علی بیعت کردند . چون نبی اکرم صلی الله علیه و آله در گذشت

۴۴- رجال الکشی ، ص ۱۴۲ ، ۱۴۳ .

۴۵- کتاب الروضة للکلینی ، ص ۵۹ ، طبع ایران .

۴۶- الکافی فی الاصول ، کتاب الحجة ، ص ۱۲۰ ، ج ۱ طبع ایران .

باز از بیعت برگشتند. باز کفرشان در تزايد شد ، چون کسی از ایشان بیعت گرفت، پس در ایشان چیزی از ایمان نماند^(۴۶). شارح کافی توضیح می کند که مراد از فلان و فلان ابوبکر و عمر و عثمان می باشند. (۴۷)

بقیه اصحاب رسول و ازواج او یعنی مادران مومنین

طعن و تعریض شیعه فقط به خنظی رسول محدود نمانده بلکه تا اولاد و رفقای او تجاوز کرده . مخصوصاً طعن شان با آنان که در راه خدا هجرت کردند و جهاد کردند و دین پسندیده را اشاعه نمودند ، از روی حسد و انتقام است تا ایشان یهود را ممنون کنند .

عموی بی بی و اولاد او

ایشان عموی رسول را دشنام می دهند که برادر حقیقی پدر او هست . کسی از عهد باقر نقل می کند که او گفت : مردی نزد پدرم (زین العابدین) آمد و گفت : فلان یعنی عبدالله بن عباس گمان می کند که او تمام آیات قرآنی را عالم است یعنی می داند که فلان آیت کدام روز نازل شد و درباره چه نازل شد . گفت . ازو پرسید که این آیت درباره کدام کس نازل شده : ” من گمان می کنم . اعمی و هو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلاً “ . و درباره چه موضوع است این آیت ” و لا یفعلکم نصحی ان اردت ان انصح لکم “ و این آیت برای چه نازل شد . ” یا ایها الذین آمنوا اصبروا و رابطوا “ . آن مرد رفت و گفت . من از او پرسیدم لیکن او گفت . از و پرس : ” عرش چیست ! چه وقت خلق شد و چه صورت دارد ؟ “ آن مرد...

باز گشت و بیدرم گفت آنچه گفته بود . او (زین العابدین) پرسید . آیا درباره آیات جواب داد ؟ گفت . خیر . گفت . من بنور علم جواب می دهم بدون ادعاء و بدون سرقه از دیگر . اول دو آیت درباره پدر او نازل شده (عباس عم نبی) و سوم درباره پدرم و ما .^(۴۸) کشی نیز از زین العابدین روایت می کند که او از ابن عباس پرسید : اے ابن عباس - این آیت درباره کدام کس نازل شد و درباره پدرم است یا پدر تو ؟ 'فلبس المولى ولبس العشير' . باز گفت . بخدا . اگر من می دانستم ، از انجام بدی شما اطلاع می دادم و شما زود می دانستید . اگر بگفتن آن اجازت می بود ، جمهور مردم می شنیدند و حتماً از شما نفرت می کردند .^(۴۹)

ملا باقر از کلینی و او از محمد باقر روایت می کند که او گفت . علی می گفت : از بنی هاشم ، جعفر و حمزه باقی ماندند . چون ایشان در گذشتند با او دو کس ناتوان و ذلیل جدید الاسلام یعنی عباس و عقیل باز ماندند .^(۵۰)

این است که ایشان درباره عم رسول گفته اند و این است درباره عبدالله بن عباس 'عالم ملت' ترجمان قرآن و یار رسول ﷺ که او را با خیانت متهم کردند و گفتند . علی عبدالله بن عباس را عامل بصره منصوب کرد . او تمام بیت المال بصره را برده با اهل مکه ملحق شد و علی را ترک کرد . پیش او دو میلیون درهم بود . چون علی ازین آگاه شد گریه کرد و بالای منبر رفت و گفت :

۴۸- رجال الکشی ، ص ۳ ، تحت ترجمه عبدالله بن عباس .

۴۹- رجال الکشی ، ص ۴ .

۵۰- حیات القلوب ، ملا باقر مجلسی ، ص ۷۵۶ ، ج ۲ ، طبع هند .

به بینید . این است پسر عموم . با این علم و فضیلت این چنین کار می کند . غیر او دیگر چگونه درستکار خواهد بود . ای خدا . من از بنان ملول شده ام . مرا از ایشان راحت کن . دستم را بگیر تا عاجز و ملول نباشم. (۹۱)

کشی باب مستقلی آورده بعنوان بد دعای علی برای عبدالله و عبیدالله پسران عباس و روایت دروغی آورده از ابی جعفر که گفت : امیر المومنین (علی) گفت : ای خدا . لعنت بفرست بر پسران فلان . . . یعنی عبدالله و عبیدالله پسران عباس . چشمهای آنان را کور کن چنانکه دلهای شان برای اطاعت من کور شدند . کور چشمی آنان را بر کور دلی شان دلیلی ساز. (۹۲)

این چنین روایات دروغی و قبیحی در کافی و در شروح آن قمی و عیاشی و صفای بسیار است

خالد بن ولید

ایشان بر خالد بن ولید سیف الله 'سالار افواج فتح مند و مبارک طعن می کنند . قمی و دیگر بیان می کنند که خالد به مالک بن نویره حمله کرد فقط باین غرض که زن او را به نکاح خود پیارد . این چنین قصه های باطل می آرند . مثلاً قمی چنین ذکر می کند . میان ابی بکر و علی اختلافی پیدا شد و باهم دعوی کردند . ابوبکر بمنزل خود باز گشت . نزد عمر رفت و او را صدا کرد و گفت ، امروز به مجلس علی بودم . بخدا اگر او مثل آن چندی قیام می نمود

۵۱- رجال الکشی ، ص ۵۷ ، ۵۸ .

۵۲- ایضاً ص ۲۰۲ .

فساد برپا می شد. رای شا چیست؟ عمر گفت. برای قتل او حکم می دهیم. گفت. کدام کس او را قتل خواهد کرد. گفت: خالد بن ولید. هر دو به خالد رفتند و گفتند. می خواهیم که ترا کار مهمی بسپاریم. گفت: هر چه خواهید بمن بسپارید، اگرچه قتل علی بن ابی طالب هم باشد. گفتند. کار همین است. خالد پرسید. چه وقت او را قتل کنم؟ ابوبکر گفت: چون در مسجد بیاید، در نماز پهلوی او قائم شو. چون من سلام بگویم، سر او بایست و گردنش بزن. گفت: بلی. اسماء بنت عمیس این را شنید که بخانه ابوبکر بود. او به کنیز خود گفت. برو بمنزل علی و فاطمه و از من سلام بگو. بعلی خبر کن که امراء برای قتل شا مشورت کرده اند. من شا را نصیحت می کنم از اینجا بیرون برو. کنیز پیش ایشان رفت و بعلی گفت. اسماء بنت عمیس بشا سلام می رساند و می گوید که امیران برای قتل شا مشورت کرده اند. بشا توصیه می کنم که از اینجا بیرون بروید. علی گفت: او را بگو که خدا میان ایشان و اراده ایشان حائل است. پس علی برخاست و برای نماز آماده شد. بمسجد رفت و پیش ابی بکر ایستاده تنها نماز را گذارد. خالد بن ولید باشمشیر در پهلوی او قائم شد. چون ابوبکر بتشهد نشست، برگشته خود نادم شد و از فتنه و از قوت و رعب علی ترسید. او متفکر بود و نتوانست بسلام گفتن جسارت کند و مردم بگمان افتادند که سهوی کرده است. بعد به خالد متوجه شد و گفت. ای خالد. بکاریکه حکم دادم، مکن. بعد السلام علیکم و رحمته و برکاته گفت. امیر المومنین گفت: ای خالد. چیست که برای کردن آن حکم داده بودند؟ گفت. برای

کردن زدن شما. گفت. شما می خواهید این کار را بکنید. گفت. آری. بخدا. اگر او بمن می گفت که مکن، باز هم بعد از اختتام نماز شما را قتل می کردم. علی او را گرفت و بر زمین زد. مردم گرد او جمع شدند. عمر گفت. سوگند برب کعبه علی او را قتل می کند. مردم گفتند. ای ابی الحسن. بصدقه این صاحب قبر او را ول کنید. بعد علی به عمر متوجه شد و یخه پیراهن گرفت و گفت. ای فلان. اگر من با رسول خدا و کتاب الله پیمان نمی داشتم، شما می رساندم که من ضعیف تر نیستم و حامیان من در تعداد کمتر نیستند. این گفت و بمنزل خود رفت. (۴۳)

عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه

درباره عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه گفته اند که ایشان مردند در آنحالیکه نقض عهد کرده بودند. (۴۴)

طلحه و زبیر

طلحه رفیق رسول خدا بود و یکی از صحابه ابکه بایشان بشارت جنت داده شده است. نبی کریم روز جنگ احد گفت:

”أوجب طلحة الجنة“ (۴۵)

[جنت برای طلحه واجب شد].

زبیر از عشره مبشره است. نبی اکرم گفت که او راستباز است و مردیست که طبق وحی سخن می کند:

۴۳- تفسیر القمی، ص ۱۵۸، ۱۵۹.

۴۴- رجال الکشی، ص ۴۱.

۴۵- رواه الترمذی و احمد در مسند.

”ان لكل نبي حواريا - وحواري الزبير“ (۵۶)

”هر نبي را حواری می باشد و زبیر حواری من است“.

قمی دربارهٔ این دو مرد بزرگ روایت میکند که ابی جعفر (باقر) گفت : این آیت دربارهٔ طلحه و زبیر نازل شده :

”ان الناس كذبوا بآياتنا . . . الخياط“ (۵۷)

”آنانکه تکذیب کردند آیات ما را و سرکشی کردند، درهای آسمان بر ایشان گشوده خواهد شد و در جنت داخل نمی شوند تا وقتی که شتر نو در سوراخ سوزن در آید“.

انس بن مالک و براء بن عازب

دربارهٔ انس بن مالک و براء بن عازب گفته اند که علی به ایشان گفت : شما همان شنیده‌اید که مردم دیگر شنیدند . چه چیز مانع شد که شما از من حمایت نکردید و بر صدق مقال من گواهی ندادید ؟ باز گفت : ای خدا ، اگر ایشان بر ضد من عناد را مخفی داشته اند ، آنانرا بیلا گرفتار کن . بنا برین براء بن عازب کور شد . و پای انس بن مالک در برص مبتلا شد . (۵۸)

ازواج نبی

این بد نهادی و دشنام طرازی و ملامت را نهایی نبود حتی اهل بیت را نشانهٔ آن ساختند و روایت دروغی و پلید دربارهٔ ام المؤمنین عائشه صدیقه نقل کردند . کشی گفت : چون علی بن

۵۶- متفق علیه .

۵۷- التفسیر القمی ، ص ۲۲۰ ، ج ۱ و قرآن ۷ : ۳۹ .

۵۸- رجال الکشی ، ص ۴۶ .

ابی طالب اصحاب جمل را شکست داد ، عبدالله بن عباس را نزد عائشه فرستاد تا بزودی حرکت کند و کمتر توقف کند . ابن عباس گفت : من پیش او رقم و او کنار بصره در قصر بنی خلف بود . من اجازه خواستم ولی او اجازه نداد . من بی اجازه او وارد شدم . چون شب شد و هوا سرد ، من در آنجا نشستگاه نیافتم . عائشه عقب دو پرده بود . من نگاه کردم ، دیدم که پهلوی خانه فرشی بود و بر آن بوریا بود . آنرا پهن کردم و بر آن نشستم . عائشه از ورای حجاب گفت : ای ابن عباس . خلاف سنت رفتید . بی اجازه در میان ما آمدید و بدون اجازه بر متاع ما نشستید . ابن عباس گفت : ما در سنت از شما اقرب می بودیم و سنت را خویشتر یاد گرفتیم . شما در خانه ای بودید که رسول خدا ﷺ شما را آنجا گذاشت . شما بر نفس خود ظلم کردید . با ما کینه داشتید . خدا را ملامت کردید . از فرمان رسول^ص سرکشی کردید و از خانه او بیرون آمدید . حالا چون شما بخانه خود بر می گردید ، بی اجازه شما در آن داخل نخواهیم شد و بدون اجازه شما بر متاع شما نخواهیم نشست . . . شما یکی از نه زنان هستید که از او عقب ماندید و شما از ایشان سفید رنگتر و خوشگنتر و تیز خاطر تر و تازه رو تر و پاک جوهر تر نیستید . گفت : پس از آنجا روانه شدم و پیش امیر المؤمنین رقم و از گفتگوی او و جواب خود مطلع کردم . علی گفت : "من از شما بهتر می دانستم جائیکه شما را فرستادم" . (۹)

آیا این نجاست قبیح را ملاحظه کردید و لیکن جائیکه

این مردم رسیده اند ، دیگران آنجا نرسیده اند ، یکی از مهتران آنها باسم طبهرسی در کتاب خود از باقر نقل میکند که او گفت . روز جنگ جمل بر هودج عایشه تیر می انداختند . امیر المؤمنین گفت : بخدا ، من او را طلاق خواهم داد . مردی سوگند بخدا خورد که او از رسول خدا ﷺ شنید که می گفت : ای علی ، بعد از خود ازواج را بدست تو میبردم (پناه بخدا) . چون این مرد باشد و گواهی داد ، سیزده کس ایستادند (درمیان آنها بدریان بودند) و گواهی دادند که از رسول شنیدیم که می گفت به علی بن ابی طالب : "ای علی . بعد از من اختیار ازواج من بدست تست" . گفت : عایشه این را شنیده گریه کرد و ما هم صدای گریه را شنیدیم" . (۲۰)

تکفیر عمومی صحابه

از اول تا آخر این مردم این عقیده را دارند ، چنانکه یهودیها برایشان تسوید نمودند تا اینکه مذهب و مشرب ایشان شد و بر ایشان انتخار دارند یعنی بر دین دشنام و بدگویی و لیکن بر سب و شتم صحابه بزرگ اکتفا نکردند . عاویه بایشان بانگ زد و تمام صحابه را (غیر از چندی) تکفیر کردند . همان کشی ، یکی از بزرگان آنها از ابی جعفر روایت میکند که او گفت : بعد از مرگ نبی مردم مردود شدند بجز سه نفر .

پرسیدم : آن سه نفر کیانند ؟ گفت : مقداد بن اسود ، ابو ذر غفاری و سلمان فارسی . و این است قول خدای متعال :

”وما محمد الا رسول . . . أعتابکم“ (۹۱)

(نیست محمد مگر رسول . پیش از او رسولان گذشته اند . پس اگر او میرد یا کشته شود آیا بر کشته خواهید شد بر پاشنهای تان) . او نیز از ابی جعفر روایت میکند که گفت : ”تمام مهاجرین و انصار رفتند سوای سه نفر که او بدست اشارت نمود“ (۹۲)

از موسی بن جعفر (اسام معصوم هفتم نزد ایشان) روایت میکند که گفت . هنگامیکه روز قیامت منادی ندا خواهد کرد که خواری محمد بن عبدالله کجا هستند که با او نقض عهد نکردند ؟ فقط سلمان ، مقداد و ابو ذر خواهند ایستاد“ (۹۳)

جای تعجب و حیرت است که علی و حسن و حسین و بقیه اهل بیت و عمار و حذیفه و عمرو بن الحمق و غیره یادشان نیامدند . حالا به بینید یهودیها غیر از این چه می خواستند ؟ این هم حقیقت است که علی کسی را تکفیر نکرد حتی که اهل شام و دیگر با او جنگ کردند . او باصراحت گفت در نامه ایکه به اهالی شهرها نوشت و دران شرح داد هرچه میان او و اهل صفین واقع شده بود . محمد رضی پيشوای شیعه ها در نهج البلاغت ابن را نقل کرده است . علی گفت : ”این کار آغاز شد از انوقت که روبرو شدیم با اهل شام حالانکه بظاهر پروردگار ما یکی بود . نبی ما یکی بود . دعوت اسلام یکی بود . ما ازیشان در ایمان بخدا و ایمان برسول فزونی نمی خواستیم نه ایشان از ما فزونی می طلبیدند .

۹۱- رجال الکشی ، ص ۱۲ ، ۱۳ .

۹۲- ایضاً ، ص ۱۳ .

۹۳- ایضاً ، ص ۱۵ .

فقط میان ما و ایشان در امر قصاص خون عثمان اختلافی واقع شد و ما ازین بری الذمه هستیم“ (۶۴).

هر که معاویه و لشکر او را دشنام داد ، علی او را نپسندید . رضی نیز روایت میکند که او گفت : نمی پسندم که شما دشنام بدهید لیکن چون من از احوال و اعمالش مطلع گفتم بدانید که درست گفته ام و حجت خود را به نهایت رسانده ام و میگویم که ایشان هدف دشنام میباشند . ای خدا . خون ما و خون ایشانرا از ریختن نگاهدار . میان ما و ایشان فساد را دفع کن . (۶۵)

آن علی کجا است که پرورده آن یهودیهاست که صحابه کبار رسول را دشنام می دهد و لعنت میکند و تکفیر میکند . حق این است که ایشان بد نهاد هستند . خدا این تهمت زنان را هلاک کند .

صحابه از روی منت

این بود عقیده شیعه در باره صحابه کبار . رسول خدا ، که پیغام خداوندی را با کثافت عالم رساندند . هر چه شنیدند بدیگران رساندند . خدا کشورهای روم و شام و یمن و فارس و شهرهای این ملعونان ناپاک را برایشان تسخیر کرد . اگر ایشان نمی بودند ، این دولت و سلطنت برای اسلام نمی بود و ایشان مصداق این قول خداوندی نمی شدند :

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکن لهم دینهم الذی

۶۴- نهج البلاغت ، ص ۴۴۸ ، طبع بیروت .

۶۵- ایضاً ، ص ۳۲۳ .

ارنضی لهم ولیدلنهم من بعد خوفهم انا. (۹۶)

”وعدہ کردہ خدا آنانرا کہ ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند. هر آئینه ایشانرا خلیفہ خواهد کرد در زمین چنانکہ خلیفہ کرد پیش ازیشان را. هر آئینه متمکن خواهد کرد برای ایشان دینشان را کہ پسندید برای ایشان و هر آئینه تبدیل خواهد کرد برای ایشان خوف را با ایمنی“.

رسول خدا ﷺ درباره ایشان گفت :

”لاتسبوا اصحابی . فلو ان احدکم انفق مثل احد ذہبا ما بلغ مد احدہم ولا نصیفہ. (۹۷)

”بہ دوستان من بد مگوئید . اگر کسی از شما مقدار احد طلا را صرف نماید در برابر ایشان بل تا نصفی از آنها نمی رسد . و نیز گفت :

النجوم امانة للسماء . فاذا ذهب النجوم اتي السماء ما يوعد وانا امانة لا صحابي فاذا ذهب انا اتي اصحابي ما يوعدون واصحابي امانة لا متى فاذا ذهب اصحابي اتي امتي ما يوعدون. (۹۸)

”ستاره ها ، این آسمان میباشند . چون ستاره ها رفت ، آسمان می آرد آنرا کہ وعدہ داده شدہ بود . من امانت دار یاران خود میباشم ، چون من رنم ، یاران من می آرند آنچه وعدہ داده شدہ بود . یاران من امانت دار امت میباشند ، چون ایشان رفتند ، امت می آرد آنچه وعدہ داده شدہ بود“ .

۹۶- سورة النور ، آیت ۵۵ .

۹۷- متفق علیہ .

۹۸- رواہ مسلم .

ما من احد من اصحابي يموت بارض الابعث قائداً و نوراً لهم
يوم القيامة. (۶۹)

”رسول خدا ﷺ شرف و بزرگی ایشان را شرح داد چون
گفت : هر آنکه از یاران من در این دنیا وفات یافت ، در روز
قیامت برای هر یکی از آنها پیشرو نور فرستاده خواهد شد“ .
نبی کریم^ص فرمود :

اذا رايتم الذين يسبون اصحابي فقولوا لعنة الله على شرکم . (۷۰)
”اگر کسی را دیدید که یارانم را دشنام می دهد، بگویید :
لعنت خدا برتر شما !

رسول خدا ﷺ درباره ابی بکر گفت :

ان من امن الناس على في صحبته وماله ابو بکر . (۷۱)
”آن شخص که با رفاقت و مال خود ، از تمام مردم بر من
بیشتر منت نهاد ، ابوبکر است“ .
او درباره عمر^{رض} فرمود :

ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه . (۷۲)

”خدا بر زبان و دل عمر حق را قرار داد“

و نسبت بهر دو گفت :

ابو بکر و عمر سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين

۶۹- رواه الترمذی .

۷۰- رواه الترمذی .

۷۱- متفق علیه .

۷۲- رواه الترمذی .

الا النبین والآخرین. (۷۳)

”باستثنای انبیاء و رسل ابوبکر و عمر از متقدمین و متأخرین ،
پیشروان که نسیال اهل جنت میباشد“.

و درباره عثمان گفت :

لکل نبی رفیق و رفیق یعنی فی الجنة عثمان. (۷۴)

”هر نبی را رفیقی باشد و در جنت رفیق من عثمان است“ .

از عبدالمطلب بن ربیعہ روایت است کہ عباس^{رض} در حالت
خشمناک پیش رسول خدا رفت - او پرسید : چه چیز ترا خشمناک
کرده است ؟ گفت : ”ای رسول خدا - میان ما و قریش چه تفاوتی
ایجاد شده است ؟ چون بایکدیگر ملاقات می کنند ، باکشاده جبین
ملاقات می کنند . چون با ما ملاقات می کنند باین حال نیستند .
رسول خدا خشمناک شد تا اینکه رویش قرمز شد و باز گفت :
ایها الناس من آذی عمی فقد آذانی - فانما عم الرجل صنو
ابیہ. (۷۵)

”ای مردم . هر که عمویم را آزار رساند ، او مرا آزار
رساند . بتحقیق عمویم جانشین پدر میباشد“ .

بعد برای او و پسر او دعا کرد :

اللهم اغفر للعباس و ولده مغفرة ظاهرة وباطنة لا تغادر ذنبا
اللهم احفظه فی ولده. (۷۶)

۷۳- رواه الترمذی - رواه ابن ماجه از علی .

۷۴- رواه الترمذی .

۷۵- رواه الترمذی .

۷۶- رواه الترمذی .

”ای خدا، خطاهای آشکار و نهان عباس و پسرش را بیامرز . تا هیچ خطا نماند ای خدا - اسمش را بتوسط پسرش پاینده دار“ !
این روایت هم ازوست . ”از رسول خدا ﷺ پرسیدم :

من احب الناس اليك ؟ قال . عائشه . قلت . من الرجال . قال . ابوها . (۷۷)

”کرا بیشتر دوست دارید ؟ گفت : ’عائشه را ، گفتم : ’از مردان ؟ گفت : ’پدرش را“ .

رسول خدا ﷺ درباره خالد بن ولید رضی الله عنه گفت :

خالد سيف من سيوف الله عز وجل و نعم قتي العشير . (۷۸)
”خالد شمشیر خدای عزوجل است و از خانواده خود بهترین جوانان است“ .

درباره محمد بن مسلمه گفت :

ما احد من الناس تدركه الفتنة الا انا اخافها عليه الا محمد بن مسلمه - وقال : لا تضرك الفتنة . (۷۹)

”من بیمناک می باشم درباره هرکس از مردم که فتنه باو برسد سوای محمد بن مسلمه - و فرمود : فتنه بشما ضرری نرساند“ .

درباره معاویه رضی الله عنه فرمود :

الهم اجعله هاديا مهديا واهدبه . (۸۰)

۷۷- متفق علیه .

۷۸- رواه احمد و ترمذی .

۷۹- رواه ابو داؤد .

۸۰- رواه الترمذی .

«ای خدا، او را هدایت کننده و هدایت یافته بساز و بتوسط او بدیگران هدایت کن».

دربارهٔ براء بن عازب گفت:

کم من اشعث اغبردی طمرین لو اقسم علی الله لا یرہ منهم
البراء بن عازب. (۸۱)

«بخدا چندی از ژولیده مو و عیار آلود و ژنده پوش نکوکار
میباشند. اگر خدا را بسوگند یاد میکنند خدا آرزوی آنانرا با تمام
میرساند - از میان آنها براء بن عازب میباشد».

دربارهٔ عبدالله بن عمرؓ گفت:

ان عبدالله رجل صالح. (۸۲)

«بتحقیق عبدالله بن عمر مرد صالح است».

این میباشند صحابهٔ رسول که خداوند در کتاب خود
مدح و ستایش آنها کرده و رسول خدا که بدون وحی سخن
نمیگفت، برای آموزش آنان دعا کرده فرداً فرداً و دسته جمعی.
و هر شخص را که در راه او می رود و در راه صحابه اش
می رود، مدح و ستایش کرده برای کارهای خوب و نکو که در
راه خدا و در راه نشر دین مبارک سرانجام داده، غیر از منافقان و
پسران یهود و مجوس که بغض و کینه و حسد دلپایشان را خورده
و همین سبب حقیقی بود که کافران از مجاهدان و عاملان کتاب
و سنت مخصوصاً ابی بکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ قهر کردند سالانکه

۸۱- رواه الترمذی.

۸۲- متفق علیه.

اینها بودند که لشکرهای نصرت را مجهز نمودند و قیادت کردند و همین سبب بود که یهودیان به صحابه^۳ نبی^۴ حسد می بردند زیرا که ایشان بناهای آنان را منهدم کردند و ریشه های شان را قطع کردند و از بیخ و بن برکنندند تحت پرچم نبی اکرم^۵ که اسلافشان بنی قینقاع ، بنی نضیر و بنی قریظه در مدینه اقامت داشتند و بعد از نبی کریم در عهد فاروق^۶ از روی وصیت رسول ﷺ :

اخرجوا الیهود من جزیره العرب . (۸۳)

”یهودیان را از جزیره عرب اخراج کنید“ .

و جزیره عرب از نجاست و دسیسه ایشان پاک شد و هیچ کس از یهودیان نماند که دران اقامت گزیند طبق فرمان رسول مقبول صلعم .

سبب انتشار تشیع در ایران و بغضشان برای صحابه

چون ایران بدست فاروق اعظم^۷ مفتوح شد و جمعیت ایرانیان پراکنده شد ، شکوه آنان شکست و ملوکیت بیاد رفت ، ایشان از فاروق و رفیقان او و لشکریان او کینه داشتند . چون ملوکیت در طبع شان راسخ بود ، یهودیان فارس را از ایشان زمین حاصل خیز بدست آمد که دران تخم فتنه کاشتند .

این امر اتفاقیست که شهر بانو دختر یزد جرد شاه ایران ، یکی از اسیران جنگی ، بنکاح حسین^۸ بن علی^۹ در آمد . چون یهودیها از امیر المؤمنین عثمان^{۱۰} بن عفان برگشتند و بدون اجازت و معرفت

به علی رضی پناه جستند و برای علی رضی و اولاد او ولایت و خلافت مطالبه نمودند ، ایرانیان با ایشان تعاون کردند تا از فاروق رضی و رفقای رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فاتحین ایران انتقام گیرند مخصوصاً از عثمان رضی که حدود فتوحات اسلامی را توسعه داد - کجی هایشانرا راست کرد و سرکشی را نابود ساخت . ایرانیها برای معاونت این گروه باغی یهودی سامان جنگ آماده کردند مخصوصاً آن وقت که ملاحظه کردند که خوئیکه در عروق علی رضی بن حسین رضی الملقب بزین العابدین و اولاد جاریست از خون ایرانیست که از مادرش شهر بانو دختر یزد جرد شاه ایران از خانواده مقدس ساسانیان میا شد . همین جهت اکثری از ایرانیان تشیع را قبول کردند زیرا که سبب راحشان پیدا شد که می توانستند صحابه و عمر رضی و عثمان رضی و فاتحین ایران و خاموش کنندگان آتش مجوس را دشنام دهند و همین سبب است که آنان با یهودیهای مکر اتفاق و اتحاد میکنند و بر طریق و روش آنان رفتار میکنند . اینک مستشرق انگلیسی که برای مدت دراز در ایران اقامت کرد و تاریخشان را بدقت مطالعه کرد ، با نهج صریح نظر خود را بیان میکند که سبب عداوت ایرانیان برای خلیفه راشد دوم عمر رضی همین است که او ایران را فتح کرد و شکوه آنرا شکست . ایرانیان این عداوت خود را رنگ مذهبی و دینی دادند و گر نه حقیقت این نیست . (۸۴)

این مستشرق ، جای دیگر مزید توضیح کرده میگوید :

عداوت ایرانیان برای عمر بن خطاب ازین جهت نیست که او

حقوق علی و فاطمه را غصب کرد بلکه ازین سبب است که او
ایران را فتح کرد و خانواده سلطنتی ساسانی را انقطاع نمود. بعد
او ابیات زیر را از شاعر ایرانی نقل میکند :

بشکست عمر پشت هزبران اجم را
برباد فنا داد رگ و ریشه جم را
این عربده بر غصب خلافت زعلی نیست
با آل عمر کینه قدیم است عجم را^(۸۵)

او بیان خود را ادامه می دهد و میگوید. ایرانیان با اولاد
علی بن حسین راحت و سکون یافتند چون میگفتند که مادر علی
بن حسین دختر شاه ایران یزد جرد بود و با اولاد او حقوق شاه
با حقوق دین مجتمع شد و بهمین علت میان ایشان علاقه سیاسی
وجود آمد و بهمین جهت ایرانیان شاهان خود را تقدیس میکنند
که اعتقاد دارند که سلطنت از آسمان و از خدا بدستشان رسید.
بیشتر علاقه ایشان باینان از همین جهت است.^(۸۶)

مسأله وصیت و ولایت

پنجم - همچنانکه سابقاً تذکر نمودیم ، یهودیان عقاید جدید را
بوساطت پرورده خود عبدالله بن سبا در اسلام داخل کردند و
فرقه جدیدی را باسم اسلام بنا نهادند ، حالانکه باسلام هیچ علاقه
ای ندارد .

۸۵- تاریخ ادبیات ایران ، براون ، ص ۴۹ ، ج ۴ .

۸۶- ایضاً ، ص ۲۱۵ ، ج ۱ .

یکی از عقایدشان که آنرا اصل اصول می دانند ، عقیده ولایت و وصایت است و از علمای شیعه شواهدی را آورده ایم که اول کسی که باین عقیده دعوت نمود ، ابن سوداء یهودی مکار بود . اگرچه شیعه ها از علاقه ای با او و با یهودیت انکار می کنند لیکن با وصف ابن انکار بر اقوال و آرای او رفتار می کنند و این عقیده ولایت اساس دین ایشانست که یهودیها آنانرا آموخته و برای شان مقرر کرده اند . ما اینجا بیانی می آریم از محمد بن یعقوب الکلی ، محدث بزرگ ایشان که کتاب را پیش امام مهدی تقدیم کرد و او بیاناتش را تصدیق نمود . ابن کلینی نقل می کند از فضیل و او از ابو جعفر که گفت . اساس اسلام بر پنج است نماز ، روزه ، زکوة ، حج و ولایت روز غدیر . (۸۷)

ملاحظه کنید این مردم از مسلمانان چه قدر اختلاف دارند . چون مسلمانان میگویند بنای اسلام بر پنج است : اول شهادت یعنی هیچ معبود نیست مگر خدا و محمد ﷺ بنده او و رسول اوست و لیکن ایشان توحید و رسالت را بجیزی نمی شمردند و ولایت و وصایت را از نماز ، زکوة ، روزه و حج افضل می دانند تا مردم را به دین جدید از روی نقشه مرسومه خود جلب کنند .

شیعه اغلب ابن عقاید را باصراحت گفته اند مثلاً زراره از ابی جعفر نقل میکند : بنای اسلام بر پنج است : نماز ، زکوة ، حج ، روزه و ولایت . زراره پرسید . کدام چیز از آنها افضل است ؟ ابی جعفر گفت : ولایت افضل است (۸۸) :

۸۷- الکافی الاصول ، باب دعائم الاسلام ، ص ۲۰ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۸۸- الکافی مذکوره ، ص ۱۸ ، ج ۲ .

بعداً روزه و حج را حذف نمودند چنانکه از جعفر صادق نقل میکنند که گفت : بنای اسلام بر سه است . نماز ، زکوة و ولایت و هیچ یک ازین عقاید درست نمی شود مگر با عقیده درستی با صاحب آن عقیده .^(۸۹)

بعد یک قدم فرا تر نهادند . این سه را نیز حذف نمودند و نقط ولایت باقی ماند ، چنانکه از ابی عبدالله نقل کنند که گفت : ولایت ، ولایت خداست . او هیچ نبی را نفرستاد الا با ولایت .^(۹۰)

این شاید کافی نبود که دیگر از حبة العوفی نقل کردند که امیرالمومنین علی رضی گفت : "خدا ولایت را پیش اهل آسمان و اهل زمین تقدیم کرد . هر کس که قبول کرد قریب تر آمد و هر کس که انکار کرد دور تر ماند . یونس که انکار کرد بشکم ماهی هیس کردند تا آنوقت که قبول کرد ."^(۹۱)

ابو الحسن گفت : ولایت علی در تمام صحف انبیاء مذکور است . خدا هرگز نبی را نمی فرستاد الا بنبوت محمد و وصیت علی .^(۹۲)

محمد بن مسلم گفت : من ابو جعفر را شنیدم که میگفت : بتحقیق الله از انبیاء بر ولایت علی میثاقی گرفت و انبیاء بر ولایت علی پیمان بستند .^(۹۳)

۸۹- ایضاً ، ص ۱۸ ، ج ۲ .

۹۰- بصائر الدرجات ، باب ۹ ، ج ۲ ، طبع ایران ، ۱۳۸۵ هـ .
کتاب الحجة من الکافی از کلینی ، ص ۴۳۸ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۹۱- بصائر الدرجات ، ص ۱۰ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۹۲- کتاب الحجة من الکافی ، ص ۴۳۸ ، ج ۱ .

۹۳- ایضاً باب ۹ ، ج ۲ .

قمی تحت قول خداوندی : وإذا أخذ الله ميثاق النبين
 خدا از انبیاء میثاق گرفت) ، از ابی عبدالله روایت می‌کند
 خدا از اولاد آدم نبی را بر می‌انگیزد و این سلسله امتدا
 تا اینکه او بدنیا باز می‌گردد و امیر المومنین (علی) را
 کند و خدا گفته که مردم بر رسول الله ﷺ ایمان خ
 و بامیر المؤمنین یاری خواهند کرد. (۱۶)

یهودیت را ملاحظه کنید چه طور میان مسلمانان
 وسیل بر آنها ریختند و عقاید شان را فاسد کردند . در آ
 کنیم باقوال نوبختی و کشی . نوبختی می گوید : عبدالله
 شخصی است که عقیده فرضیت امامت را اشتها داد
 قمی گوید : ابن سبا اول شخصی است که فرضیت
 اشتها داد . (۱۷)

تعطیل شریعت

بعد ازین بیانات هیچ شکی نمی ماند که یهود
 برای اغراض فاسده تخلیق نمود . و حالانکه بر
 ایشان اقرار کنند ولی انتساب آن را به یهودیت ا
 آن را دوست دارند و بنای دین خود را بر آن می
 ایشان فقط اینست که مسلمانان را از تعلیمات مجده
 حقیقی و روح آن دور کنند و شریعت اسلامی را ته

۹۴- تفسیر القمی ، ص ۱۰۶ ، ج ۱ ، طع عراق .

۹۵- فرق الشیعه ، ص ۴۴ .

۹۶- رجال الکشی ، ص ۱۰۱ .

اینست که فعلاً شریعت را تعطیل کرده اند . می گویند : مدار نجات بر بجا آوری احکام کتاب و سنت نیست بلکه تمسک با اقوال این بیدینان است ؛ اگرچه صریحاً مخالفت کتاب و سنت می باشند .

درین باب قبلاً بیان کردیم که مشروب خوری را نزد جعفر ابن باقر (امام معصوم نزد شان) یاد آور شدند . او گفت : بر خدا آسان است که گناه محب علی را ببخشد . (۹۷)

قمی از ابی عبدالله روایت می کند که گفت : روز قیامت اول محمد ﷺ را صدا خواهند کرد که جامه قرمزی در برداشته باشد . بعد علی امیر المؤمنین را و بعد ائمه را و بعد شیعه را که در جلو امامان خود خواهند ایستاد و بعد فاطمه و زنان از اولاد او را صدا خواهند کرد . ایشان تمام بدون محاسبه در جنت داخل خواهند شد . (۹۸) کشی از ابی عبدالله روایت می کند که جعفر بن عفان نزد او آمد . ابو عبدالله باو گفت : بمن اطلاع رسیده که شما در مدح حسین شعر خوب می گوئید . گفت : بلی ، قربانت شوم . گفت : بخوان . او بخواند . ابو عبدالله گریه کرد و اشکها بر روی و ریش او جاری شد . بعد گفت : ای جعفر بن عفان ، بخدا فرشتگان مقرب این جا حضور داشتند و شعر شما شنیدند . ایشان نیز مثل ما گریه کردند بلکه فزونتر از ما . خدا برای شما و خانواده شما جنت را واجب کرده است و گناههای ترا خواهد آمرزید . ابو عبدالله گفت : ای جعفر ، آیا چیزی را برای شما اضافه کنم .

۹۷- رجال الکشی ص ۱۴۲ .

۹۸- تفسیر قمی ، ص ۱۲۸ ، ج ۱ .

گفت : بلی ، ای امیر . گفت : هر کس که درباره حسین شعر گفت ، خود گریه کرد و دیگران را بگریه برانگیخت ، خدا جنت را بر او واجب کرد و گناهای او را آمرزید .^(۹۹)

به بینید چه طور شریعت مهدی را تعطیل کردند و احکام و فرامین را لغو کردند . همین مقصود ایشان بود و همین جهت این گروه را تشکیل دادند . کتابهای شان نیز مملو از این دسیسه هاست . بر همین اعتقاد دارند و اعتقاد کنند ، در شریعت مهدی مدار نجات بر عمل صالح می باشد چنانکه خدای بزرگ و برتر در کتاب خود گفته :

”أَن‌ الذِّینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمَانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِی جَنَّاتٍ النَّعِیمِ“ .^(۱۰۰)

”بی شک آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند ، هروردگار ایشان را بسبب ایمان شان راه می نماید به بهشت های پر نعمت که زیر شان نهرها جاریست“ .

خدای متعال فرموده :

”إِن‌ الذِّینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولَئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ ، وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ“ .^(۱۰۱)

”بے شک آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا

۹۹- رجال الکشی ص ، ۲۴۶ .

۱۰۰- سوره یونس ، آیت ۹ .

۱۰۱- سوره البقر ، آیت ۲۱۶ .

جهاد کردند، رحمت خدا را امیدوار هستند و خدا
آمرزنده و مهربانست.

مسألة البداء

ششم - این یکی از افکاریست که یهودیان و عبدالله بن سبا
رواج داد یعنی خدا مرتکب بداء می باشد یعنی فراموشی و ناعلمی
را. "تعالی الله عما یقولون عاتوا کبیرا"، خدا بالا تر از آنست
که این می گویند.

کلینی محدث شیعه در کافی باب مستقلی بعنوان 'البداء' آورده
و تحت این باب روایاتی را از ائمه 'معصومین' (بعقیده شان) آورده.
بعضی از آنها ازین قرار است :

از ریان بن الصلت روایت می کند که گفت : 'شنیدم که رضا
(علی بن موسی ، امام هشتم) می گفت : 'هرنبی که خدا فرستاد،
خمر را تحریم کرد و 'بداء' را برای خدا اقرار کرد. (۱۰۶)

این بداء چیست. در روایت دیگر این را تفسیر می کند. از ابی
هاشم الجعفری نقل کرده. و تئیکه پسرش ابو جعفر رحلت کرد من
نزد ابی الحسن بودم. بدلم گذشت که می خواهم بگویم که درین
زمان 'ابو جعفر و ابو محمد' مانند 'ابو الحسن موسی و اسماعیل بن
جعفر بن محمد' می باشند. داستان ایشان مثل اینهاست، زیرا که ابو
محمد بعد از ابو جعفر امیدوار خلافت بود. ابو الحسن پیشتر آمد
و پیش از آنکه بسعن آیم، گفت : آری، ای ابو هاشم. بعد

۱۰۶ - الکافی فی الاصول کتاب التوحید، باب البداء، ص ۱۴۸، ج ۱،
طبع ایران.

ابی جعفر، خدا دربارهٔ ابی محمد اظهار بی‌علمی نمود زیرا که نمی توانست او را معرفی نماید. همین طور بعد از گذشتن اسماعیل، دربارهٔ موسی اظهار بی‌علمی نمود، زیرا که حالش بر او کشف نشد. او خود اینرا بیان نموده است، اگرچه باطل کنندگان نمی پسندند. ابو محمد پسر م بعد من جانشین من می باشد. نزد او علمی است که باو احتیاج ندارد و با او آلت امامت است. (۱۰۳)

نوبختی بیان می کند که جعفر بن محمد الباقر، پسرش اسماعیل را بر امامت نصب کرد و در زندگی او اشارت نمود ولی اسماعیل وفات یافت و جعفر زنده بود. پس گفت. خداهم در چیزی بخل می افتد چنانکه در معاملهٔ پسر م اسماعیل بخل افتاد. (۱۰۴)

این روایات باثبات می رساند که معنای 'البداء' این است که خدا قبل ازین واقعه باخبر نبود و این عقیدهٔ شیعه هاست دربارهٔ خدا در انحال که خدا از قول موسی دربارهٔ علم خود چنان توضیح داده است :

"لا یضل ربی ولا ینسی". (۱۰۵)

"هروردگار من نه خطا می نماید و نه فراموش می کند".
جای دیگر دربارهٔ علم خود چنین گفته :

"هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة". (۱۰۶)

۱۰۳- ایضاً کتاب الحجۃ، ص ۳۲۷، ج ۱.

۱۰۴- فرق الشیعه از نوبختی، ص ۱۰۷، طبع النجف.

۱۰۵- سوره طه : آیت ۵۲.

۱۰۶- سوره العشر، آیت ۲۲.

”قد احاط بكل شیء علما“ (۱۰۷)

”او خدائست که سوای او هیچ معبود نیست و عالم ظاهر و باطن است - و علم او هر چیز را محیط است .

لیکن شیعه این چنین اعتقاد ندارند و برعکس کسیکه عقیده باطل شان دارد ، او را تمجید می کنند . چنانکه کابینی از جعفر روایت می کند که : ”عبدالمطلب بیدار می شود روز قیامت مثل امت واحد ، او حسن بادشاهان و نشانه انبیاء خواهد داشت و او اول کسی بود که از ’بداء‘ صحبت کرد“ (۱۰۸)

عقیده رجعت

یکی از عقیده معموله ایشان عقیده رجعت است که همه شیعه بآن آویخته اند . هر شخص که کتابهایشانرا مطالعه کرده و مشرب شان را شناخته ، می داند که ایشان امامت را از علی تا ابن الحسن عسکری مهدی موهوم ، قائل اند و عقیده دارند که مؤخر الذکر بعد از مرگ مراجعت خواهد کرد .

اعتقاد بایمه

ایمه را بالا تر از آدم و رسول و نبی و هم خدا می دانند ایمه سنین مردم و ساعتیهای مرگ را می دانند . چیزی از ایشان مخفی نیست . ایشان مالک کل جهان می باشند . بر تمام مخلوق تسلط و غلبه دارند . همه عالم از هیبت و رعب شان می لرزد . فرشتگان

۱۰۷- سورة التحريم ، آیت ۲۱۲ .

۱۰۸- الکافی فی الاصول ، کتاب الحجة ، ص ۲۸۲ ، ج ۱ ، طبع هند .

پیش آنان می آیند چنانکه پیش انبیاء و رسل می آمدند . هیچ کس با ایشان مشابه نیست . ما اینجا بعضی شواهد را از کتابهایشان نقل می کنیم تا عقاید شان روشن شود .

ائمه غیب می دانند

شیعه بزرگ و محدث کلینی در کتاب صحیح کافی تحت باب 'ان الائمة اذا شاؤا ان يعلموا علموا' از ابو جعفر نقل می کند که گفت :
 "امام هر وقت که می خواهد چیزی را بداند ، می داند" (۱۰۹) .

او تحت بابی دیگر نیز می نویسد که ائمه ساعت مرگ را می دانند و مرگ در اختیار شان هست . ابو بصیر از جعفر بن باقر روایت می کند که گفت : امامی که از غیب و آئنده نمی داند (۱۱۰) او بر خلق حجت الله ندارد . (۱۱۱)

غلو در ائمه

ایشان ائمه را بالای انبیاء و رسل رسانده اند تا حدیکه مثل سید الانبیاء و گاهی افضل تر از او قرار داده اند . این چنین روایت

-
- ۱۰۹- ایضاً ص ۲۵۸ ، ج ۱ ، طبع ایران .
 ۱۱۰- ای صافی . آیا بعد ازین می توانید بگویید که خطیب بر شیعه افترازد که ایشان معتقد غیب دانی ائمه می باشند . حالا بگویید مفتری کیست ؟ شما با خطیب ؟ اکنون منصف باشید . خطیب بقول خود راست بود . شیعه دوازده امام را غیب دان و فوق البشر می دانند . حالانکه ایشان خود شان درباره خود این عقیده ندارند . خطیب نیز نوشته : کلینی برای دوازده امام اوصاف بیان کرده و ایشان را از مرتبه بشر تا معبودان یونانی در عصر منمیات رسانده (الخطوط العریضة ، ص ۱۰ ، ج ۶) .
 ۱۱۱- الکافی ، کتاب الحجة ، ص ۲۸۰ ، ج ۱ ، ایران .

مفضل بن عمر نقل کرده که امیر المؤمنین اکثر
 : من از طرف خدا تقسیم کننده جنت و جهنم می باشم
 نتگان و ارواح و رسولان بر من ایمان آوردند چنانکه
 ن آوردند . من مثل او بارها بر دوش گرفته ام و این
 ، پروردگار است . روز قیامت رسول خدا ﷺ را دعوت
 و لباس می پوشانند ، مرا نیز دعوت می کنند و لباس
 بد . بمن خویهای نیکو اعطا شده است که قبل ازین بکسی
 . من مرگها و بلاها و نسبها را می دانم و کلام من
 ل را فصل می کند . من از لغزشهای خود در ابتلا
 شده ام . چیزیکه غائب است از من پوشیده نیست .
 ا بشارت می دهم و پیام او می رسانم . (۱۱۲)

، لخصایص مخصوص به علی نیست بلکه بگمان ایشان همه
 ام صاحب این اوصاف می باشند . کلینی از عبدالله بن جندب
 ی کند که علی بن موسی (امام هشتم) باو نوشت : اما
 بر روی زمین امنای خدا می باشیم . ما وارث علم مرگها
 عرب و مولد اسلام هستیم . فقط از دیدن می توانیم نشان
 آدم در حقیقت مومن است یا منافق : اسهای شیعه ما با اسهای
 نوشته می شود . خدا برای ما و برای ایشان عهد و پیمان
 مت . (۱۱۳)

شتر ازین بر محمد الیاقر اقتراء زدند که بروایت او علی گفت :

ایضاً ص ۱۹۶، ۱۹۷، ج ۱، طبع ایران .
 ایضاً کتاب الحجة ، ص ۲۲۳، ج ۱ طبع ایران .

بمن شش چیز اعطا شده است . علم الموت و علم البلیا و علم الوصایا و فصل الخطاب و من صاحب الکرات^(۱۱۴) و غلبه کشورها و مالک عصا و بسم و حیوان می باشم که با مردم حرف می زنند .^(۱۱۵)

برعکس این همه خدای متعال در کتاب محکم خود بر رسول خدا ﷺ فرموده :

”قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب إلا الله.“^(۱۱۶)
 بگو . آنچه در آسمانها و زمین پوشیده است بجز خدا هیچکس نمی داند .
 نیز فرموده :

”وعنده مفاتیح الغیب لا یعلمها إلا هو.“^(۱۱۷)
 نزد اوست کلید های غیب ؛ نمی داند آن را مگر او .
 رسول کریم ﷺ اقرار کرد و اعتراف نمود و اعلان کرد
 که من غیب نمی دانم . چنانکه خدا بمن فرموده :
 ”قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول
 لکم انی ملک.“^(۱۱۸)

۱۱۴- یعنی رجعت إلى الدنيا چنانکه علی اکبر شفاعری حلقیه نگار کاف ، تفسیر کرده .

۱۱۵- الکافی فی الاصول ص ۱۹۸ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۱۱۶- سورة النمل ، آیت ۶۵ .

۱۱۷- سورة الانعام ، آیت ۵۹ .

۱۱۸- سورة الانعام ، آیت ۵۰ .

بگو. "بشا می گویم که خزانهای خدا پیش من نیست، من نمی دانم غیب را و نمی گویم من فرشته ام".

جای دیگر گفته :

قل لا املك لنفسی نفعاً ولا ضرراً الا ما شاء الله ولو كنت اعلم الغیب لا متكثرت من الخير وما مسنی السوء، ان انا الا نذير وبشير لقوم یؤمنون. (۱۱۹)

بگو. مالک نیستم من برای خود سود و زیان را مگر آنچه خدا خواسته باشد. اگر من غیب را می دانستم خیر را بیشتر جمع می کردم و بدی را من نمی کردم. نیستم من مگر بیم کننده و مژده دهنده برای قومی که ایمان آورده.

خدای بزرگ و برتر فرموده :

ان الله عنده علم الساعة وينزل الغیث ويعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ما ذا تكسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خیر. (۱۲۰)

"بی شک نزد خداست علم قیامت و می فرستد باران را و میداند آنچه در رحمهاست و هیچ کس نمی داند که فردا چه کسب می کند و نمی داند هیچ کس که بکدام زمین می میرد. بتحقیق خدا داناست و آگاه.

۱۱۹- سورة الاعراف، آیت ۱۸۸.

۱۲۰- سورة لقمان، آیت ۳۴.

بروردگار نبی را مخاطب نموده در باره منافقین می گوید :

”وَمِن جُورِکُمْ مِنَ الْاَعْرَابِ مَنَاقِبُونَ وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِیْنَةِ مَرَدُوا عَلَی النِّفَاقِ لَا یَعْلَمُهُمْ، نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ - ثُمَّ یُرَدُّونَ اِلَی عَذَابِ عَظِیْمٍ“ . (۱۲۱)

”کسیکه پیرامون آنها باشد از منافقین اعراب و اهل مدینه که بر نفاق باز گردیدند، شما نمی دانید . ما ایشان را می دانیم . ما آنانرا دوبار عذاب خواهیم کرد . پس برگردانیده می شوند سوی عذاب بزرگ .

خدا نبی ﷺ را در باره منافقان که اجازت می خواستند که از غزوه تبوک عقب بمانند، گفت :

عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لَمْ اَذْنَبْ لَهُمْ حَتّٰی یَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِیْنَ صَدَقُوا وَتَعْلَمُ الْكَاذِبِیْنَ . (۱۲۲)

”غفو کرد خدا از تو . چرا اجازت دادی آنانرا تا آنکه ظاهر می شد مرا ترا آنانکه راست گفتند و آنانکه دروغ گفتند .

این است که خدای بزرگ و برتر گفته و آنست که یهودیان تخلیق کردند و رواج دادند با اینکه خدا در کتاب مجید تصریح می کند که هیچ کس از مخلوق حتی رسولان و سید المرسلین علم غیب نمی دانستند و این مردم می گویند که بر آنچه شیخ چیز پنهان نیست .

۱۲۱- سورة التوبه ، آیت ۱۰۱ .

۱۲۲- سورة التوبه ، آیت ۴۲ .

خدا در باره پیشوای انبیاء می گوید که او مالک نیست
سود و زیان را برای نفس خود مگر اینکه هر چه خدا اراده کند
لیکن ایشان علی را قسیم جنت و دوزخ قرار می دهند و او را
بمرتبه ای می رسانند که او از انبیاء و مرسلین برایش میثاق
می گیرد .

هروردگار متعال علم الساعت ، نزول باران ، ساعت مرگ را
با خود تخصیص کرده است . و لیکن شیعه ها این خصایص را به ائمه
خود شان اعطا می کنند . خدا در باره سید آدم نفی می کند که
او منافق را از مؤمن نمی شناسد و نمی داند و لیکن شیعه گویند
که ائمه حقیقت ایمان و نفاق مردم را می دانند .

نگاه کنید به دین خداوندی که بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نازل شد
و دین این مردم که یهودیها و مجوسی ها بایشان القا کردند .
ملاحظه کنید تفاوت و دوری هر دو . شیعه ها فقط باین اکتفا نمی
کنند بلکه اهانت انبیاء و تمجید ائمه خوششان می آید و یکی را از
دیگری ارفع قرار می دهند .

کلینی از یوسف التمار روایت می کند که گفت : ما در معیت
ابو عبدالله در حطیم کعبه با چندی از مردم شیعه بودیم . ابو عبدالله
گفت : بر ما نگاه جاسوسی هست . ما هیچ و ر است نگاه کردیم ولی
کسی را ندیدیم و گفتیم : بر ما هیچ جاسوسی نیست . سوگند بر
کعبه و بناکننده آن سه مرتبه گفت : اگر موسی و خضر می
بودند ، بشا آگاه می کردم که من از آنها اعلمتر می باشم . من
بایشان اطلاع می دادم در باره چیزها که پیش چشمها نیست ، زیرا

که ایشان از گذشته آگاهی داشتند و از حال و آینده تا روز قیامت آگاهی نداشتند. (۱۲۳)

و او نیز روایت می کند که گفت : من هر چه در آسمانها و زمین و در جنت و جهنم هست ، می دانم و از گذشته و آینده باخبر هستم. (۱۲۴)

این است دروغ و اهانت بزرگ صریح و بزرگتر ازان هم است که ایشان روایات دروغی برای فضیلت ائمه و اهانت انبیاء جعل کرده اند ، چنانکه از جعفر نقل شده که او خود را از خضر و موسی افضل تر می شمرد و از دیگران روایت شده که شیعه ها ائمه خود را از خاتم النبیین اولی می گویند .

مصنف البصائر از ابی حمزه روایت کرده که او گفت : من ابو عبدالله را می شنیدم که می گفت : بتحقیق او از ماست که نکته ای بگوشهای او می اندازد و از ماست که در خواب او الهام می آید و صدا را می شنود و مثل صدای زنجیر که در طشت می افتد . و او از ماست که می آید در صورت بزرگتر از جبرئیل و میکائیل. (۱۲۵)

از ابی رافع روایت می کند و او درباره فتح خیبر شرح می دهد و بیان می کند که چون علی حرکت کرد ، من با او بودم . چون صبح فتح شد ، او در میان مردم ایستاد و دیر تر توقف نمود . مردم

۱۲۳- الکافی فی الاصول ، ص ۲۶۱ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۱۲۴- الکافی فی الاصول ، باب أن الائمة يعلمون علم ما كان وانه لا یغنی علیهم الشئ ، ص ۲۶۱ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۱۲۵- بصائر الدرجات ، باب ۷ ، ج ۵ ، طبع ایران .

گفتند: بشقیق با خدا راز و نیاز می کند. چون یک ساعت گذشت، شهری را که فتح نموده بود، حکم بتاراج آن کرد. ابورافع گفت: نبی کریم ﷺ آمد. گفتم، علی در میان مردم توقف نمود چنانکه شما فرموده بودید. گفت: بعضی می گویند که خدا با او راز و نیاز کرد. گفت: آری، ای ابی رافع، بے شک خدا روز طائف و روز تبوک و روز حنین با او راز و نیاز کرد. (۱۲۶)

این هم از ابی عبدالله روایت شده که رسول خدا ﷺ باهل طائف گفت: من بشا مردی را می فرستم مثل خود که خیر از دست او تسخیر خواهد شد. شمشیر او شدت دارد و مردم او را گرامی دارند. چون صبح شد، علی را صدا کرد و گفت: به طائف حرکت کن. خدا نبی را فرمود: شما بعد از علی حرکت کنید. چون رسول خدا ﷺ نزد او رسید، علی سرکوه رسیده بود. رسول خدا ﷺ باو گفت: استقامت کن و ما مثل صدای نیزه را شنیدیم. از رسول خدا ﷺ پرسیدیم که این صدا از کیست. گفت: خدا با علی راز و نیاز می کند. (۱۲۷)

جای تعجب است برای مردم چه طور در گمراهی افتادند و تاجدیکه از ختم نبوت انکار کردند زیرا که اقرار می کنند که فرشتگان بزرگ مثل جبرئیل و میکائیل بر ائمه ایشان نازل می شدند و بهمین علت قرار می دهند که ائمه بر انبیاء فضیلت دارند. اینک سید نعمت الله الجزائری در کتاب خود ذکر می کند:

۱۲۶- بصائر الدرجات، باب ۱۶، ج ۸.

۱۲۷- ایضاً باب ۱۶، ج ۸.

بدانید که هیچ خلاف نیست میان اصحاب ماکه نبی کریم ﷺ بر دیگر تمام انبیاء شرف دارد از روی اخبار متواتر ولی میان ما اختلافی هست بر افضلیت علی و ائمه بر انبیاء سوای جد ایشان . بعضی بر آنند که انبیای اولوالعزم بر ائمه فضیلت دارند و بعضی با ایشان برابر می باشند و اکثری از متأخرین ائمه را افضل تر از انبیای اولوالعزم قرار می دهند و همین درست است . (۱۲۸)

اما قول "ما سوای جدشان" محض تعارفاً گفته شده و گر نه ایشان ائمه را افضل تر از او می شمارند ، چنانکه ما از کتابهایشان نقل کردیم و چنانکه ملا محمد باقر مجلسی در کتاب خود "بحار الانوار" روایت دروغی منسوب به نبی ﷺ آورده . رسول خدا ﷺ به علی گفت : ای علی ، شما آن چیز را مالک هستید که من مالک آن نیستم . فاطمه همسر شماست و من مثل او همسر ندارم . شما از و دو پسر دارید ، من مثل آنها ندارم . خدیجه مادر زن شماست و من مثل او مهربانی ندارم . جعفر برادر شماست و من مثل او برادر ندارم . فاطمه هاشمیه و مهاجره مادر شماست و من مثل او مادر ندارم . (۱۲۹)

شیخ ایشان مفید (۱۳۰) از حدیقه روایت کرده که او گفت : نبی این طور فرمود . آن شخص را دیدید که روی من آمد ؟ گفت : آری . رسول خدا ﷺ گفت : آن ملکی است که هرگز پیش

۱۲۸- الانوار النعمانیة از سید نعمت الله الجزائري .

۱۲۹- بحار الانوار ، کتاب الشهادة ، ص ۵۱۱ ، ج ۵ ، طبع ایران .

۱۳۰- او محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام البغدادی ملقب به مفید است . در قرن پنجم از محترمان شیعه بود .

از قیامت سوی زمین خواهد آمد. از خدای بزرگ و برتر اجازه خواهد طلبید تا بر علی سلام گوید. پس او را اجازت خواهد داد و بر او سلام خواهد کرد. (۱۳۱)

دروغبافی های این مردم و غلو در تمجید ائمه را ملاحظه کنید تا حدیکه برای کسر شان نبی ﷺ باکی ندارند و ائمه خود شان را از نبی ﷺ ارفع می شمارند.

اینک روایت مجعول دیگر که مفید از ابی اسحاق و او از پدر خود روایت کرده . . . "ما در معیت چندی از اصحاب با نبی کریم ﷺ نشسته بودیم که علی بن ابی طالب از طرفی پیششان آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: اگر کسی خواهد که آدم در خلقت، نوح در حکمت و ابراهیم در حلم به بیند، او باید علی بن ابی طالب را به بیند. (۱۳۲) و تئیکه علی و اولاد او باین مقام بودند چنانکه شیطان بایشان اتقا کرده، پس ایشان خواستند که آنانرا نیز مالک این جهان و آن جهان بگردانند، فوراً آنانرا همان طور گردانیدند. چنانکه کلینی در 'صحیح' خود تحت باب "إن الارض كلها للامام" از ابی عبدالله روایت کرده که او گفت: تحقیق این جهان و آن جهان برای امام است. هر طور که می خواهد این را می دارد و بهر که می خواهد می دهد. (۱۳۳)

۱۳۱- الامالی از مفید، مجلس الثالث، ص ۲۱، طبع الثالث، مطبع حیدریه، نجف.

۱۳۲- الامالی، مجلس ثانی، ص ۱۵، ۱۶، طبع نجف.

۱۳۳- الکافی فی الاصول، ص ۴۰۹، ج ۱، طبع ایران.

او از عبدالرحمن بن کثیر و او از جعفر بن باقر روایت می کند که او گفت: ما والی امور الهی، خزانه دار علم الهی و راز دار وحی خداوندی می باشیم. (۱۳۴)

از باقر روایت کرده که او گفت: ماخزانه دار علم خداوندی، ترجان وحی خداوندی می باشیم و برای هرچه بر روی زمین است و ورای آسمان است، دلیل رسا می باشیم. (۱۳۵)

درباره فوق البشر ساختن ائمه روایات دروغی و قصه های نادرستی و داستانهای خنده آوری گوناگون هست که آنانرا بان مرتبه می رساند که میان خدا و ایشان هیچ لوق باقی نمی ماند و این است که جزائری از بررسی روایت کرده. بررسی در کتاب خود واقعه خیبر را این طور توصیف کرد: چون فتح الحیبر بر دست علی واقع شد 'بعد قتل مرحب' جبرئیل نزد نبی کریم ﷺ آمد شادمان و فرحان. رسول خدا ﷺ ازین شادمانی از و سؤال کرد. او گفت: ای رسول خدا ﷺ، چون علی برای قتل مرحب شمشیر را بلند کرد، خدای پاک اسرافیل و میکائیل را حکم کرد که دست او را در هوا بگیرند تا بتام قوت نرزد. باوجود این جلوگیری، شمشیر او را دو قسمت کرد و همچنین اصم او را دو لخت کرده تا طبقات زمین رسید. خدا بمن گفت: ای جبرئیل، زود برو زهر زمین و شمشیر علی را قدغن کن تا به کافران نرسد و زمین را نبرگرداند. من رفتم و آنرا ساکن کردم. بر بال من

۱۳۴- الکافی فی الاصول ص ۱۹۳، ج ۱.

۱۳۵- ایضاً.

بار هفت شهر قوم لوط بود که از هفت کشور بر کندم و بر یک
 پر بال نهاده نزدیک آسمان بردم و تا صبح برای حکم خداوندی
 انتظار کشیدم تا اینکه خدا برگرداندن آن حکم کرد. من این بار
 را از شمشیر علی سنگین تر ندیدم. و این سنگینی تا امروز همان
 طور است. چون قلعه مسخر شد و زنان ایشان اسیر شدند، دران
 میان صفیه دختر حاکم قلعه بود. پیش نبی کریم ﷺ آوردند.
 بر چهره او اثر درماندگی سفر بود. نبی سبب او پرسید. گفت:
 چون علی نزد قلعه رسید و آنرا بتنگ گرفت و نزد یکی از بروج
 رفت، آنرا جنبش داد. تمام حصار در حرکت آمد و هرچه بالای
 آن بود پائین افتاد. من روی تخت خود نشسته بودم و هر که از
 بالا فرود آمد بر تخت من رسید. نبی به صفیه گفت: چون علی
 غضب ناک شد و حصار را جنبش داد، خدا هم غضبناک شد.
 تمام آسمانها را بلرزه افکند تا اینکه فرشتگان بیمناک شدند و بروها
 افتادند و شجاعت ربانی کفایت کرد. اما در باب خیر حکایت این
 است که چهل کس، وقت شب، در دفاع آن معاونت می کردند.
 چون علی در قلعه وارد شد، از جهت کثرت استعمال سپر از دست
 او پرید. او دروازه را بر کند و آنرا بجای سپر بکار برد و در دست
 او بود که قلعه مفتوح شد. (۱۳)

اینک این مردم و اینک عقایدشان. خدا ما را ازان در
 پناه خود داراد. خدای بزرگ و برتر هر چه گفت حق گفت:
 يٰضَاهِیُّوْنَ قَوْلَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ . قَاتِلْهُمْ اِنَّهُ یُؤْفِكُ .
 "قول ایشان بکفار هشیانیان مشابه است. خدا هلاک کند آنانرا
 که چرا دروغ می باندند."

باب دوم

شیعه و قرآن

یکی از اختلافات مهمی که میان اهل سنت و شیعه واقع شد درباره قرآن مجید است. همه اهل سنت مثل جمهور مسلمین ایمان دارند که قرآن مجید بر نبی محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و این کتاب آخری است که از طرف خدا به کل مردم فرستاده شد و در آن هیچ تغیر و تبدل نشده است و تا روز قیامت در آن هیچ تغیر و تحریف ممکن نیست. این کلام میان دو کنار کتاب موجود است. خدا حفظ و صیانت آنرا از هر قسم تغیر و تحریف و کمی و بیشی بعهدۀ خود گرفته است. برعکس آن کتب قدیم سابق مثل صحف ابراهیم و موسی و زبور و انجیل و دیگر بعد از وفات و مل از کمی و بیشی محفوظ نیستند ولیکن از وقتی که قرآن نازل شد، خدای پاک و بزرگ درباره او گفت:

”إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفَظُونَ“^(۱).

ما این ذکر را نازل کرده ایم و خود ما آن محافظ آن هستیم.

و نیز گفت:

۱- سورة الحجر: آیت ۹.

”إن علينا جمعه وقرآنه ، فاذا قرآنه فاتبع قرآنه ، ثم إن علينا بيانه“ . (۲)

”بعده ماست جمع کردن و خواندن آن . چون ما آنرا خواندیم ، پیرو شو خواندنش را . پس بیان کردن آن نیز وظیفه ماست“ .
و گفت :

”لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خطقه تنزیل من حکیم حمید“ . (۳)
باطل از پس و پیش داخل نخواهد شد ، خدای دانا و ستوده
آنرا نازل کرده .

بر حفظ و نگهداری قرآن ایمان نداشتن منجر به انکار قرآن و تعطیل شریعتی می باشد که رسول خدا ﷺ باخود آورد . چون در آیات قرآنی احتمالی بیفتد امکان تبدیل و تحریف در آن پیدا شد . چون احتمال واقع شد اعتقاد و ایمان نیز باطل شد . ایمان بایقین است نه باظن و احتمال .

مجموعه بر این قرآن کریم که پیش مردم موجود است و از طرف خداوند متعال محفوظ است ، ایمان ندارند . ایشان مخالف تمام فرق و مذاهب اسلام می باشند و از تمام نصوص صحیح که در قرآن و سنت وارد شده ، انکار می ورزند . و از هر چیز که دال بر عقل و مشاهده است ، اعراض می کنند . باحق مکابره می کنند و صواب را ترک می گویند .

۲- سورة القیامت : آیت ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ .

۳- سورة حم السجده : آیت ۴۳ .

و همین است اختلاف حقیقی اساسی میان اهل سنت و شیعه و تعبیر درست این است^(۱) که آدم نمی تواند مسلمان باشد حتی

ع- سید محمد الدین الخطیب در رساله خود "الخطوط العربیه" هر چه گفته است، راست گفته. قرآنیکه می تواند برای اتحاد و یگانگی ما و ایشان مرجع جامع باشد و قرآنیکه نزد ما و نزد مردم موجود است، از روی اعتقاد شان تحریف شده و تبدیل یافته و ناقص است. برای امثله ملاحظه کنید همین رساله به صفحات ۱۰ تا ۱۶. لطف الله الصافی در کتاب خود "مع الخطیب فی خطوط العربیه" از صفحات ۴۸ تا ۸۲ با شدت انکار کرده که شیعه قرآن را تحریف شده و تغییر یافته می دانند ولی برگفته خود سندی لیآورده:

اول- لطف الله صافی نمی توانسته است که از اصل عبارتهای شیعه را انکار کند که خطیب برای اثبات عقیده تحریف و تغییر قرآن از کتب شیعه آورده است مثلاً نتوانسته است کتاب حاجی میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی را انکار کند که شیعه بر قدر و منزلت و علو مقام او اعتقاد دارند.

دوم- صافی در کتاب خود بعضی عبارات را نقل کرده که دلالت می کند بر عقیده شان در تحریف قرآن:

سوم- این شیخ شیعه در آخر استدعا نموده که نباید این موضوع را تشبیه کنید، زیرا که سندی بدست مستشرقین می آید که بگویند: قرآنیکه مسلمانان بر حفظ و صیانت آن ادعا دارند، نیز مثل تورا و انجیل اختلافها دارد. قول او گویا اعتراف و اقرار این جرمه است و لیکن این مسأله واضح است و بحث مفصل می آید.

چهارم- صافی در مبحثی از قرآن هیچ سندی از دوازده امام نمی آورد که دلالت کند بر اعتقاد عدم تحریف قرآن. حالانکه خطیب دو روایت از این دو امام نقل کرده که دلالت بر عقیده تحریف و تغییر قرآن میکند. ای صافی! اکنون چندی از احادیث و روایات از کتابهای شما می آریم تا هیچ شک درباره عقیده شیعه از قرآن نماند و شما انکار می کنید از روی تقیه و فریب دادن مسلمانان.

ایمان داشته باشد که قرآنیکه رسول خدا ﷺ تبلیغ کرده از حکم خدای عز و جل بوده است - انکار از قرآن گوی انکار از رسول است .

این است اصل متن از کتاب الکافی فی الاصول ، مصنفه کلینی که محدث بزرگ شیعه هاست و نزد ایشان مثل امام بخاری است که نزد مسلمانان است و این عبارت دلالت می کند بر عقیده ایشان درباره قرآن . هشام بن ابی عبدالله روایت می کند که او گفت : قرآنیکه جبرئیل به محمد آورد ، دارای هفده هزار آیت بوده .^(۵) در حالیکه معروف این است که عده آیات قرآن بالغ به شش هزار می باشد یا چندی بیشتر از آن - مفسر شیعه طبرسی در تفسیر خود تحت آیتی از سوره دهر می نویسد که عده کل آیات قرآنی شش هزار و دو صد و سی و شش آیت می باشد .^(۶)

از بیان بالا متبادر می شود که شیعه به برابر قرآن دارند و این روایت کافی از ابی نصیر نیز تأیید می کند که گفت : من نزد ابی عبدالله رفتم و گفتم : قربانت شوم ، من درباره مسأله ای سؤال دارم ولی ممکن است کسی دیگر به حرفهای مرا گوش دهد . ابو عبدالله پرده ای را که میان خانه خود و خانه دیگر بود ، برکشید . او اندرون نگاه کرد و گفت : پیرس از چیزی که می خواستید . گفتم : شیعه ها می گویند که رسول خدا ﷺ

۵- الکافی کتاب فضل القرآن ، باب النوادر ، ص ۶۴۴ ، ج ۲ ، طبع تهران ۱۳۸۱ .

۶- تفسیر مجمع البیان از طبرسی ، ص ۴۰۶ ، ج ۱ ، تهران ۱۳۷۴ .

علی بابی را نشان داد که ازان هزار باب کشوده می شد . گفت : رسول خدا ﷺ علی را هزار باب نشان داد که از هر باب هزار باب کشوده می شد . گفتم : بخدا ، این علم است . او لحظه ای زمین را بانگشت کاوید و گفت : بتحقیق آن علم است - ای ابا محمد - نزد ما جامعه است . شما نمی دانید که جامعه چیست ؟ - گفتم . فدایت شوم ، جامعه چیست ؟ گفت : صحیفه ایست طول او هفتاد ذرع به پیمایش رسول خدا ﷺ . از قلم شکافته نوشته شده و علی خود بدست راست نوشته و آن کتاب همه چیز درباره حلال و حرام دارد و آن هر چیز که مورد احتیاج مردم می باشد حتی دبت جراحات . ابو عبدالله با دست سوی من اشاره کرد و گفت : ای ابا محمد ، آیا اجازه می دهی ؟ گفتم . فدایت شوم ، بنده خدمت شما هستم . هر چه خواهی کن . با دست بمن اشارت کرد و گفت : حتی دبت انگشت ! گویا غضب آلود بود . گفتم . بخدا ، این علم است ؟ گفت . بی شک علم است و این تمام نیست . باز برای لحظه ای خاموش ماند و گفت . نزد ما جعفر است و ایشان چه دانند که جعفر چیست ؟ پرسیدم : جعفر چیست . گفت : این ظرف آدم است که دران علم انبیاء و علم اوصیاء و علم علمای سابق بنی اسرائیل است . گفتم : این هم علم است . گفت . یقیناً علم است و این تمام نیست . باز برای لحظه ای خاموش ماند و گفت : نزد ما مصحف فاطمه است و ایشان چه دانند که مصحف فاطمه چیست ؟ پرسیدم : مصحف فاطمه چیست ؟ گفت : این مصحف است که سه برابر قرآن شما است - بخدا دران از قرآن شما حرف واحد نیست . (۷)

۷- الکافی ، کتاب الحجة ، باب ذکر الصحیفه والجفر والجامعه ومصحف

فاطمه ، ص ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ج ۱ ، طبع تهران :

صرف نظر ازین که این روایت نواقص و قصه‌های باطل و خرافات دارد، شامل عقاید شیعه است و درینجا بصراحت گفته که سه چهارم از قرآن موجود حذف و ساقط شده است. قرآن موجود، غیر از شیعه، برای مسلمانان شایان اعتقاد است.

و بعضی از شیعه که بظاهر از تحریف قرآن انکار می کنند فقط برای تنیه و فریب دادن مسلمانانست؛ و گرنه چه می گویند درین دو روایت که محمد بن یعقوب الکلینی نقل کرده. و او با صاحب اسماعیلی 'مهدی موهوم' را بواسطه سفر ملاقات کرده و کتاب الکافی را بتوسط سفر او تقدیم کرد و او پسندید و او نیز زمان 'غیاب کوچک' پالت؟

ایشان چه می گویند درین مسأله و منصفان چه می فرمایند درین خصوص؟ ای سادات علما و فضلا، مجرم کیست یا اهل جنایت کیست؟ آنکس که این جریمه را ارتکاب کند، ننگ و عار را کسب کند یا آنکس که نشان می دهد که جریمه را ارتکاب کردند یا فطیحت را کسب کردند. و این روایات یکی با دولیست بلکه روایات کثیر و احادیث بسیار می باشد که دلالت می کند و باطلاع می رساند که قرآن نزد ایشان از تغیر و تبدل محفوظ نیست. قرآن موجود قرآن شیعه نیست بلکه قرآن ایشان محرف و مختلف است. صاحب بصائر الدرجات از علی بن محمد و او از قاسم بن محمد و او از سلیمان بن داؤد و او از یحیی بن ادیم و او از شریک و او از جابر روایت می کند که ابو جعفر گفت: رسول خدا ﷺ صحابه را در منلی طلبید و گفت. ای مردم، من در میان شما حرمت

خداوندی را پس می گذارم یعنی کتاب الله و خانواده من و کعبه و بیت الحرام . ابو جعفر گفت : ما کتاب الله را تحریف کردیم . کعبه را انهدام کردیم و خانواده را قتل کردیم و همه این امانات را بباد دادیم .^(۸)

آیا چیزی افزون تر ازین هست ؟ بلی افزون تر و واضح تر هست که کلینی در کفای روایت کرده : ابو الحسین موسی به علی ابن سعید نوشت و تئیکه او در زندان بود : آن دین را قبول نه کن که از طائفه شما نیست . دین آنانرا دوست مدار که خائنان می باشند با خدا و رسول ﷺ و با امانات خیانت می کنند . آیا شما می دانید که با امانت چه خیانت کردند ؟ کتاب الله که باپشان امانت گذارده شد ، تحریف کردند و تبدیل کردند .^(۹)

مثل این روایت روایتی است که کلینی نقل کرده از ابی بصیر و او از ابی عبدالله روایت کرده . من باو گفتم .

قول خداوندیست :

”هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق“ .

این است کتاب ما ، سخن می کند بر شما بحق .

گفت : کتاب فطقی نمی کند و ازو نطق نمی آید بلکه رسول خدا ﷺ با کتاب ناطق است . خدای بزرگ گفته . ینطق (بصیغه مجهول) . گفتم . فدایت شوم ، ما اینطور نمی خوانیم . گفت . بخدا جبرئیل بر

۸- بصائر الدرجات ، جزو الثامن ، باب السامع عشر ، طبع ایران

۱۲۸۵ هـ .

۹- الکافی ، کتاب الروضة ، ص ۱۲۵ ، ج ۸ ، طبع تهران ، ص ۶۱ ،

طبع هند .

محمد همین طور نازل کرد لیکن پس از آن در کتاب تحریف کردند. (۱۰)
 ابن بابویه القمی که شیعه آنرا صدوق می گویند، در کتاب
 خود روایت می کند از محمد بن عمر البغدادی و او از عبدالله بن
 بشر و او از اصالح و او از ابی الزبیر و او از جابر نقل می کند :
 من رسول خدا ﷺ را شنیدم که می گفت . روز قیامت سه چیز
 یعنی قرآن و مسجد و خانواده شکایت خواهند کرد . قرآن خواهد
 گفت : ای رب ، ایشان مرا تحریف کردند و پاره پاره کردند. (۱۱)
 مفسر شیعی معروف به شیخ محسن الکاشی از مفسر کبیر که
 نزد شیعه یکی از مشایخ مفسرین است ، نقل می کند . و او در
 تفسیر از ابی جعفر روایت می کند که گفت : اگر در کتاب
 خداوندی چیزی افزون یا کم می شد ، خدا حق ما را بر دانایان
 مخفی نمی داشت . چون قائم ما خواهد آمد ، قرآن او را تصدیق
 خواهد کرد. (۱۲)

کیست که در قرآن تحریف و تغییر کرد ؟

صریح تر ازین روایتی است که طبرسی در کتاب خود
 "الاحتجاج" روایت کرده- این کتاب نزد تمام شیعه معتقد است-
 زیرا که دلالت می کند بر عقاید شیعه که درباره قرآن دارند
 مخصوصاً کینه ای که باصحاب بزرگ و مهاجر و انصار دارند .

۱۰- کتاب الروضة من الکافی ، ص ۵۰ ، ج ۸ ، طبع تهران ، ص ۲۵ ،

ج ۱ ، طبع هند .

۱۱- کتاب الخصال از ابن بابویه القمی ، ص ۸۳ ، طبع ایران ۱۳۰۲ هـ .

۱۲- تفسیر الصافی از محسن کاشی ، المقدمة السادسة ، ص ۱۰ ، طبع تهران .

این محدث شیعه از ابی ذر غفاری روایت می کند : چون رسول خدا ﷺ وفات کرد ، علی قرآن را جمع کرد و پیش مهاجرین و انصار آورد و هر چه رسول خدا ﷺ وصیت کرده بود ، تقدیم نمود . چون ابوبکر آنرا باز کرد ، بر صفحه اول سخنان فضیحت آمیز درباره مردم مندرج بود . عمر بر جست و گفت : ای علی ، آن چیز آورده اید که برای ما هیچ فائده ندارد . علی آنرا گرفت و مرخص شد . پس زید بن ثابت آمد که قاری قرآن بود . عمر باو گفت . علی قرآن را آورد که در آن فضیحت های مهاجرین و انصار است . می خواهم قرآنی را تالیف کنیم و از آن بخش را ساقط کنیم که فضیحت و هتک مهاجرین و انصار دارد . پس زید آمد و گفت . از روی خواهش شما قرآنی را تالیف نموده ام و اگر علی آن قرآن را کشف کند که او تالیف کرده بود ، آیا هر چه شما بعمل آوردید ، باطل نمی شود ؟ عمر گفت . پس تدبیر چیست ؟ زید گفت . شما این را بهتر می دانید . عمر گفت : غیر ازین تدبیری نیست که او را بکشیم و راحت باشیم و برای قتل او از دست خالد بن ولید تدبیری اندیشیدند و لیکن موفق نشدند . چون عمر خلیفه شد از علی پرسیدند . اگر این قرآن را پیش آنان ببردید ، با کمک همدیگر تحریف خواهند کرد . عمر گفت . ای ابا الحسن ، اگر تو همان قرآن را بیاوری که پیش ابی بکر آوردی تا بر آن اتفاق کنیم . گفت : افسوس ، مسأله این نیست من قرآن را پیش ابی بکر بردم تا بر شما حجت باشد و روز قیامت مگویید که ما ازین بی خبر بودیم یا بگویید که پیش ما آن

قرآن نیامد که آنرا مس نمی کنند مگر مردم پاک و اوصیای
فرزند من . عمر گفت : آیا برای اظهار آن وقت معلوم است ؟
علی گفت : چون از اولاد من 'قائم' بظهور خواهد آمد ، اظهار
خواهد کرد و مردم برآن عمل خواهند کرد . (۱۴)

منصف کجاست ؟ و عادل کجا ؟ قائلین حق و صدق کجا
می باشند ؟ اگر عمر فاروق^{رض} ابن چنان بوده که اینان گمان می
کنند ؟ پس از میان صحابه امین و راست باز و محافظ قرآن و
سنت کیست ؟ چه می گویند داعیان اتحاد شیعه در بلاد
اهل السنة و چه می گویند حامیان پرشور وحدت ملی ، آیا اتحاد و
یگانگی ممکن است بر ترک گفتن عمر و اصحاب بزرگ ما ، امینان
ابلاغ رسالت رسول امین و ناشران دعوت او و مجاهدین راه خدا
و عاملین دین ؟

آیا هیچ کس از اهل سنت درباره علی و اولاد او این چنین
اعتقاد دارد چنانکه شیعه درباره قائلین ملت بیضا و خلفای راشده
ثلاثه ابی بکر^{رض} و عمر^{رض} و عثمان^{رض} و دوست داران و اتباع آنها
دارند ؟ معنای این تنبیه خداوندی چیست ؟ ایها المملون ولا
تنازعوا فتفشلوا تذهب ریحکم (ای مسلمانان باهم نزاع نکنید .
تنبل خواهید شد و باد شما از دست خواهد رفت .

آیا این قصد دارید که ما عقاید خود را ترک گوئیم و از
حفظ آن آبروی اسلاف خود اغراض کنیم که برادران شیعه پیش
ازین ریخته اند و آن زخمها را فراسوش کنیم که بر دلهای ما

رسیده است و خواهای ما را اذیت ناک کرده است .

آیا این است دعوت تقرب میان شیعه و اهل سنت ! ما شما را گرامی می داریم . شما بما اهانت می کنید . ما شما را تعظیم می کنیم . شما ما را ذلیل می کنید . ما خاموش می مانیم و شما دشنام می دهید . ما اسلاف شما را محترم می داریم و شما اسلاف ما را تحقیر می کنید . درباره بزرگان شما احتیاط می ورزیم . شما درباره اسلاف باوه سرائی می کنید . درباره علی رض و اولاد او از سخن ناخوش اجتناب می کنیم و شما ابوبکر رض و عمر رض و عثمان رض و اولاد ایشان را دشنام می دهید . به یقین این قسمت چه ناقص و ظالمانه است .

این چنین روایت جعلیست که طبرسی از ائمه نقل کرده و روایت دیگریست از احمد بن محمد بن ابی نصر در بخاری شان یعنی 'الکافی' که ابوالحسن پیش ما مصحفی آورد و گفت : باین نگاه کنید . من آنرا وا کردم و خواندم "لم یکن الذین کفروا . . ." و دیدم که اسهای هفتاد کس از قریش با اسهای پدرشان دوج است ؛ گفت : پیام فرستاد که ابن قرآن را بمن آرید .^(۱۴)

کمال الدین البحرانی در شرح نهج البلاغه مطاعن شیعه بر عثمان بن عفان را نقل کرده . یکی از آنها ازین قرار است : او مردم را بر قرأت زید بن ثابت متفق کرد و دیگر قرآنهارا بسوخت و قرآنی را که بی شک 'منزل من الله' بود باطل گردانید .^(۱۵)

۱۴- الکافی فی الاصول ، کتاب فضل القرآن ، ص ۶۳۱ ، ج ۲ ، طبع تهران ، ص ۶۲ ، طبع الهند .

۱۵- شرح نهج البلاغه از مبسم البحرانی ، ص ۱ ، ج ۱۱ ، طبع تهران .

سید نعمت الله الحسینی در کتاب خود 'الانوار' گفت : از احادیث بر می آید که فقط امیرالمؤمنین قرآنی را تألیف نمود که مطابق وحی بود . (۱۶)

حدیث شیعی دیگر این روایت را تاکید می کند که محمد بن یعقوب کلینی از جابر الجعفی روایت کرده . شنیدم ابا جعفر را که می گفت : هر کس که از مردم ادعا می کند که او تمام قرآن را همچنان که نازل شده جمع آورد ، دروغ گوست . فقط علی بن ابی طالب و بعد او ائمه آنرا همچنان جمع کردند و حفظ نمودند که نازل شده بود . (۱۷)

مصنف ازد کیست

آن قرآن کجاست که خدا بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد و علی بن ابی طالب آنرا جمع کرد و حفظ نمود ؟ در جواب آن حدیث از سالم ابن مسلمه می آرد که کلینی روایت کرده است . او گفته : شخصی پیش ابی عبدالله کلماتی از قرآن خواند که معمولاً مردم آنطور نمی خوانند . ابو عبدالله گفت : ازین قرأت خود را باز دار و همان قرأت مردم را بخوان تا ظهور قائم (امام دوازدهم) . چون قائم بظهور خواهد آمد و کتاب خداوندی را بطریق خود خواهد خواند و قرآنی را بیرون خواهد آورد که علی نوشته است . بعد اضافه

۱۶- الانوار النعمانیة فی بیان معرفة النشأة الانسانیة از سید نعمت الله الجزائری .

۱۷- الکافی فی الاصول ، کتاب الحجة ، باب إن لم یجمع القرآن کله إلا الاثمه ، ص ۲۲۸ ، ج ۱ ، طبع تهران .

کرد و گفت: چون علی از نوشتن فارغ شد و پیش مردم آورد و گفت: اینک کتاب الله چنانکه بر عهد نازل شده بود. من از دو لوح جمع آوری نمودم. گفتند: پیش ما مصحف جامع است و احتیاجی بقرآن شما نداریم. گفت: لیکن بخدا پس ازین روز شما هرگز آنرا نخواهید دید. بتحقیق بر من واجب است که شما را آگاه کنم که من آنرا جمع کردم تا شما بخوانید. (۱۸)

بهین جهت شیعه عقیده دارند که مهدی موعود در سرداب داخل شد و مادام همین جاست. و این مصحف با اوست. او وقت خروج ازین سرداب مصحف را نیز بیرون خواهد آورد، چنانکه شیخ الشیعه ابو منصور احمد بن ابی طالب الطبرسی (م - ۵۰۸۸) در مقدمه کتاب خود "الاحتجاج علی اهل اللجاج" برای معرفی روایات که دران آورده، می گوید: اکثری از احادیث که درین کتاب آورده ام، مستند می باشد و متفق علیه است و بدلائل عقلی صحیح است و میان مخالف و موافق در کتب سیر شهرت دارد. (۱۹)

این طبرسی در کتاب خود بیان می کند: چون امام مهدی موعود بظهور خواهد آمد، سلاح رسول خدا ﷺ و شمشیر ذوالفقار باخود داشته باشد (نمی دانم در زمانه را کت ها و بجاها با این سلاح چه خواهد کرد؟ خدا را بما اطلاع دهید). پیش شما صحیفه ای می باشد که دران اسمای شیعه مندرج است که تا روز قیامت بوده اند و نزد او جامعه باشد که طول او هفتاد ذرع است.

۱۸- الکافی فی الاصول، کتاب الحجة، باب إن لم یجمع القرآن کله

إلا الاثمه، ص ۶۳۳، ج ۲، طبع تهران.

۱۹- الاحتجاج از طبرسی، مقدمه الکتاب.

و هر آن چیز را دارد که مورد احتیاج مردم است و نزد او جفری بزرگ و کوچک می باشد که دارای هوست گوسفندبست که بر آن تمام علوم درج است حتی 'دیت جراحات' و حتی یک جلد و نصف جلد و سه یکم جلد . . . و نزد او مصحف فاطمه نیز می باشد. (۲۰)

هرچه کابینی روایت کرده است ، در 'کافی' نیز مثل این از عده اصحاب و از سهل بن زیاد و از محمد بن سلیمان و از ابی الحسن آورده شده است . او نقل کرده ، من باو گفتم : فدایت شوم ، ما آیات را می شنویم که پیش ما نیست و از شما نشنیده ایم و این چنین خواندن نمی پسندیم . آیا خطا کار هستیم ؟ گفت : نخوانید چنانکه آموختیم . پس او نزد شما خواهد آمد که شما را خواهد آموخت. (۲۱)

مثل این روایت است که حید نعمت الله الحسینی الجزائری محدث شیعه شاگرد علامه محسن کاشی مؤلف تفسیر شیعی معروف به صافی نقل کرده . او در مقدمه کتاب خود 'الانوار النعمانیة فی معرفة نشأة الانسانیة' که در ماه رمضان سنه ۱۰۸۹ هـ پایان رسانید ، درباره او می گوید که روایات را از ائمه طاهرین . . . با از کتاب رواة گرفته ایم که نزد ما صحیح است ؛ زیرا که در کتب تاریخ اکثر مردم از تواریخ یهود نقل برداشته اند و اغلب آنها دروغهای مفسد و حکایات خشک دارد. (۲۲)

این محدث الجزائری در کتاب خود می گوید : در احادیث

۲۰- الاحتجاج علی اهل اللجاج ، ص ۲۲۳ ، طبع ایران ، ۱۳۰۲ هـ .

۲۱- الکافی فی اصول ، باب ان القرآن برحق کما انزل ، ص ۶۱۹ ، ج ۲ ، طبع تهران ، ص ۶۶۴ طبع الهند .

۲۲- الانوار از جزائری ، مقصدة الکتاب .

مذکور است که ائمه شیعه خود را حکم می دهند که در نماز و جای دیگر همین قرآن موجود را بخوانند و بر احکام آن عمل کنند تا ظهور صاحب الزمان که این قرآن را از دست مردم بالای آسمان خواهد برد و قرآنی را بیرون خواهد آورد که امیر المؤمنین تألیف کرده است . او خواهد خواند و از روی احکام آن عمل خواهد کرد . (۲۳)

این است عقیده شیعه که همه اسلافشان اتفاق دارند غیر از چندی که پیششان اعتباری ندارند و آنانکه ازین عقیده انکار می کنند پیش شان هدف دیگر است که الآن در بحث می آردم .

نیز انکار ایشان مبتنی بر دلیل و برهان نیست ، زیرا که نمی توانند این احادیث شیعه را رد کنند چنانکه علامه شیعه حسین بن محمد تقی النوری طبرسی در کتاب خود 'فصل الخطاب' فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب ، بیان می کند و از سید نعمت الله الجزائری نقل می کند . عده آن احادیث که دال بر تحریف قرآن است ، بیشتر از دو هزار است و گروهی از علما مانند مفید و محقق داماد و علامه مجلسی و غیرهم ادعا دارند که این احادیث بعد تواتر رسیده است . (۲۴) و او از جزائری نیز نقل کرده که اصحاب بر صحت احادیث مستفیضه و متواتره اتفاق دارند که این دلالت می کند بر وقوع تحریف در قرآن . (۲۵)

۲۳- الانوار از جزائری ، مقدمة الكتاب .

۲۴- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب ، از نوری طبرسی ،

ص ۲۲۷ ، طبع ایران ، ۱۳۹۸ هـ .

۲۵- فصل الخطاب ، ص ۳۰ .

مفسر شهیر محسن کاشی نیز مثل این گفته است : از تمام این احادیث که از طریق اهل بیت روایت شده ، بوضوح پیوست که قرآنیکه میان ما موجود است تماماً آن نیست که بر عهد ﷺ نازل شده بلکه خلاف آن است که نازل شده و تغییر یافته و تحریف شده است و بسیاری ازان حذف شده است و نیز بآن ترتیب نیست که منظور خدا و رسول ﷺ بوده . (۲۶)

علی بن ابراهیم القمی قدیم ترین مفسرین شیعه است و نجاشی "صاحب رجال معروفی" درباره او گفته که او ثقة و معتمد و صحیح المذهب است . او در تفسیر خود که در حقیقت این تفسیر صادقین است . این مفسر در مقدمه تفسیر گفته که در قرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و بعضی چیزها خلاف وحی خداوندی موجود است . (۲۷)

عالم شیعه که بر تفسیر قمی تعلیقه ای نوشته درباره تحریف قرآن اقوال علماء آورده می گوید ، لیکن کلام ظاهر از علمای محدثین از متقدمین و متأخرین مثل کلینی ، برقی ، عیاشی ، نعانی ، فرات بن ابراهیم ، احمد بن ابی طالب الطبره‌ای ، مجلسی ، سید الجزائری ، حر العاملی ، علامه الفتوی و سید البهرانی این است که در قرآن نقص افتاده است و ایشان برای اثبات مذهب خود بآیات و روایات تمسک می کنند که اغراض ازان ممکن نیست . (۲۸)

این است روایات و احادیث که از ائمه شیعه (معصومین نزد

۲۶- تفسیر الصافی ، مقدمة السادسة .

۲۷- تفسیر القمی ، مقدمته الكتاب ، ص ۵ ، ج ۱ ، طبع لیب ۱۳۸۶ هـ .

۲۸- مقدمه تفسیر القمی ، سید طیب الدوسوی ، ص ۲۳ تا ۲۴ .

آنها) روایت شده و در کتب صحیح و معتمد آنها نقل شده و این است آرای کبار ایشان و روایات بیشمار که عده آن بقول میرزا نوری بالغ به دو هزار است . پس ازین هیچ شکی نیست که شیعه اعتقاد دارند که آن قرآن کریم تحریف شده است که خدا آنرا برای مؤمنین و متقین هم بطور هدایت و رحمت نازل کرده و هم برای تفکر و تدبیر فرستاده است . خدا درباره قرآن گفته :

”ذلك الكتاب لا ريب فيه.“ (۲۹)

این کتابیست که دران شکی نیست

و نیز گفت :

”لا ياتية الباطل من بين يديه ولا من خلفه . تنزيل من

حکیم حمید.“ (۳۰)

و باطل از پس و پیش در نمی آید . نازل شده از خدای

دانا و ستوده :

”إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحفظون.“ (۳۱)

بتحقیق ما این ذکر را نازل کردیم و نگاه دارندگان

آن هستیم .

و نیز گفت :

”إنا عاينا جمعه وقرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه. ثم إن علينا بيانه.“ (۳۲)

بی شک برماست جمع آوردن و خواندن آن . پس چون

۲۹- سورة البقرة ، آیت ۱ .

۳۰- سورة حم سجده : آیت ۴۲ .

۳۱- سورة الحجر ، آیت ۹ .

۳۲- سورة القيامة ، آیت ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ .

خواندی آنرا پس پیرو شو خواندنش را و بتحقیق برماست بیان کردن او .

ونیز گفت :

”احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر“ . (۳۳)

این کتابیست که آیاتش محکم گردانیده شده ، پس تفصیل داده شده از طرف دانا و آگاه .

ونیز گفت :

”یاایها الرسول بلغ ما انزل علیک من ربک“ . (۳۴)

ای پیغمبر ! تبلیغ کن هرچه نازل کرده بتو از طرف پروردگو تو .

ونیز گفت :

”وما هو علی الغیب بضنین“ . (۳۵)

و او در غیب بخیل نیست .

ونیز گفت :

”وقرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث ونزلناه تنزیلا“ . (۳۶)

و قرآن که جدا جدا کردیم تا آنرا بر مردم بخوانی با آرام و نازل کردیم آهسته آهسته .

ونیز گفت :

۳۳- سورة هود ، آیت ۱ .

۳۴- سورة المائدة ، آیت ۶۷ .

۳۵- سورة التکویر ، آیت ۲۴ .

۳۶- سورة بنی اسرائیل ، آیت ۱۰۶ .

”إن في ذلك لعبرة لأولي الابصار“ (۳۷)

هر آئینه دران عبرت‌یست برای صاحبان نظر
و نیز گفت :

”أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها“ (۳۸)

آیا ایشان در قرآن تفکر نمی کنند یا بر دل‌هایشان
قفل هاست .

خدای بزرگ حق گفته :

”إن هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم“ (۳۹)

بتحقیق این قرآن هدایت می کند بآنچه که درست تر است .

مثالهای تحریف

بعد ازین که ما بشبوت رساندیم از کتب شیعه معتد که
ایشان عقیده دارند که قرآن مجید تحریف شده و تغییر یافته است .
حالا برای خواننده و بحث کننده مثالها می آریم از کتب شیعه
معتبر، از احادیث و تفسیر و فقه و عقاید تا مندی دست دهد برای
خوانندگان از شیعه که در قرآن تحریف و تغییر واقع شده و روایاتی که
آورده ایم از ائمه معصومین است که نزد ایشان واجب اتباع
و اطاعت هستند و از روی جرح و تعدیل بر ایشان اعتراض نیست
و ازین روایات است که علی بن ابراهیم القمی از پدر خود و او از
حسین بن خالد درباره آیه الكرسي نقل کرده . ابو الحسن

۳۷- سورة آل عمران ، آیت ۱۳

۳۸- سورة مجد ، آیت ۲۴

۳۹- سورة بنی اسرائیل ، آیت ۹

موسی الرضا (یکی از دوازده امام) آیه الکرسی را این طور خوانده .
 "الم - الله لا اله الا هو الحی القيوم - لا تأخذه سنة ولا نوم ،
 له ما فی السموات وما فی الارض وما بينهما وما تحت الثرى ،
 عالم الغیب والشهادة . الرحمن الرحیم ." (۴۰)
 سطر آخر در قرآن مجید موجود نیست ولی ائمه شیعه اعتقاد دارند که این جزو آیه الکرسی است .

قمی این آیت را آورد : "له معقبات من بین یدیه ومن خلفه
 یحفظونه من امر الله" وگفت : این را پیش ابی عبدالله خواندند
 و او بخواننده گفت : آیا شما عرب هستید ؟ چه طور "معقبات من
 بین یدیه" درست باشد ؛ زیرا که عقب در پشت می باشد . شخصی
 پرسید : فدایت شوم ، این چه طور شد ؟ گفت : این آیت این طور
 نازل شد : له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظون
 بامر الله . (۴۱)

اینجاست که ابو عبدالله جعفر (امام ششم) آن شخص را
 سرزنش کرد که "معقبات من بین یدیه و من خلفه" خواند و
 "من امر الله" عوض "بامر الله" خواند . او گفت : آیا شما عرب
 هستید ؟ این دلالتی است که ابو جعفر خود زبان عربی نمی دانست
 از روی روایت قمی ، یا این کلمه عربی نیست که عرب معنایش
 نمی فهمند . عرب "عقب" را بدو معنی بکار می برند . اول برای
 این که عقب دیگر می آید ، دوم "برای آنکه بار دیگر می آید"

۴۰- تفسیر النبی ، ص ۸۴ ، ج ۱ ، تحت آیه الکرسی .

۴۱- ایضاً ، ص ۳۶ ، ج ۱ ، و همین طور است در تفسیر العیاشی
 والنصای .

و عرب "معقب" را در معنای دومی بکار می‌برند ، چنانکه
 لبید گفته :

حتى تهجر في الرواح ، وهاجه طلب المعقب حقه المظلوم

یعنی بار دگر حمله کرد و باز آمد - سلامة بن جندل گفته است :

إذا لم يصب في اول الغزو عقبا

یعنی بار دگر جنگ کرد .^(۴۱) او نیز نمی‌داند که "من" در "من
 امر الله" بمعنای "بامر الله" بکار می‌رود چنانکه "من" بمعنای "ها"
 اکثر در لغت عرب مستعمل است .

قمی نیز تحت قول خداوندی : "واجعلنا للمتقين اماما" نقل
 کرده : چون این آیت پیش ابی عبدالله خوانده شد ، گفت : ایشان
 از خدا چیز بزرگ مسألت نمودند یعنی که ایشان را پیشوای
 متقین کناد . ازو پرسیدند . ای ابن رسول ، این چه طور می
 شود . گفت : دراصل خدا این آیت را این طور نازل کرده :
 "واجعل لنا من المتقين اماماً" .^(۴۲) کاشی بعد از نقل این روایت
 اضافه کرد : "وفى الجوامع ما يقرب منه" (تفسیر الهبانی) . احمد بن
 ابی طالب الطبرسی در کتاب خود "الاحتجاج" ذکرش آورده
 و کاشی نیز ازو نقل کرده : شخصی از زنداقه از علی بن ابی طالب
 سؤال کرد . او در جواب بعض آیات را تفسیر کرده گفت :
 ایشان در کتاب ثبت می‌کنند آن چیز را که خدا ن گفته است
 تا کار بر خلیفه مشتبه سازند . و اضافه‌کنند بآنکه کراهت و فساد

۴۲- لسان العرب ، ص ۶۱۴ ، ۶۱۵ ، ج ۱ ، طبع بیروت ۱۹۶۸ .

۴۳- تفسیر القمی ، ص ۱۱۷ ، ج ۲ ، سورة الفرقان .

او ظاهر است . باز گفت : و برای اظهار فساد شما قول خداوندیست :
 «فان خفتم أن لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء» .
 که منافقان حذف کرده از قرآن ، ذکر آن پیش ازین گذشته و میان
 قول «فی الیتامی» و میان «نکاح النساء» اکثری از سه یکم قرآن مشتمل
 است بر خطابات و قصه ها . (۴۴)

کلینی در صحیح خود الکافی از ابی بصیر روایت کرده که او از
 ابی عبدالله نقل می کند که این آیت چنین نازل شده : «ومن یطع
 الله ورسوله فی ولایة علی والائمة بعده فقد فاز فوزاً عظیماً» (۴۵) هر
 کس می داند که «فی ولایة علی و الائمة بعده» از قرآن نیست .
 کلینی در تفسیر خود تحت آیت «یاایها النبی جاهد الکفار
 والمنافقین» بیان می کند که نزد قرأت اهل بیت آیت ازین قرار
 است : «یاایها النبی جاهد الکفار بالمنافقین» . (۴۶)

و این روایت غریب ترین همه روایات است که عبدالله بن سنان
 از ابی عبدالله روایت کرده است درباره کلام خداوندی : «ولقد عهدنا
 الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمة
 من ذریتهم فنسی» «ما پیشتر ازین درباره محمد و علی و فاطمه و حسن
 و حسین و ائمه از اولاد آنها کلمات بآدم فرستادیم ولیکن او
 فراموش کرد» . بخدا همین طور است که بر محمد ﷺ نازل شد . (۴۷)

۴۴- الاحتجاج ، ص ۱۱۹ و الصافی ، ص ۱۱ .

۴۵- الکافی الحجة ، ص ۴۱۴ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۴۶- تفسیر الکافی ، تحت آیت «یاایها النبی الخ» ، ص ۲۱۴ ، ج ۱ ،
 طبع تهران .

۴۷- الکافی فی الاصول ، کتاب الحجة ، باب مفید نکت و تنفی من التنزیل
 فی الولایت ، ص ۴۱۶ ، ج ۱ ، طبع تهران .

میگویند برب کعبه که این دروغ است .

قمی تحت آیت ”إن تكون امة هی اربی من امة“ بیان می کند که جعفر بن محمد این آیت را چنان نقل کرده : ”إن تكون ائمة هی ازکی من ائمتکم“ مردم گفتند : ای ابن رسول ، ما ”هی اربی من امة“ می خوانیم . گفت : وای بر ”ما اربی“ و به انداختن آنها بدست خود اشاره کرد . (۴۸)

ابن است روایات زیادی که سوای صراح شیعه در کتب دیگر هست . بعضی از آنها را إن شاء الله تحت عنوان دیگر خواهیم آورد .

چرا لائل تحریف هستند

در عقیده تحریف قرآن شیعه ها اغراض دارند و از آنها می باشد :

اهمیت امامت نزد شان

اول این که شیعه عقیده دارند که مسأله امامت شامل عقاید اساسی است ، منکر آن کافر می گردد و معتقد آن مسلم . و این عقیده مثل ایمان بخدا و رسول ﷺ است ، چنانکه کلینی در ”کافی“ از ابی الحسن عطار روایت می کند : من اباعبدالله را شنیدم که می گفت : در اطاعت اوصیاء و رسل را شریک کنید . (۴۹)

ازین روایت صریح تر و شدید تر نیز کلینی از ابی عبدالله روایت کرده : من او را شنیدم که می گفت : ما هستیم که خدا طاعت ما را فریضه قرار داده است . مردم برای شناسائی ما سعی می

۴۸- تفسیر القمی ، ص ۳۸۹ ، ج ۱ ، این روایت کلینی نیز در تفسیر صافی روایت کرده .

۴۹- کتاب الحجة من الکافی باب فرض طاعت الائمة ، ص ۱۸۶ ، ج ۱ ، تهران .

کنند و از بی خبری خطا کار می باشند . کسیکه ما را شناخت
مومن شد و کسیکه نشناخت ، کافر شد و کسیکه ما را نشناخت ، راه
را گم کرده است تا وقتی که رجوع کند بآن هدایت که خدا
بصورت اطاعت ما فریضه قرار داده است . (۵۰)

از جابر روایت کنند که گفت : من ابا جعفر را شنیدم که
می گفت : آنکه خدا را شناخت و امامت ما را از اهل بیت شناخت
بتحقیق خدای بزرگ و برتر را می شناسد و عبادت او می کند
و آنکس که خدای بزرگ و برتر را نمی شناسد و نه امامت ما را از
اهل بیت می شناسد ، او حتماً غیر خدا را می شناسد و عبادت
می کند و بخدا او راه گم کرده است . (۵۱)

ایشان عقیده امامت را مثل نماز و زکاة و روزه و حج قرار
داده اند و اینک محدث شان کلینی در 'کافی' خود از ابی حمزه و او
از ابی جعفر روایت می کند که گفت : بنیاد اسلام بر پنج نهاده
اند . نماز ، زکاة ، روزه ، حج و ولایت . هیچ چیز را اعلام نشد
مگر ولایت را در روز غدیر . (۵۲)

نگاه کنید باین عبارت "ولم یناد بشیء ما نودی بالولایة
یوم الغدیر" . مفهومش این است که ولایت از چهار اول مهم تر
است . کلینی نیز در روایت دیگر که زراره از ابی جعفر نقل کرده
تصریح نموده است که بنای اسلام بر پنج چیز نهاده اند : نماز ،

۵۰- کتاب الحجة من الکافی باب فرض طاعت الائمة ص ۱۸۷ .

۵۱- ایضاً باب معرفته الامام ، ص ۱۸۱ ، ج ۱ ، طبع تهران .

۵۲- الکافی فی الاصول ، کتاب الایمان والکفر ، باب دعائم الاسلام ،

ص ۱۸ ، جلد دوم ، طبع تهران ، ص ۳۶۹ ، طبع هذا .

زکاة ، حج ، روزه و ولایت . زرارہ گفت : پرسیدم کہ کدام ازینہا افضل تر است ؟ گفت : ولایت افضل است . (۳)

اینجا سؤالی در ذہن ایجاد می شود . اگر ولایت این مرتبہ و مقام دارد ، پس چہ طور ممکن است کہ در قرآن دربارہ نماز و روزه احکامی هست ولی دربارہ ولایت اثری پیدا نیست . در صورتیکہ بنظر ایشان ولایت نہ فقط رکن اسلام است بلکہ بناء و مدار اسلام است و بقول ایشان ہمین منظور میثاقیست کہ خدا با انبیاء کردہ است ، چنانکہ مؤلف البصائر روایت کردہ . حسن بن علی بن النعمان از یحیی بن ابی زکریا بن عمرو الزیات نقل کردہ . من از پدرم و محمد بن ساعہ از فیض بن ابی شیب و او از محمد بن مسلم روایت کردہ کہ گفت : من ابا جعفر را شنیدم کہ می گفت کہ بی شک خدای بزرگ و برتر با انبیاء بر ولایت علی عہد و پیمان بست . (۴)

نمی بینید ! چہ طور ممکن است کہ هیچ ذکری ازین میثاق در قرآن مجید و فرقان حمید نباشد ؟ ایشان براین افترا اکتفا نکردند بلکہ دروغبانیہا بیشتر ازین نیز دارند . می گویند : ولایت فقط میثاقی نیست کہ با انبیاء بستند بلکہ این امانتی بود کہ بر آسمانہا و زمین تقدیم نمودند . در 'بصائر' نیز با استناد روایت شدہ است . امیرالمؤمنین گفت : خدا ولایتم را بر اہل زمین تقدیم کرد . ہر کہ اقرار کرد ، قریب تر شد و ہر کہ انکار کرد

۵۳- الکافی فی الامول ، ص ۱۸ ، ج ۲ ، طبع تبران ، ص ۳۶۸ ، ج ۱ ، طبع ہند .

۵۴- بصائر الدرجات ، باب ۹ ، ج ۲ ، طبع ایران ۱۲۸۵ .

دور تر شد. وعجیب العجائب این است (پناه بخدا) که بولس انکار کرد و خدا او را در شکم ماهی حبس کرد تا آنکه اقرار کرد. (۵۵)
این است امانت که خدای پاک برایش این قدر اهتمام کرد که هیچ نبی را نفرستاد مگر با ولایت چنانکه مؤلف 'البصائر' نیز از محمد بن عبدالرحمن و او از ابی عبدالله روایت کرده که ولایت ما ولایت خداست که او هرگز نبی را نفرستاد مگر با ولایت. (۵۶)

خدا ازین جهت این اهتمام را کرد تا هر مؤمن بر آن ایمان آرد، حتی فرشتگان نیز در آسمان بر آن ایمان آوردند. ایشان ایمان آوردند چنانکه ادعا کنند و گمان دارند. مؤلف 'البصائر' آورده: احمد بن محمد بما نقل کرد و او از حسن بن علی بن فضال و او از محمد بن الفضیل و او از صباح الکتانی و او از ابی جعفر نقل کرد و گفت: بخدا در آسمان هفتاد نوع از فرشتگان می باشند. اگر اهل زمین مجتمع شوند تا عده نوع را بشمارند، نتوانند شمرد. ایشان بر ولایت ما ایمان دارند. (۵۷)

آیا معقولیت دارد که چیزی باین اهمیت و حیثیت باشد و خدا آنرا در کلام خود بیان نکند، مخصوصاً درین صورت که هیچ عبادت و اعتقاد درست نمی باشد مگر با داشتن آن عقیده. کلینی همین چیز را از فرصادق نقل می کند که او گفت: اسلام سه پایه (۵۸) دارد: نماز، زکاة و ولایت. هر یکی بدون مصاحبت دیگر

۵۵- بصائر الدرجات، باب ۱۰، ج ۲، طبع ایران.

۵۶- ایضاً، باب ۹، ج ۲، طبع ایران.

۵۷- ایضاً، باب ۶، ج ۲، طبع ایران.

۵۸- سه پایه - اصل کلمه اثانی جمع اثنیه است - پاره های سنگ که دیگر را بر آن می گذارند و عده آن لا اقل سه میباشد.

درست نمی شود. (۹۹)

کلینی نیز از محمد بن فضل و او از ابی الحسن روایت کرده ؛ ولایت علی در تمام صحیف انبیاء و نیز در قرآن مکتوب است و خدا رسولی را نمی فرستد إلا با نبوت محمد و وصیت علی. (۱۰۰)

چون این مشکلی واقع شد ، برای حل آن مجبور شدند . پس گمان کردند که قرآن تحریف شده و تغییر یافته است . عده زیاد از آیات و کلمات حذف شده است و صحابه بزرگ و اکابر امت اسلامی از روی حسد باعلی و عناد با اولاد او برای بیاد دادن میراث رسول حذف نموده اند .

مثالها

محمد بن یعقوب کلینی از جابر و او از ابی جعفر روایت می کند که گفت : پرسیدم : چرا علی بن ابی طالب را امیر المؤمنین لقب دادند ؟ گفت : ” خدا خود این لقب را داده ، چنانکه در کتاب خود گفته : ” وَإِنْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ وَإِنْ مَعَدَّ رَسُولِي وَإِنْ عَلِيَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. (۱۰۱) و همه کس می دانند که ” أَنْ مَعَدَّ رَسُولِي وَأَنْ عَلِيَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ” در کلام خداوندی نیست و شیعه این تهمت را گوارا کردند و برای اثبات عقیده ناسره و تاریک دروغی را بر خدا بستند .

-
- ۵۹- الکافی فی الاصول ، ص ۱۸ ، ج ۲ ، طبع تهران .
 ۶۰- کتاب الحجّة من الکافی ، باب فيه تنف وجوامع من الرواية في الولاية ، ص ۴۲۷ ، ج ۱ ، طبع هند .
 ۶۱- ايضاً باب النوادر ، ص ۴۱۲ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۳۱ ، طبع هند .

کاینی نیز از جابر روایت کرده که گفت : جبرئیل امین این چنین آیت را به محمد آورد . ”وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا في علي فاتوا بسورة من مثله.“ (۶۲)

او از ابی بصیر و او از ابی عبدالله روایت کرده در بازه این قول خداوندی : سأل سائل بعذاب واقع للكافرين بولاية علي ، ليس له واقع ، باز گفت : والله ، همین طور است که جبریل بر محمد ﷺ نازل کرد . (۶۳)

از ابی حمزه و او از ابی جعفر روایت کرد : جبرئیل این آیت را این طور آورد : فأي أكثر الناس بولاية علي إلا كفورا . باز گفت : جبرئیل این آیت را از بن قرار نازل کرد : ”وقل الحق من ربكم في ولاية علي فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر . أنا اعتدنا للظالمين آل محمد نارا“ . (۶۴)

جابر از ابی جعفر روایت کرد که این آیت این طور نازل شد : ”ولو انهم فعلوا ما يوعدون به في علي لكان خيرا لهم.“ (۶۵)

منخل از ابی عبدالله روایت کرد که جبرئیل این آیت را این طور بر محمد ﷺ نازل کرد : ”يا ايها الذين اوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا في علي نوراً مبيناً.“ (۶۶)

۶۲- کتاب الحجۃ من الکافی ، باب فيه نكت ونسف من التنزيل ، ص ۴۱۷ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۳ ، طبع هند .

۶۳- ايضاً ، باب في نكت ، ص ۴۲۲ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۶ ، طبع هند .

۶۴- ايضاً ص ۴۲۵ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۸ ، طبع هند .

۶۵- ايضاً ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۸ ، طبع هند .

۶۶- ايضاً ص ۴۱۷ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۴ ، طبع هند .

جابر از ابی جعفر روایت کرد که جبرئیل این آیت را این طور بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد : "بشما اشتروا به انفسهم أن یکفروا بما انزل الله فی علی بغیا". (۶۷)

علی بن ابراهیم القمی در مقدمه تفسیر خود بعنوان "أنه طراً علی القرآن تغییر و تحریف" می گوید - اما درباره آنکه برخلاف وحی خداوندی وقوع نمی یابد مثلاً قول خداوندیست : "کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله". ابو عبدالله به قاری این آیت گفت : آیا خیر امت قتل می کند امیر المؤمنین و حسین بن علی را ؟ ازو پرسیدند . ای ابن رسول این آیت چه طور نازل شد ؟ گفت : این طور : "انتم خیر امة اخرجت للناس" و این عبارت از قول خداوندی مخدوف است . "لکن الله یشهد بما انزل الیک فی علی". و این آیت چنین نازل شد . "یاایها الرسول . بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی". (۶۸)

کاشی در تفسیر خود "صافی" از عیاشی نقل می کند که ابو عبدالله گفت : اگر قرآن را بخوانید همان طور که نازل شد ، می یابید که در آن نامهای ما برده شده است . (۶۹)

کلینی از حسین بن میاح روایت می کند از کسیکه باو اطلاع داد و گفت : شخصی نزد ابی عبدالله این آیت را خواند : "قل اعملوا فیسری الله عملکم ورسوله والمؤمنون". او گفت : این طور نیست بلکه المؤمنون است ونحن المؤمنون . (۷۰)

۶۷- کتاب الحجة من الکافی ، ص ۴۱۷ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۴ ، طبع هند .

۶۸- تفسیر القمی ، مقدمة المؤلف ، ص ۱۰ ، ج ۱ ، طبع نجف .

۶۹- تفسیر الصافی ، مقدمة الكتاب ، ص ۱۱ ، طبع تهران .

۷۰- کتاب الحجة من الکافی ، ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، طبع تهران .

کلینی نیز از ابی جعفر روایت می کند که گفت : جبرئیل این آیت را این طور نازل کرد : "یا ایها الناس قل جاءکم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی . فآمنوا خیرا لکم وأن تکفروا لولایة علی فان لله ما فی السموات والارض". (۷۱)

ابن روایت درباره ولایت و مثل آن در کتب حدیث و تفسیر شان بتعداد زیاد موجود است . و اما درباره وصایة اینک کلینی از معلى مرفوعاً روایت کرده . در سورة رحمن قول خداوندی ازین قرار است : "فبای آلاء ربکما تکذبان أبالنبی أم بالوصی". (۷۲) درین خصوص روایات دیگر هم است .

خلاصه غرض ایشان از تحریف قرآن این است که مسأله امامت و ولایت را بشبوت رسانند که اساس دین شائست چنانکه از رضا نقل کرده اند که او در خطبه ای گفت : امامت اساس اسلام نامی است و فرعش بلند است . تمام نماز ، زکاة ، روزه و حج با امام است نه بغیر او . (۷۳)

بنای این عقیده ناسره هرگز استوار نمی شود تا اینکه تحریف و تغییر قرآن را ادعاء کنند .

دوم - غرض دیگر از عقیده تحریف قرآن این است که شیعه ها فضیلت صحابه رسول را انکار می کنند ، چنانکه قرآن بر مقام بلند

۷۱- کتاب الحجة من الکافی ، ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، طبع تهران ، ص ۲۶۸ ،

طبع هند .

۷۲- الکافی فی الاصول ، باب ان النعمة التي ذکرها الله ، ص ۲۱۷ ،

ج ۱ ، طبع تهران .

۷۳- کتاب الحجة من الکافی ، باب النوادر ، ص ۲۰۰ ، ج ۱ ، طبع تهران .

و مراتب عالی و درجات رفیع شان شاهد است . خدای بزرگ و برتر اخلاق کریمانه مهاجرین و انصار را توصیف می کند . بشارت می دهد ایشان را برای جنت که زیر آن نهرها جاریست . وعده می دهد ایشان را مخصوصاً خلفای رسول الله راشدین ابوبکر^{رض} و عمر^{رض} و عثمان^{رض} و علی^{رض} را که متمکن کنند ایشان را بر زمین و اعطاء کند خلافت ربانی را برای بندگان خود و نشر کند دین اسلام استوار را باطراف عالم از دست های مبارک ایشان و بلند کند پرچم اسلام و مسلمانان را و بلند آوازه کند کلام خود را و شرف بخشد اسم بعضی از آنها را با ذکر اسم رسول خدا ﷺ و نازل کند وقار و طہانیت را بر رسول خدا و بر ایشان در کلام خود که تا ابد پاینده می ماند چنانکه خدا در قرآن مجید که بر محمد ﷺ نازل کرد و تا قیامت بر حفظ آن ضمانت کرد ، متایش می کند مهاجرین و انصار را و پسر آنها ابوبکر^{رض} و عمر^{رض} و عثمان^{رض} و علی^{رض} و طلحه^{رض} و زبیر^{رض} و دیگران را . و می فرماید :

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ، وَاعْدَلَهُمْ جَنَّاتُ نَجْرِى تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ . (۷۱)

”سبقت داران اول از مهاجرین و انصار و آنانکه پیروی کردند ایشان را بنیکوئی . خشنود شد خدا از ایشان و ایشان خشنود شدند از او و مهیا کرد برای ایشان بهشتها که می رود از زیرشان نهرها . می مانند در آن جاوید . این است کامیابی بزرگ“ .

و نیز گفت :

”والذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين آووا ونصروا، اولئك هم المؤمنون حقا، لهم مغفرة ورزق كريم.“ (۷۵)
 آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند
 و آنانکه پناه دادند و یاری کردند، ایشان براستی مومن هستند .
 مرا ایشانست آمرزش و روزی خوب“ .
 فرمود :

”لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل، اولئك اعظم
 درجة من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا، وكلا وعد الله الحسنى، والله
 بما تعملون خبير.“ (۷۶)
 ”برابر نیست که مال صرف کرد پیش از فتح و کارزار نمود .
 آنها بزرگترند در مرتبه از آنانکه بعد مال صرف کردند و کارزار
 نمودند . همه را وعده داد خوبی را و خدا آگاه است بآنچه می کنید“
 و گفت :

فالذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي أنزل معه
 اولئك هم المفلحون“ . (۷۷)
 ”بنانکه ایمان آوردند و تعظیم کردند او را و یاری کردند او را
 و پیروی کردند نوریرا که نازل شد با او، ایشانند رستگاران“ .
 و فرمود دربارهٔ صحابهٔ رسول خدا کسه در حدیبه بودند و

۷۵- سورة الانفال ، آیت ۷۴ .

۷۶- سورة الحديد ، آیت ۱۰ .

۷۷- سورة الاعراف ، آیت ۱۵۷ .

بر دست او بیعت کردند که تا مرگ همراهش می باشند :

”إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ“ . (۷۸)
 ”آنانکه بیعت کردند با تو مثل اینکه با خدا بیعت کردند . دست
 خدا بالای ایشانست“ .

بایشان بشارت جنت داد و گفت :

”لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي
 قُلُوبِهِمْ وَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا“ . (۷۹)
 بتحقیق خوشنود شد خدا با مؤمنان، و تکیه بیعت کردند با تو زیر
 درخت . پس می داند آنچه در دلهای ایشانست . پس فرو فرستاد
 سکون بر ایشان و پاداش داد ایشان را فتح نزدیک .
 دربارهٔ صحابهٔ راست باز و نکو کلو گفت :

”مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ
 تَرَامُ رُكْعًا سَجْدًا يَتَتَفَعُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانَهُ . سِيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ
 مِنْ أَثَرِ السَّجُودِ - إِنْ أَنْ قَالَ - وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ“ . (۸۰)
 محمد رسول خداست و آنانکه با اویند ، بر کافران سخت گرانند .
 با همدگر رحیمانند . بینی ایشانرا رکوع کنندگان و سجود کنندگان .
 جویند فضل و خوشنودی از خدا . علامت شان آثار سجود است
 در رویهایشان . . . و عده داد خدا آنانرا که ایمان آوردند و کارهای
 شایسته کردند ، بر ایشانست آمرزش و اجر بزرگ .

۷۸- سورة الفتح ، آیت ۱۰ .

۷۹- سورة الفتح ، آیت ۱۸ .

۸۰- سورة الفتح ، آیت ۲۹ .

و فرمود :

”للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله . اولئك هم الصادقون . والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم يحكون من حاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة . ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون“ . (۸۱)

برای محتاجان مهاجر امت ، آنانکه بیرون کرده شدند از دیارشان و اموالشان . می جویند فضل و خوشنودی از خدا . یاری کنند خدا و رسولش را ، اینها راست گویانند . آنانکه جایگاه ساختند دار را و ایمان را قبل ازین ، دوست دارند آنکس را که مهاجرت نمود سوی ایشان و نمی یابند در سینهای خود خواهشی از آنچه داده شدند ، بر خود مقدم نمی دارند اگرچه با ایشان احتیاج باشد و آنکه نگه داشته شود از بخیلی نفس خود ، پس آنها رستگارانند) .

و فرمود :

”ولكن الله حبيب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم ، وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان ، اولئك هم الراشدون ، فضلا من الله ونعمة ، والله عليم حكيم“ . (۸۲)

ولیکن خدا محبوب گردانید بشما ایمان را و آراسته کرد در دلهای شما و ناخوش گردانید بشما کفر را و فسق را و نافرمانی را و ایشانند رشد یافتگان ، فضل و نعمت است از خدا ، و خداست علیم و حکیم .

۸۱- سورة الحشر ، آیت ۸ ، ۹ .

۸۲- سورة الحجرات ، آیت ۷ ، ۸ .

در باب خلفای راشدین گفت:

”وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليجعلن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلهم من بعد خوفهم امنا“.^(۸۳)

وعدہ کرد خدا آنانرا از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، هر آئینه خلیفه خواهد کرد ایشانرا در زمین چنانکه خلیفه کرد آنانرا که بودند پیش از ایشان و هر آئینه متعین خواهد کرد بر ایشان دین شان را که پسندید برای شان و هر آئینه تبدیل خواهد کرد بعد از خوف شان ایمنی).

درباره یار رسول ﷺ گفت:

الا تصروه فقد نصره الله إذ أخرجه الذين كفروا ثاني اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا ، فانزل الله سكينته عليه وأبداه بجنود لم تروها وعذب الذين كفروا وذلك جزاء الكافرين.^(۸۴)

(اگر یاری نکنید او را . پس یاری کرد خدا او را . و قتیکه کافران او را بیرون کردند ، و قتیکه در غار بودند ، او دوم از دو بود . و قتیکه او می گفت با یار خود ، غم مخور ، خدا باماست . خدا بر او نازل کرد آرامش را و تقویت کرد بلشکرهائیکه نمی دیدید او را . عقوبت کرد کافران را که جزای کافران همین است).

این آیات کریمه بم های ائمه ست برای شیعه و حامیان ایشان

۸۳- سورة النور ، آیت ۵۵ .

۸۴- سورة التوبه ، آیت ۴۰ .

در مقابل این آیات واضح و سرشکننده ممکن نیست که ابوبکر^{رض} و عمر^{رض} و عثمان^{رض} و برادران شان صحابه رسول را تکفیر کنند. پس می خواهند خلاص شوند ازین تنگنای با قول تغییر و تحریف قرآن و تأویل باطل که دل و عقل ازان متنفر می شود. حق این است که بنای عقیده ایشان استوار نیست مگر بتکفیر صحابه عموماً و خلفای راشدین ثلاثه و دیگران که با ایشان رفاقت کردند و مساعدت نمودند، مخصوصاً، و بهمین جهت می گویند. "باستثنای سه بعد از پی همه مردم مردود شدند. ابو جعفر یکی از دوازده امام گفته، و مؤرخ بزرگ شیعه الکشی در کتاب رجال خود نقل کرده. (۸۵)

کشی از حمدویه روایت کرده که ایوب بن نوح از محمد بن فضل و او از ابی خالد القاط و او از حران بما نقل کرد و گفت: من بابی جعفر گفتم: در تعداد کم هستیم، اگر برای خوردن بزرگواران نمی توانیم او را تمام بخوریم. گفت: آیا شما را ازین عجیب تر آگاه کنم گفتم: بلی. گفت: مهاجرین و انصار همه رفتند ما سوای سه. (۸۶)

و دیگر همچنین دروغها و افتراها و باطامها

این را بآن چه نسبت؟ نزد ایشان جواب آن ممکن نیست مگر اینکه انکار کنند یا تأویل کنند. می گویند: این مردم در کلام خداوندی در مدح خود اضافه نمودند و ماقط نمودند آنچه در مذمت و تکفیر و تنبیه ایشان نازل شده. چنانکه کلینی از احمد بن

۸۵- رجال الکشی، ص ۱۲، تحت عنوان سلان الفارسی: طبع کربلا، عراق.

۸۶- رجال الکشی، ص ۱۲ ایضاً.

محمد بن ابی نصر روایت کرده : پیش ابو الحسن مصحفی را آوردند گفت : نگاه کنید . من آنرا باز کردم و «لم یکن الذین کفروا» خواندم و اسهای هفتاد کس از قریش را یافتیم با اسهای پدران ایشان . (۸۷)

پیشتر ازین روایت شیعی را متذکر شدیم . علی قرآنی را پیش مهاجرین و انصار آورد . چون ابوبکر آنرا باز کرد ، در اول صفحه فضیحت مهاجرین و انصار درج بود . پس ابوبکر آنرا به علی پس داد و گفت : ما احتیاج باین نداریم . (۸۸)

ملا محمد تقی الکاشانی در کتاب خود بعنوان «هدایة الطالبین» می نویسد : عثمان حکم کرد زید بن ثابت را که دوست خودش و دشمن علی بود ، بجمع کردن قرآن و او مناقب اهل بیت و مذمت دشمنان آن را از او انداخت و ابن قرآنی که حالا در میان مردم است و مشهور بقرآن عثمان است ، نسخه ایست که از آن برداشته اند . (۸۹) یکی از کبار شیعه ملقب بشیخ الاسلام و خاتمة المجتهدین ملا محمد باقر مجلسی می نویسد : بتحقیق منافقان خلافت علی را غصب نمودند و با خلیفه این چنین رفتار نمودند و خلیفه ثانی یعنی کتاب الله را پاره پاره کردند . (۹۰)

او در کتاب دیگر صراحت می کند : عثمان از قرآن سه چیز

۸۷- الکافی فی الاصول ، کتاب فضل القرآن ، باب النوادر ، ص ۶۳۱ ،

ج ۲ ، طبع تهران ، ص ۹۷۰ ، ج ۱ ، طبع هند .

۸۸- مقال اول را به بنید بروایت طبرسی در احتجاج ، ص ۸۶ تا ۸۸ .

۸۹- هدایة الطالبین ، ص ۳۶۸ ، طبع ایران ۱۳۸۲ هـ .

۹۰- حیات القلوب ، باب حجة الوداع ، شماره ۴۹ ، ص ۶۸۱ ، ج ۱ ،

طبع نواکشور (هند) .

را حذف کرد . مناقب امیر المؤمنین علی و اهل بیت و ذم قریش و خلفای ثلاثه مثل آیه "یا لیتیتی لم اتخذ ابابکر خلیلاً" (۹۱)

صوم - چون شیعه می خواستند از مرتبه والای صحابه رسول انکار کنند که خدا در کلام خود مدح و ستایشان کرده است ، بر خود قرار دادند تا چیزی ازین کلام مهیمن را قبول نکنند که به سعی های صحابه مخصوصاً ابا بکر و عمر و عثمان محفوظ شده است . قرآن از حکم صدیق و اشارت فاروقی جمع آوری شد و این کار بتکمیل رسید در عهد مبارک عثمان . و این فضیلت بزرگی را قائل آمدند . و ایشان از خدای متعال جزای عظیم خواهند یافت . چون شیعه دیدند که خدا قرآن از دست خلفای ثلاثه محفوظ کرده است و این اساس حقیقی اسلام است و اینان باین فضیلت خصوصیت یافته اند ، ایشان انتقام کشیدند و از کینه که دلهای شان را خورده و از بغضی که خوابهایشان را حرام کرده ، برای انهدام این اصل و اساس کوشیدند . مبسم البحرانی در ذکر طعن بر ذی النورین که شیعه بر این خلیفه راشد می گفتند ، بیان کرده : طعن هفتم : او قرآن را بقراءة زید بن ثابت جمع آوری نمود و دیگر مصاحف را بسوزانید و باطل گردانید آنها که در بودن قرآن منزل شکی نبود . (۹۲) مقصود ایشان از تشنیع و تعریض خلفاء نیز این بود . می گفتند که چون اینان حق خلافت و امامت علی و اولاد او را غصب کردند و نصوص صریح در قرآن یافتند که بر ایشان طعن می کرد ، ایشان آنها را از قرآن ساقط کردند و حذف نمودند ، زیرا که آیات

۹۱- تذکرة الاممه ، ص ۹ (قلی) .

۹۲- شرح نهج البلاغت ، ص ۱ ، ج ۱۱ ایران .

بسیار برحق خلالت علی و اولاد او دلالت می کرد (بگمان ایشان) .
 زیرا که ایشان نمی خواستند که آیتی در قرآن بماند که بر بداندیشی
 ایشان تنبیه می کند . بهمین جهت آیاتی را می آرند که از خود
 جعل کرده اند . مثلاً کافنی در 'کفی' از ابی حمزه روایت کرده
 که او از ابی جعفر نقل کرد . جبرئیل این آیت را این طور
 آورد :

"إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ
 لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ صَرِيحًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ
 عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا" (۳۳)

او نیز از ابی حمزه روایت کرده که ابی جعفر گفت : جبرئیل
 امین آیت را این طور بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد :

"قَبْلِ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قَبْلَ لَهُمْ
 فَانْزِلْ عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا
 يَفْسُقُونَ" (۳۴)

قمی تحت قول خدا ذکر کرده و از ابی عبدالله روایت کرد
 که این درباره معاویه و بنی امیه و شرکاء و پیشوایان او
 نازل شده :

"وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ
 وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ ، أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ نَجْزُونَ عَذَابَ

۹۳- کتاب الحجۃ من الکافی ، باب فیہ نکت و تنف ، ص ۴۲۴ ، ج ۱ ،

طبع تهران ، ص ۲۰۵ ، طبع هند .

۹۴- ایضاً ، ص ۴۲۴ ، ج ۱ ، تهران ، ص ۲۶۷ ، طبع هند (سورة الانعام

الهن“(۹۰)

او در آخر سورة الشعراء گفت : بعد خدا آل محمد و شیعه هدایت یافته را ذکر نموده و گفته :

”إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيراً واتصروا من بعد ظلموا“.

بعد دشمنان او و ستم های ایشان را ذکر کرده و گفته :

”وم يعلم الذين ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب بنقلبون“.

خدا این طور نازل فرمود (۹۱).

کلمات ”آل محمد حقهم“ درین روایات بر خدای متعال بهتان عظیم و یکی از دروغهای شیعه است . در آخر ما روایت طویل را می آریم که طبرسی در ”احتجاج“ نقل کرده و بگمان شیعه همه وجوه را بیان کرده . پس طبرسی بیان می کند : ”یکی از زنادقه از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب چند سوال کرد و او در جواب گفت : در قرآن که مراد از منافقین ارباب جنایت می باشد ، فعل خدای متعال نیست بلکه فعل تغییر کنندگان است که قرآن را پاره پاره کرده و دنیا را با دین عوض گرفتند و قصه های تغییر کنندگان را خود خدا چنان تعریف نموده است :

الذين يسكتون الكتاب بایدیهم ثم يقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمناً قليلاً .

”آذن که می نویسند کتاب را بدستمایشان ، پس می گویند

۹۰- تفسیر النبی ، ص ۲۱۱ ، ج ۱ ، طبع نجف .

۹۱- تفسیر النبی ، ص ۱۲۵ ، ج ۲ ، آخر سورة الشعراء .

این از خداست ، بگیرند ازان بهای اندک را“. و قول اوست: ”وإن منهم لفريقاً يلوون السنتهم بالكتاب“ .

’ازیشان چندی می بانند که می پیچند زبانهای خود را بکتاب‘ .
و قول اوست :

”اذبتيون ما لا يرضى من القول بعد فقد الرسول...“

”وقتی که در شب تدبیر می کنند آنچه را نمی پسندد از گفتار .
بعد از وفات رسول ﷺ ، ایشان باطل را اثبات می نمودند چنانکه
بعد مرگ موسی و عیسی ، یهود و نصاری تورات و انجیل را تغییر
می کردند و کلمات را از جایهایشان تحریف می کردند ، چنانکه خدا
بقول خود تصدیق نموده :

”بریدون أن يظنوا نور الله بأفواههم ويأبى الله إلا أن يتم نوره“.

(می خواهند که نور خداوندی را بافجهای شان خاصوش کنند
و ابا دارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خود را) یعنی اثبات می
کنند در کتاب آنچه خدا نگفته تا حق را درباره خلیفه پوشیده
دارند . خدا دلمه ایشان را کور کرد تا اینکه در اینجا گذاشتند آنرا
که دلالت می کرد به حدوث و تحریف که دران کرده بودند و آشکار
کرد مکر و فریب شان را و پنهان کرد آنچه آموخته بودند ازان .
و همین جهت خدا بایشان گفت :

”لم تلبسوا الحق بالباطل“.

(پوشید حق را باطل) . و درباره ایشان مثلی آورد بقول خود :

”فأما الزبد فيذهب جفاء، وأما ما ينفع الناس فيمكث في الارص“.

(پس اما کف می رود انداخته شده و اما آنچه نفع می دهد مردم را
پس دیر می ماند در زمین) . مراد از زبد اینجا کلام ملحدین است

که در قرآن درج نموده اند و آن وقت تحصیل منتشر و باطل و معدوم می شود و آنچه نافع مردم است وحی حقیقی است که باطل نمی تواند از پس و پیش اندرونش داخل شود. دلها این را قبول می کنند و اینجا مراد از ارض محل علم و قرار است. از روی تقیه روا نمی دارند که نامهای تبدیل کنندگان را ببرند یا نشان زنند آن آیات را که خود شان در کتاب افزوده اند و از خود ثبت نموده اند، زیرا که این لازم بود برای تقویت دلائل بیدینان و گروهها که از قبله ما انحراف ورزیده اند.

اما درباره نشناختن معنای قول خداوندی :

”فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء“.

نکاح زنان عدل را درباره یتامی بخطا نمی اندازد و تمام زنان یتامی نمی باشند، چنانکه پیشتر تذکر نمودیم. ایشان قائل هستند که میان ”فی الیتامی“ و نکاح النساء کلمه منافقین اسقاط شده و می گویند که غالب یک سوم قرآن شامل خطاب ها و قصص می باشد. این و مثل آن دیگر بر ارباب فکر و نظر منکشف کرد اخبار منافقین را که دران بود. منکران دین و گروههای مخالف اسلام راهی یافتند برای کینه خلاف قرآن. اگر من شرح دهم آنچه ساقط شد و تحریف شد و تبدیل شد، سخن بطول می کشد و ظاهر شود آنچه برای اظهار منتبت اولیاء و مذمت اعداء از روی تقیه مخفی داشتند. هرچه از نوع خطاب ذکر شده دال امت بر زشت و عیبناک گردانیدن نبی و اولاد او. این عیبناک گردانیدن و سرزنش کردن نبی موجود

است باوجودیکه خدا او را بر تمام انبیاء فضیلت داده است . بتحقیق خدای بزرگ و برتر برای هر نبی دشمنی از شرکین ایجاد کرد ، چنانکه در کتاب خود گفته . طبق جلالت نبی ما نزد پروردگار دشمن او نیز در نفاق و دشمنی سخت محنت کشید و برای تکذیب نبوت او مشقت کرد و سعی کرد تا او را مبتلای سختیها کند و بشکند آنرا که او استوار کرد و کوشش کرد و حمایت نمود آن کس را بر کفر و عناد و نفاق و بیدینی او برای ابطال دعوت و تغییر ملت و مخالفت سنت . از تمام مکرهای او بدترین این بود که متنفّر کند مردم را از دوستی و محبت که او توصیه نمود . دور کند و باز کشد ایشان را ازو و انگیزد ایشان را برای عداوتش و تغییر کند کتاب را که باو فرستاده شد و ماقط کند ازان شرف بزرگان و کفر کافران و ذکر او که در ظلم و بغاوت و شرک موافقت کرد . خدا از گزهای شان آگاه است . پس همین جهت گفت :

”ان الذین بلحدون فی آیاتنا لا یخفون علینا“.

(آنانکه میل بیاطل می کنند در آیات ما هر ما پوشیده است) .

و گفت :

”یریدون ان یدلوا کلام الله“.

(می خواهند کلام خداوندی را تبدیل کنند) . چون آگاه می باشند بر آنچه خدا از اسمای حق و باطل بیان نموده است و ظاهر کرده است عهد و پیمان را که شکسته اند ، گفتند : ما را ازان هیچ فائده

نیست. ما از وی نیاز هستیم با چیزیکه نزد خود مان است و چنانکه خدا گفت :

”فَبِذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ.“
(پس انداختند پس پشتشان و عوض گرفتند بآن بهای اندک و پس بدست آنچه عوض می گیرند). پس برای دور کردن اضطراب مسائل را داخل کردند که تأویل آنها را نمی دانستند. از خود شان قرآن را جمع کردند و تألیف و تضمین کردند که بر آن متونهای کفرشان ایستاده است. منادی ایشان فریاد زد تا هر کس که چیزی از قرآن دارد، بیارد. ایشان کار این نظم و تألیف را به بعضی از موافقین خود سپردند که با اولیاء الله عداوت داشتند. ایشان به بسند خاطر خود تألیف کردند که دال است بر ضعف تمیز و افترایشان. آنان هر چه در موافقت ایشان بود، ترک کردند و هر چه دال بر نفرت و کراهت او بود، اضافه کردند. خدا می دانست که این طور بظهور خواهد آمد. او گفت :

”ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ.“

(آنست منتهای رسیدن شان از دانش). برای اجل بصیرت عیوب و افتراهایشان منکشف شد. او در کتاب خود بروز داد آن عیوب را که بیدینان به نبی منسوب کردند. بهمین جهت گفت :

”يَقُولُونَ مَنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا.“^(۱۷)

ایشان می گویند گفتار ناپسندیده و دروغ.

چهارم - شیعه بهمین اغراض مذکوره قائل به تحریف قرآن

می باشند ولی غرض دیگر هم دارند و این اباحت و عدم تقید با احکام است. در آن حالی که تحریف و تغییر در قرآن با ثبات رسیده است، عمل به فرامین الهی ممکن نیست و تمسک با و امر و اجتناب از نواهی نیز ممکن نیست زیرا که در آیت و آیه و حرف احتمال تغییر و تحریف موجود است و از همین جهت از حدود شرعی خارج شدن و در پناه این عقیده بسر بردن و نفع اندوختن آسان است و همین جهت اکثر شیعه اعتقاد دارند که مادامیکه ایشان داخل مذهب شیعه می باشند، مرتکب فسق و فجور و عصیان نمی شوند. ایشان مراسم سوگواری حسین بن علی بر پا می کنند و اصحاب جدا (رسول خدا ﷺ) را دشنام می دهند. دینشان فقط حب علی و اولاد اوست و برای این احادیث و روایات را جعل کرده اند چنانکه کثیری در کافی نقل کرده است: یزید بن معاویه^(۹۸) از ابو جعفر روایت می کند که گفت: سوای حب علی دینی نیست. شخصی نزد نبی کریم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ، من نماز گزاران را دوست دارم و خود نماز نمی گزارم. من روزه داران را دوست دارم و خود روزه نمی دارم. رسول خدا ﷺ گفت: شما با او هستید که دوست دارید^(۹۹). و این است اسباب که ایشان را باین اقوال باطل کشیده است.

دلایلی بر عدم تحریف قرآن و ابرادات شیعه بر آن

همه کس می داند که همه چیز که شیعه می آرند، دروغ

۹۸- ابن یزید بن معاویه نوه ابی سفیان نیست بلکه او نوه عباس صاحب علم است.

۹۹- کتاب الروضة من الکافی فی الفروع، ج ۸.

و افترا و بهتان است . مسلمانان تماماً ، ماسوای شیعه اعتقاد دارند که نقطه نقطه ، حرکت حرکت و کلمه کلمه قرآن از تغییر و تبدیل و حذف و اسقاط محفوظ است . و انکار ازین گوئی انکار از آفتاب است که طلوع شده باشد و آنکس که از طلوع آفتاب انکار می کند ، باید چشمها و ذهن خود را معالجه کند . دلایل بر حفظ و صیانت قرآن کریم از هر نوع تغییر و تحریف و حذف و اضافه براهینی است مبنی بر عقل و روایت متواتر که برآن هیچ ایرادی ممکن نیست .

دلیل قطعی درین خصوص خود قول خدای پاک و بزرگ است :

”لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه“.

(نمی آید باطل از پس و پیش) و :

”انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون“.

(ما این ذکر را نازل کردیم و بی شک خودمان محافظ آن می باشیم) این دو آیت صریح است ، هیچ پیچیدگی و اشکالی ندارد و لیکن شیعه این آیات را روایت می کنند و لیکن تأویل می کنند که صریحاً باطل است . (۱۰۰) عالم شیعی می گوید که قول خداوندی :

”لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه“.

دلالت می کند بخلاف ادعایشان در عدم تحریف قرآن و قول خداوندی :

”انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون“.

۱۰۰- نمی دانم لطف الله صافی چه طور می گوید که شیعه در تحریف قرآن اعتقاد ندارند ، باوجودیکه گفتند آنچه نقل کردیم .

دلالت کند بر قرآنست که نزد ماست و نزد ائمه محفوظ است و معنای لحاظون ، احتمال معنای عالمون دارد . و اینکه می گویند که قرآنیکه نزد ماست نیز از نقصان و زیادت محفوظ است ، مصداق این آیت نیست .^(۱۰۱)

و از همین نوع قولیست از عالم ایرانی علی اصغر البرجردی که کتابی تألیف نمود در عهد محمد شاه قاجار تا بتقاضای شیعه منہات عقاید شیعی را بیان کند . او در آن کتاب گفته : " لازم است که اعتقاد دارید که در قرآن اصلی هیچ تغیر و تحریف واقع نشده بلکه تحریفی واقع شده در قرآنی که منافقان تألیف نمودند و قرآن اصلی حقیقی نزد امام عصر (مهدی الموهوم) موجود است . خدا ظهور آنرا بتعجیل آرد .^(۱۰۲)

عالم شیعی هندی گفت : معنای 'حفظ القرآن' در قول خداوندی حفظ آنست در لوح محفوظ چنانکه در کلام او آمده : "بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ" .^(۱۰۳) و ایشان درین خصوص نصوص بسیار دارند . هر کس که بستگی اندک بقرآن مجید دارد ، رکاکت این تاویلات فاسد و جوابهای باطل را می شناسد .

اول : اگر می گویند که قرآن محفوظ نزد امام است ولی از حفظ و صیانت آن چه فائده ! زیرا که از عدم موجود امام ، قرآن

- ۱۰۱- منبع الحیاة از نعمت آله الجزائری ، منقول از الاسعاف از ابی العین علی البقی ، ص ۱۵ ، طبع مطبع اثنا عشری ۱۳۱۲ هـ هـ .
- ۱۰۲- عقاید الشیعه ، ص ۲۷ ، طبع ایران .
- ۱۰۳- موعظة تحریف القرآن ، از سید علی الحائری لاهوری ، مرتبه سہم ہند رضی القمی (اردو) ، ص ۴۸ ، طبع لاہور ۱۹۲۳ م .

از تحریف و تغییر غیر محفوظ می باشد گویا درین صورت هدایت کننده برای مؤمنان موجود نیست و برای اعتقادات و عبادات و معاملات و احکام دیگر هیچ اعتدای بر آن نتوان کرد. نیز قرآن اساس و بنای اسلام است. آیا ممکن است اسلام بدون اساس باقی باشد و مردم مسؤول اعمال خود شان نباشند زیرا که او موجود نیست که براه نجات هدایت می کند و شریعت تعطیل می باشد تا وقتی که دستورش وجود ندارد و بعد بعثت محمد ﷺ قرآن هرگز نمی تواند ذکر للعالمین بشود بلکه ذکر می باشد بعد ظهور مهدی موهوم در آن حالیکه جای و ساعت خروج و ظهور معلوم نیست.

دوم : کسیکه می گوید :

”انه محفوظ فی اللوح محفوظ“.

جوابش اینست . هیچ فضیلت قرآن را بر دیگری نمی باشد زیرا که تورا و انجیل و دیگر صحایف نزد خدا در لوح محفوظ می باشند.

سوم : این آیت صراحت می کند که حفظ آن بعد از نزول می باشد ، چنانکه خدای بزرگ و برتر گفته .

”إنا نزلنا الذكر وإنا له لحافظون“.

بدیهی است که قبل از نزول وحی تحریف واقع نمی شود و لیکن شیعه ها از روی کینه ایشان به اسلام و مسلمانان و رؤسای شان ، پروای این استدلال ندارند و به اقوال پناه می جویند که عقل را کج می کند و فهم را بغارت می دهد .

چنانکه آنجاست دلایل نقلی بسیار از قرآن و سنت که دال است بر عدم تحریف و تغییر در قرآن ، پس اینجاست دلایل عقلی

بی شمار که از روی آن هر صاحب عقل و شعور عدم تحریف را قبول می کند، زیرا که از گروهی به گروهی منتقل شده است بواسطه تحریر و بواسطه سینه بسینه. و در این زمان نساد و الوحاد ملیونها از مردم هستند که قرآن کریم کابل را در سینه ها محفوظ دارند و در قه قلب حفظ کرده اند و مشاهده می کنیم در تراویح رمضان که قراء و حفاظ قرآن با مردم نماز می گزارند و قرآن می خوانند و در دوران قرأت نقطه ای و حرفی و کلمه ای را بخطا نمی خوانند و اگر کسی بغلط می افتد از سامعین فوراً تصحیح می کنند و بهمین معنی شاطبی گفته: خدا برای حفظ قرآن این قدر اهتمام کرده است که اگر اضافه حرفی بآن کرده شود هزارها کودکانش می توانند آنرا اخراج کنند، گذشته از قرائی بزرگ (۱۰۴)

درین خصوص سزاوار ذکر است که در استان پنجاب (پاکستان) در شهرهای گجرات و جهلم هیچ قریه و دهکده نیست که در آن شخصی نباشد که قرآن از حفظ نداشته باشد و عده ممکنه آن بالغ بچهار صد هزار است و این در زمان ما است و در آن زمان خیر حتماً خوب تر ازین بوده است.

چرا منکر تحریف می باشند

آیا بعد ازین ممکن است که کسی گوید که شیعه در تحریف و تغییر قرآن اعتقاد ندارند. بلی. بعضی از اعیان شیعه که اظهار دارند که ایشان قرآن را غیر محریف و غیر منیر و غیر محذوف می دانند و ازین است که بن علی بن بابویه النعمی ملقب به صدوق (م ۴۳۸)

مؤلف کتاب "من لا یحضره الفقیه". و او در چهار قرن اول شخصی بوده است از شیعه که قائل بعدم تحریف قرآن است و گرنه تا قرن چهارم و بعد از گذشتن نصف اول از این قرن نیز در شیعه متقدمین هیچ کس را نمی یابیم بشمول دوازده امام که گفته باشد یا اشاره کرده باشد بعدم تحریف قرآن. برعکس آن صدها نصوص واضح و صریح می یابیم در وقوع حذف و نقص و زیادت در قرآن.

آیا در جهان، بلی در تمام عالم کسی هست از علماء و اکابر شیعه که این دعوت مبارزه را قبول کند و از کتب خود باثبات رساند که کسی از ایشان در چهار قرن اول بوده که قائل بعدم تحریف بود و اظهار آن کرد؟ خیر. هیچ کس نیست که دعوت مبارزه را قبول کند. (۱۰۰)

مقصود این است که بنای عقیده شیعه که نهاده اند، فقط بر دروغ استوار شده چنانکه بیشتر تذکر دادیم. ایشان مجبورند تا عقاید ضعیف را رواج دهند، زیرا که ایشان برآن قرآن عقیده ندارند که اساس مذهب ایشان را منهدم می کند و گرنه معتقداتشان که در اسلام داخل نموده اند، در هوا پراکنده بشود و رایگان برود. درین خصوص بتفصیل خواهیم گفت تا بر قاری و بحث کننده ظاهر شود که بعد از گذشتن قرن سوم و نصفی از چهارم در منهج

۱۰۰- حتی صافی در کتاب خود 'مع الخطیب' اظهار ندارد که ایشان باین قرآن اعتقاد دارند مگر اینکه عبارت ابن بابویه را نقل کرده است و نتوانسته است برای اثبات ادعای او در رد خطیب از قول متقدمین یا ائمه معصومین تمسک کند.

بعضی شیعه چرا تغییر رخ داد. از احادیث و روایات صحیح مستند و از اقوال مفسرین و علماء و ائمه ایشان واضح است که ایشان اعتقاد دارند که قرآنیکه نزد مردم موجود است، از کمی و بیشی خالی نیست و قرآن صحیح نزد مهدی موعوم ایشان محفوظ است.

در قرن چهارم هجری محمد بن علی بن بابویه قمی در دنیا قدم نهاد و دید که مردم بر شیعه قهر می کنند و بر عقیده عدم تحفظ قرآن از ایشان نفرت می کنند و اعتراض می کنند که اگر قولشان درست است بر اسلام و دعوت آن عمل ممکن نیست و نیز تمسک بمذهب شیعه چگونه ممکن است زیرا که رسول خدا ﷺ حکم داد بتمسک ثقلین یعنی قرآن و اهل بیت، بزعم ایشان (۱۰۶) در حالیکه شما نمی توانید "ثقل اکبر" یعنی قرآن را باثبات رسانید، چگونه می توانید ثقل اصغر، را باثبات رسانید و باو وابسته باشید.

چون این تنقید را دید، پناه جست باین قول "اعتقاد ما این است که قرآنیکه خدا بر محمد ﷺ نازل کرد، در دو کنار کتاب محفوظ است و آنچه پیش مردم است، بیشتر ازان نیست، تا آنکس که کلمه 'اکثر من ذلك' بما نسبت می دهد، دروغ گوشت" (۱۰۷).

سید مرتضی ملقب به علم الهدی (م - ۴۳۶هـ) اتباع او کرد و مفسر شیعی ابو علی الطبرسی از او نقل کرد و گفت:

۱۰۶- معنای این حدیث و مرتبه آن در جای دیگر مفصلاً بیان کرده ایم.

۱۰۷- الاعتقادات از ابن بابویه القمی، باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن،

مردم بر بطلان این قول اتفاق دارند که در قرآن اضافه شد .
و قومی از اصحاب ما روایت کرده که در قرآن کمی واقع شده
و گروهی از فرقه های عامه می گویند که در قرآن تغییر و کمی
واقع شده و لیکن از روی مذهب اصحاب ما صحیح بر خلاف این
است . و مرتضی درین خصوص باو کمک کرده . (۱۰۸)

ابو جعفر طوسی (م - ۵۴۰هـ) مثل این دو رفتار کرد و در
تفسیر خود "التبیان" گفت : گفتگو در کمی و بیشی قرآن مناسبت
ندارد . از نبی کریم ﷺ روایتی آمده که هیچ کس آنرا رد نکرده
و آن اینست : من برای شما ثقلین پس می گذارم . اگر آنها را محکم
بگیرید ، هرگز گمراه نخواهید شد : کتاب الله و خانواده من یعنی
اهل بیت من و این دلالت می کند که آن در همه عصرها موجود
بود ، زیرا که جائز نیست که حکم به تمسک بآن چیز کنند که
تمسک بآن ممکن نباشد . (۱۰۹)

چهارم ایشان ابو علی الطبرسی مفسر شیعی (م - ۵۴۸هـ)
است که قول او در تفسیر "مجمع البیان" گذشت .

فقط این چهار کس می باشند در قرن چهارم تا قرن ششم که
قائل بعدم تحریف قرآن هستند . هیچ عالم از علای شیعه نمی تواند
بشوت رساند که در سه قرن کسی دیگر باشد که بقولشان موافقت
داشته باشد . عالم شیعی میرزا حسین تقی النوری طبرسی (م - ۱۲۳۵هـ)
درین خصوص میگوید : تمام قرآن که بر رسول ما نازل شد و نزد

۱۰۸- تفسیر مجمع البیان ، ص ۵ ، ج ۱ ، طبع ایران ۱۳۸۴ هـ .

۱۰۹- التبیان ، ص ۳ ، ج ۱ ، طبع نجف و تفسیر الصافی ، ص ۱۵ .

مردم در دو کنار کتاب موجود است ، منزّه از تغییر و نقصان است . صدوق و سید مرتضی و شیخ الطائفه (طوسی) (در تبیان) باین عقیده موافقت دارند و در قدام هیچ کس بآنان موافق نیست تا ابو علی طبرسی . مخالفت این عقیده فقط بتوسط این چهار بزرگ شناخته شد .^(۱۱۰)

این چهار کس نیز از تحریف انکار می کنند و اظهار این عقیده می کنند بر بنای احترام از طعن مردم و خلاص از ایرادات معترضین و این مبنی است بر تقیه و نفاق که اساس دینشان است .^(۱۱۱) برای ایشان سزاوار نیست که از تحریف انکار کنند و مذهب شیعه منهدم کنند و مثل ریزهای خاک پراکنده شوند .

اول : روایاتی که از تحریف آگه می کند ، نزد شیعه روایات متواتر است چنانکه سید نعمت الله انجزائوری محدث شیعه در کتاب خود "الانوار" گفته و سید تقی النوری از او نقل کرده که مفهومش اینست : بتحقیق اصحاب بر صحت آن روایات متواتر اتفاق دارند که دال است بر صراحت وقوع تحریف در قرآن .^(۱۱۲)

نیز از نقل کرده : روایاتی که دال بر این عقیده است ، افزون از دو صد حدیث می باشد و گروهی از علماء مثل مفید و محقق داماد و علامه مجلسی و غیرهم ادعای استفاضه می کنند .

۱۱۰- فصل الخطاب ، ص ۲۴ ، طبع ایران .

۱۱۱- بحث منصلی در جای دیگر می آید .

۱۱۲- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب از نوری طبرسی ،

ص ۳۰ ، طبع ایران .

بلکه شیخ (ابو جعفر الطوسی) در "تبیان" کثرت آنها بصراحت گفته، بلکه گروهی بر تواتر آنها ادعاء می کنند . . . او بیان خود را ادامه می دهد: بدانید این روایات از کتب معتبر منقولست که نزد اصحاب ما برای اثبات احکام شرعی و آثار نبوی معتمد می باشد. (۱۱۳)

انکار این روایات مستلزم انکار آن روایات است که نزد ایشان مسأله امامت و خلافت را بلا فصل به علی و اولاد او باثبات می رساند، زیرا که این روایات بیشتر از روایات تحریف نیست. علامه شیعه ملا باقر مجلسی درین خصوص وضاحت کرده است بقول خود: بنظر من احادیث درین خصوص تواتر معنی دارد. از بر انداختن این همه، تماماً اعتماد بر احادیث ازین می رود بلکه به گمان من احادیث در این خصوص کمتر از احادیث درباره امامت نیست. پس چه طور می توانند این را از روی حدیث باثبات رسانند. (۱۱۴)

دوم: بنای مذهب شیعه بر اقوال و آرای ائمه می باشد و از اقوال و آرایشان باثبات رسانده ایم که ایشان قرآن موجود را کاملاً محفوظ نمی دانند باستثنای آن چهار کس که بظاهر انکار تحریف می کنند ولی از اقوال ائمه سندی و شهادتی نمی آرند و آنانکه بتحریف قائل اند، بنیاد عقیده خودشان را بر احادیث صحیح و معتمد می نهند که مروی از دوازده امام است.

سوم: هیچ یک ازین چهار کس که قائل بعدم تحریف اند،

۱۱۳- فصل الخطاب، ص ۲۲۷.

۱۱۴- منقول از فصل الخطاب.

در زمانه دوازده امام نبوده است ولی متقدمین قائل و معتقد تحریف در زمانهای ائمه بوده اند . با ایشان مجالست و رفاقت داشته اند . پس ایشان نماز گزارده اند . کلام ایشان را شنیده و استفاده کرده اند .

چهارم : کتابهاییکه دران اخبار و احادیث تحریف و تغییر روایت شده ، نزد شیعه معتبر و معتدل می باشد . بعضی ازین کتب به ائمه معصومین تقدیم شد و ایشان رضایت خود شان را ابراز نمودند مثل الکافی از کلینی و تفسیر قمی و غیرها .

پنجم : یکی از عجائب این است که این چهارکس که بظاهر از تحریف انکار می کنند ، در کتابهای خود ، روایات و احادیث از ائمه و غیرهم می آرند که دال بر تحریف است و بر رواة و اسناد آنها اعتراض ندارند . مثلاً ابن بابویه قمی می گوید : آنکس که قول تحریف را بما منسوب می کند ، دروغ گوشت . و لیکن او خود در "کتاب الخصال" حدیث مسند و متصل می آرد : محمد بن عمر الحافظ البغدادی معروف بجصفائی بما روایت کرد و او از عبدالله بن بشیر و او از حسن بن یرقان المرادی و او از ابوبکر بن عیاش الاجلع و او از ابی الزبیر و او از جابر نقل کرد و گفت : من رسول خدا ﷺ را شنیدم که می گفت : در روز قیامت سه چیز می آید شکایت کنان : قرآن و مسجد و خانواده ما . قرآن خواهد گفت : ای رب ، مرا سوختند و پاره پاره کردند . (۱۱۰)

ابو علی الطبرسی خود بشدت انکار تحریف می کند و خود در

تفسیر خود احادیث را می آرد و بر آن اعتقاد کند و آن دال است که تحریف واقع شده مثلاً در سورة النساء بر روایتی اعتقاد می کند که از آیت النکاح ، کلمه "إلى اجل مسمى" ، حذف شده است . می گوید : از گروهی از صحابه یعنی ابی بن کعب ، عبدالله بن عباس ، عبدالله بن مسعود روایت می کند که ایشان آیت را این طور می خواندند :

"فما استنعم به منهن إلى اجل مسمى فأتوهن اجورهن".

و نزد ایشان مراد این کلمات صریحاً "متعّه" است . (۱۱۶)

ازین نوع مثالهای نزد ایشان بسیار است و صریحاً دلالت می کند که بعضی از ایشان که از تحریف انکار می کنند بر بنای تقیه و نفاق است تا مسلمانان را فریب دهند . معروف است که در مذهب شیعه تقیه یعنی دروغ بظاهر از اصول دین بشار می رود ، (۱۱۷) چنانکه ابن بابویه القمی در رساله خود "الاعتقادات" شرح می دهد : تقیه واجب است و کسیکه آنرا ترک گفت ، گویا نماز را ترک گفت . دیگر می گوید : تقیه واجب است تاوقتیکه القائم بظهور آید و هر که پیش از خروج ابن را ترک کرد ، او از دین خداوندی و از دین امامیه خارج شد و او با خدا و رسول و ائمه مخالفت کرد . مردم درباره تفسیر آیت :

"إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ".

۱۱۶- مجمع البیان از طبرسی ، ص ۳۲ ، ج ۳ ، طبع تهران ۱۳۸۴ هـ .

۱۱۷- این بحث را مستثلاً در باب "شیعه و دروغ" ملاحظه کنید .

از صادق ^{رض} پرسیدند ، گفت : یعنی آنکه برتقیه بیشتر عمل کرد . (۱۱۸)

ششم : اگر قول این چهار کس را قبول کنیم ، آن روایات باطل می شود که مبتنی ست بر این که ققط علی بن ابی طالب قرآن را جمع آوری کرد و به صحابه تقدیم کرد و لیکن ایشان رد کردند و گفتند : ما بآن احتیاج نداریم . و او گفت : بعد از بن شما این را نخواهید دید تا وقتی که از اولاد من "قائم" بظهور آید . و همین نوع روایت است در "کافی" که از جابر و او از ابی جعفر آورده : هیچ کس نتواند ادعا کند که ما سوای اوصیاء قرآن کامل را دارد . (۱۱۹)

آن دروغبافها نیز باطل می شود که می گویند : صحابه مخصوصاً خلفای ثلاثه در قرآن داخل کردند هر چه دران نبود و خارج کردند هر چه دران بوده در صورتیکه اعتراف دارند که صحابه سعی های بسیار نمودند در جمع آوری آن و حفظ و صیانت آن بتوفیق و عنایت خداوندی .

این عقیده شان نیز فاسد شد که ایشان اعتقاد ندارند بر آن چیز که بطریق ائمه دوازده بابشان فرسد و این باثبات رسیده که قرآنیکه نزد ما موجود است از مصحف عثمان ذی النورین رو نویس کرده شده و جمع آوری قرآن از صدیق آغاز شده و از ذی النورین پایان رسید .

۱۱۸- الاعتقادات از صدوق ، باب النقیه ، طبع ایران ۱۲۸۴ هـ .

۱۱۹- کتاب الحجۃ من الکافی ، باب لم یجمع القرآن کله غیر امیرالمؤمنین

ص ۲۲۸ ، ج ۱ طبع تهران .

و بهمین جهت متقدمین خود را ازان گروه نمی آرند و متأخرین نیز آن را قبول نمی کنند بلکه رد می کنند و بهمین علت مفسر شیعی معروف به محسن کاشی در تفسیر خود صافی، بعد از ذکر دلایل سید مرتضی، می گوید: من می گویم چنانکه اسناد بسیاری است درباره رو نویسی کردن قرآن و حفظ آن بر دست مؤمنین، همچنان روایات بی شماری هست بر تغییر آن از دست منافقان و تبدیل کنندگان وصیت و تغییر کنندگان خلافت تا شامل قرآن گردانند آنچه متضاد رای و خواهش آنانست . . . و اینکه او الآن قائل است که قرآن در عهد نبی مجموعاً مرتب شده، محتاج بشبوت است. جمع شدن آن چه طور ممکن بود، زیرا که در اوقات مختلف اندک اندک نازل شد تا آخر عمر باتمام رسید. (۱۲۰)

یکی از بزرگان شیعه هندی قول سید مرتضی را رد کرده می گوید: بی شک اتباع حق لازم است و لیکن سید علم الهدی (مرتضی) معصوم نیست که واجب الاتباع باشد. اگر هم باثبات رسد که او قائل است که قرآن هیچ عیبی ندارد، باز لازم اتباع نیست و دران هیچ خوبی نیست. (۱۲۱)

کاشی عبارت طوسی را نقل کرده در رد او می نویسد: می گویم در هر عصر وجود قرآن کفایت می کند. چنانکه خدا آنرا نازل کرد و محفوظ کرد نزد اهل آن و وجودیکه بآن محتاج بودیم نزد ماست. و اگر باقی آن در دسترس ما نیست در دسترس

۱۲۰- تفسیر الصافی، ص ۱۴، ج ۱، مقدمة الكتاب.

۱۲۱- ضربة حیدریه، ص ۸۱، ج ۳، طبع هند.

امام نیست. (۱۳)

هفتم: سابقاً تذکر دادیم که همه شیعه عقیده دارند که قرآن تحریف شده و تغییر یافته است، باستانی چهارکس که از تحریف انکار می کنند و آن هم برای اغراض. یکی از آنها جلوگیری طعن است؛ زیرا که دیدند ایشان جواب اعتراضها ندارند که دشمنان اسلام بر مسلمانان کنند. شما بکدام چیز دعوت می کنید در انحال که نزد شما آن چیز نیست؟ و اهل سنت بر ایشان طعن کنند از عدم وجود ثقل اکبر، حدیث ثقلین را چه شد؟ بعد از انکار شریعت اسلام چه طور ادعاء به اسلام می کنید؟

برای ایشان هیچ فرار گاه نیست مگر اینکه آن عقیده را ترک گویند که نزد تمام شیعه امامیه متفق علیه است. ما می گویم این هم بتظاهر است، زیرا که ایشان اصل عقیده را پنهان دارند و گرنه قدرتی ندارند که بر این عقیده یسوده که مذهب شیعه دارد ثبات داشته باشند و ایشان را می خواهند ازین عقیده خلاص یابند بتحریف معنی، زیرا که در معنای قرآن چنان تأویل می کنند که از روی عقل و نقل قابل قبول نیست. این سید جزائری بعد از ذکر اتفاق شیعه بر تحریف، اعتراف می کند: آری، درین خصوص مرتضی و صدوق و شیخ طبرسی خلاف گفته اند و داوری نموده که هر چه در میان دو کنار مصحف موجود است، قرآنست نازل شده و چیزی دیگر نیست و میانه آن تحریف و تبدیلی واقع نشده. ظاهر است که این بیان برای مصالح بسیار صدور یافته و یکی

از آنهاست جلوگیری طعن . بعد ازاں بقول خود بیان می کند که بر این مصالح بوده است ، بسیاری از اکابر در مؤلفات خود شان اخبار بسیاری روایت نموده اند که متضمن وقوع این امور در قرآنست و وا نموده اند که بعضی از آیات چنین بود ، بعدا چنان تغییر یافت . (۱۳۳)

تعللاً اینک مردم که در خصوص قرآن اظهار موافقت می کنند با اهل سنت و خود شان در کتابها روایات می آرند که صراحت بتحریف و تغییر می کند در قرآن . ما قبلاً شرح داده ایم که ابن بابویه قمی ملقب به صدوق ، یکی از چهار ، در یکی از کتابها "الاعتقادات" از تحریف انکار می کند و در کتاب دیگری ثابت می کند و همچنانست ابو علی الطبرسی بظاهر اعتقاد بعدم تحریف دارد و لیکن در تفسیر خود برآن احادیث و روایات اعتقاد می کند که حاکی از تحریف است .

و شیعه خود شان درباره تفسیر شیخ طوسی ملقب به شیخ الطائفه گفته اند : بر تأمل کننده مخفی نیست که او در کتاب "التبیان" ، باغالفان به تلمظ و مدارا رفتار می کند و این روش تاکید می کند که بنای این کتاب بر تقیه نهاده است چنانکه سید جلیل علی بن طاووس در کتاب خود "معاد السعود" ذکر کرده است . (۱۳۴)

۲۳ :- الانوار از سید نعمت الله انجوائی .

۲۴ :- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب از نوری طهرسی ،

هشتم : این چهار کس سابق الذکر در قول خود از متقدمین و ائمه معصومین استناد نکرده اند و همین جهت متأخرین این را قبول نمی کنند . و این است علماء و زعماء و کبار ایشان قولشان را درباره عدم تحریف و تغییر بشدت انکار می کنند . ملا خلیل القزوی شارح الصحيح الکافی (م - ۱۰۸۹هـ) تحت حدیث :

” أن للقرآن سبعة عشر ألف آیه“

(قرآن هفده هزار آیت دارد) می گوید : احادیث صحیح که دال بر حذف بیشتری از قرآن است . عدد آن بجدی رسیده است که انکار ممکن نیست . بعد ازین احادیث که ذکر شان گذشت ، قرآن موجود را منزل دانستن سهل نیست و بعد از اطلاع یافتن از اعمال ابی بکر و عمر و عثمان ، استدلال ایشان که قرآن بتوسط صحابه و مسلمین ضبط و حفظ شده ، استدلال ضعیف است . (۱۲۵)

مفسر شیعی انکاشی در مقدمه تفسیر خود می گوید : از تمام این اخبار و روایات که از طریق اهل بیت نقل شده ، ظاهر است که قرآنیکه میان ما موجود است ، تماماً آن نیست که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد ، بلکه آنست که خلاف وحی است و تحریف شده و تغییر یافته است و چیزهای بسیار از آن حذف شده است مثلاً اسم علی در اکثر موارد ، کلمه آل محمد بارها و اسماء المناقین در بعضی جا و چیزهای دیگر . و قرآن بآن ترتیب نیست که خواسته خدا بود . و قول ابراهیم همین است . (۱۲۶)

۱۲۵ - النضی ، شرح الکافی فی الاصول ، کتاب فضل القرآن ، ص ۷۵ ،

ج ۸ ، طبع نولکشور (هند) فارسی .

۱۲۶ - مقدمه تفسیر النضی ، ص ۱۴ .

و نیز می گوید : اعتقاد مشایخ ما مخصوصاً ثقة الاسلام محمد ابن یعقوب الکلینی طاب ثراه بر تحریف و نقصان قرآن اعتقاد داشت زیرا که او در کتاب خود "الکافی" در بن خصوص روایات آورده و در قدح آن تعرض نکرده و در اول کتاب بر معتبر بودن این روایات اشاره نموده است . همچنین است استاد او علی بن ابراهیم القمی که تفسیرش مملو از این بیانات است . و دران غلو نیز کرده و همچنانست شیخ احمد بن ابی طالب الطبرسی قدس سره در کتاب خود "الاحتجاج" بر طریق این دو رفته است . (۱۳۷)

مقدس اردبیلی عالم بزرگ شیعی گفت : عثمان (خایفه راشد) عبدالله بن مسعود را بقتل رساند . بعد ازان که قرآن را که او داشت بجز گرفت و علی آن قرائت را ناپسندید که زید بن ثابت بر حکم او ترتیب و تألیف نموده بود . بعضی گویند که عثمان مروان ابن حکم و زیاد بن سمره را که کاتبان وی بودند ، حکم داد که طبق خواسته خود از قرآن عبدالله نقل بردارند و حذف کنند هرچه می خواهند و باقی را بشویند . (۱۳۸)

و خاتمة المجتهدین ملا محمد باقر مجلسی در کتاب خود گفته : بتحقیق خدا نازل کرد در قرآن سورة النورین را . (۱۳۹) و این است متن آن :

۱۳۷- ایضاً ص ۱۴ .

۱۳۸- حدیقه انشیعه از اردبیلی ، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ طبع ایران (نارسی) .

۱۳۹- به ثبوت رسیده است که سورة النورین که خطیب از کتاب شیعی

'دبستان المذاهب' رو نویسی کرده ، فقط ملا محسن کشمیری

مؤلف این کتاب درج نکرده است بلکه علامه شیعی مجلسی نیز -

”بسم الله الرحمن الرحيم... یا ایها الذین آمنوا بالنورین
انزلناها علیکم آیاتی ویمحذرنکم عذاب یوم عظیم، نوران بعضها
من بعض وانا السميع العليم، الذین یؤمنون بعهد الله ورسوله
فی آیات لهم جنات النعیم والذین کفروا من بعد آمنوا بنقضهم
میثاقهم وما عاهدهم الرسول علیه یقذفون فی الجحیم. ظللوا انفسهم
وعصوا لوصی الرسول اوائلک یستقون من حمیم“.

(بسم الله الرحمن الرحيم... ای مردم که بانورین ایمان آورده
اید، ایشان آیاتی را بشما فرستادند تا ترسانند شما را از عذاب روز
عظیم. بعضی ها بعضی را نور می رسانند و من هستم شنونده
و آگاه. آنانکه از روی آیات با خدا و رسول ایفای عهد می کنند
برای شان هست باغهای پر نعمت. و آنانکه کفر کردند بعد از
آوردن ایمان و نقض عهد نمودند با رسول، انداخته می شوند
بجهنم. بر جانهای خود ستم کردند و از وصی رسول نافرمانی کردند.
آنان هستند که خواهند نوشید آب گرم از جهنم).

بعد از آن چندی از آیات را نقل کرد و گفت: این فجار حروفی

→ موافقت نموده و در کتاب خود ذکر کرده است. پس چه می
گوید لطف الله صافی که این کتاب را به شیعه منسوب نمی کنند؟
پس آیا تذکره الائمه، کتاب شیعی است یا کتاب سنی؟ و آیا
مجلسی از اعیان شیعه است یا خیر؟ پیگیری باین اندازه برای
چیست؟ علای شیعه مثل سید علی الحائری و غیره بیش از یک
مراتبه در شبه قاره پاکستان و هندوستان این سوره را چاپ
کرده اند.

از آیات قرآن را ساقط کردند و خواندند هر طور که می خواستند. (۱۳۰)

میرزا محمد باقر الموسوی نوشته : عثمان ، عبدالله بن مسعود را بقتل رساند تا از مصحف را بدست آوردند و از خواهش خود تغیر و تبدل کردند و قرآن صحیح محفوظ باقی نماند. (۱۳۱)

حاج کریم خان الکرمانی ملقب بمشرد انام در کتاب خود می گوید : امام المهدی ، بعد از ظهور ، قرآن را تلاوت خواهد کرد و مسلمانان خواهند گفت : بخدا این است قرآن حقیقی که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده و ایشان تحریف و تبدیل کردند. (۱۳۲)

مجتهد شیعی هندی سید دلدار علی ملقب بآیه الله فی العالمین می گوید : از روی احادیث که بی شک قابل اعتقاد می باشد ، تحریف در قرآن موجود واقع شده نه فقط از لحاظ کمی و بیشی حروف بلکه از لحاظ الفاظ و ترتیب آیات نیز. (۱۳۳)

عالم شیعه دیگر صراحت می کند : این قرآن را خلیفه سوم ترتیب داده ، لذا شیعه باین احتیاج ندارند. (۱۳۴)

عالم شیعه میرزا نوری طبرسی کتاب بزرگی مستغنی بعنوان "فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب" درین موضوع

۱۳۰- تذکرة الائمة از مجلسی نقل من تحفة الشیعة از پروفسر نور بخش التوکنی ، ص ۳۰۸ ، ج ۱ ، طبع لاهور .

۱۳۱- بحر انجواهر از موسوی ، ص ۳۹۷ ، طبع ایران .

۱۳۲- ارشاد العلوم ، ص ۱۲۱ ، ج ۲ ، طبع ایران (فارسی) .

۱۳۳- اقتصاد الانعام ، ص ۱۱ ، ج ۱ ، طبع ایران .

۱۳۴- ضربة حیدریه ، ص ۷۵ ، ج ۲ ، مطبع نشان مرتضوی (هند)

فارسی .

تألیف کرده و چندی از عبارات ازین کتاب درج کرده ایم . او جای دیگر گفته : کم شدن سورة غیر ممکن نیست ، مثلاً سورة العنق و سورة الخلع (۱۳۵) و سورة الولاية (۱۳۶)

ما قبل ازین عبارات متقدمین و متأخرین را درج نموده ایم و بتکرار آن فائده نیست . خلاصه کلام اینست که همه کس از متقدمین و متأخرین متفقند که از روی روایات ائمه معصومین قرآن تحریف شده و تغییر یافته و حذف شده است و بهین مناسبت محدث شیعه می گوید و قراءات متعدده را ذکر می کند که از تواتر وحی الهی مسلم است و تماماً توسط روح الامین نازل شده . از اخبار مشهور بلکه متواتر باصراحت باثبات رسیده که از لحاظ کلمه و ریشه و اعراب در قرآن تحریف واقع شده باوجودیکه اصحاب ما بر صحت آن متفق اند و تصدیق می کنند (۱۳۷)

۱۳۵- سید الخطیب در "خطوط العربیة" بیان کرده که شیعه اعتقاد دارند که سورة الولاية ، در قرآن بود ، که حالا ساقط شده . صافی در کتیبه خود "مع الخطیب" بشدت رد کرده و بدرستی گفته : در کلام او نگاه کنید این دروغ فاحش و افترای آشکار را : نه در فصل الخطاب نه در صفحه ۱۸ . و نه جای دیگر در کتاب از اول تا آخر ، ذکر این سوره جعلی منسوب به خدا موجود است . ما جواب می دهیم باسلوب او : ای صافی ، از خدا حیا نمیکنی ؟ فکر نمی کنی که بعضی از مردم می باشند که دروغ شما را بآلتاب افکنده اند . ای صافی ، بترس از خدا . از مرگ خطیب علم که نبرد . در اعل منت صاحب استعدادی می باشند که عیوب و دروغهای شما را آشکار کنند و این است طبری که قائل است به نقصان سورة الولاية از قرآن .

۱۳۶- فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب ، ص ۳۳ ، طبع ایران .

۱۳۷- الانوار الثمائیة فی بیان معرفة النشأة الانسانیة از سید الجزائری .

این حقیقت است که سخن مخفی می گویند تا در فهم نیابد و لیکن ایدان بصدای دهل و بیانک بلند می گویند . آیا بعد ازین ممکن است که کسی بگوید شیعه ها اعتقاد دارند که در قرآن موجود هیچ نقصان و زیادت نشده است .

چه عذر می آرید اگر کسی می گوید که روایاتی که آورده اند ، ضعیف است و در تعداد قلیل است . و این چنین روایات نزد اهل سنت نیز موجود است .

آیا این مسأله بعض روایاتست یا مسأله اعتقاد و ایمانست . اگر مسأله بعضی روایاتست چرا از ائمه شیعه و اکابر آن تصریحی درباره تحریف و نقصان قرآن نیست ؟ و چرا رد کردند قول او را که قائل است بعدم تحریف اگرچه اعتقاد او از روی تقیه و نفاق و فریب مسلمانانست و این روایات نه ضعیف است و نه در تعداد کمتر است بل نزد شیعه بتواتر رسیده است و عده آن بروایی بالغ به دو هزار است و غالب آن در صحاح اربعه موجود است .

عقیده اهل سنت درباره قرآن

و اینکه می گویند این چنین روایات نزد اهل سنت نیز موجود است ، قول ساختگی ایشانست . حق این است که هیچ روایت صحیح در کتابهای معتمد اهل سنت نیست که دلالت کند قرآنیکه رسول خدا ﷺ وقت مرگ پیش مردم گذاشت ، نقصان و زیادت داشت بلکه اکابر مسلمانان تصریح نموده اند کسیکه این چنین عقیده

دارد ، از ملت استوار و روشن خارج می شود، چنانکه ایشان آشکار کردند که شیعه قائل باین قول خبیث می باشند .

اینک امام ابن حزم الظاهری ، در کتاب بزرگ خویش "الفصل فی الملل والنحل" می گوید : علای قدیم و جدید امامیه می گویند که قرآن تبدیل شده . چیزیکه دران نبود ، اضافه کردند و بسیاری ازان را کم کردند و تغییر دادند. باز می گوید : این قول که قرآنیکه در دو لوح بود ، تبدیل شده است ، کفر صریح است و تکذیب رسول خداست . (۱۳۸)

او نیز در رد ابن قول گفته : اگر کسی امروز کوشش کند که در شعر نابغه یا شعر زهیر کلمه ای بیفزاید یا کم کند ، هرگز نتواند ، زیرا که خود را رسوا خواهد کرد و خلاف نسخه های مستند خواهد رفت . این تبدیلی چه طور ممکن است در قرآن که نسخه های آن تا حدود اندلس ، بلاد بربر ، سودان تا هند و کابل و خراسان و ترکیه و صقلیه تا هند انتشار شده - پس ییغردی روافض ظاهر است . او قبل ازین نوشته : چون عمر وفات کرد ، نزد مسلمانان مصر و عراق و شام و یمن لا اقل هزار قرآن بوده باشد . چون عثمان خلیفه شد و فتوح بیشتر دست داد، در تعداد آن اضافه شد . اگر کسی برای شمار کردن قرآنهای سعی می کرد کامیاب نمی شد . (۱۳۹)

۱۳۸- الفصل من الملل والنحل ، از امام ابن حزم الظاهری ، ص ۱۸۲ ، ج ۴ ، طبع بغداد .

۱۳۹- ایضاً ص ۸۰ ، ج ۲ ، طبع بغداد .

او همین است که در کتاب خود بعنوان 'الاحکام' گفت :
چون از براهین و معجزات آشکار شد که قرآن عهد خداوندیست
بر ما . ما بر آن ایمان داریم و احکام آن را بجا می آوریم . در نقل آن
کمال صحت را نگهداشته ایم و هیچ جای شک نیست که قرآن همین
است که در صحیفه مسطور است و در آفاقها مشهور است واجب
الانقیاد و این قرآن اصلی است که بآن رجوع می کنیم و قرآنست
که در آن این آیت موجود است :

”ما فرطنا فی الکتاب من شیء“ .

(تفسیر نکردیم در کتاب از چیزی) . (۱۴۰)

اصولی شافعی معروف گفته : باب اول در کتاب یعنی قرآن
این است که در دو کنار مصحف بتواتر بما منتقل شده است . (۱۴۱)
شارح بر آن افزوده : سنت تواتر نقل قرآن را ازین جهت
باختصار نوشته تا برای تمام ، ما سواى قرآن ، وسیله احتراز فراهم
سازد ، زیرا که که سایر کتب آسمانی و احادیث قدسیه نبویه
و منسوخ التلاوت ، هیچ یک از آنها در میان دو کنار مصاحف
نقل نشده است ، زیرا که اسم قرآن در ذهن جمهور مردم و حتی
بچه ها معهود و معلوم است . (۱۴۲)

اصولی حنفی گفت : کتاب قرآنست که بر رسول خدا ﷺ لازم

۱۴۰- الاحکام فی اصول الاحکام ، از حافظ ابن حزم الاندلسی الظاهری ،
ص ۹۵ ، ج ۱ ، طبع مصر .

۱۴۱- التوضیح فی الاصول ، ص ۲۶ ، ج ۱ ، طبع مصر .

۱۴۲- التلویح ، ص ۲۷ ، ج ۱ ، طبع مصر .

شده و در جزوها قلمبند شده و بی شک و شبه بتواتر از نبی نقل
بنقل شده است. (۱۴۳)

آمدی گفته: حقیقت کتاب اینست که هرچه در دو کنار
جزوهای منتقل شده است، بنقل متواتر شده است. (۱۴۴)

سیوطی بعد از نقل اقوال ائمه در جمع و ترتیب قرآن باوقاف
گفته: قاضی ابوبکر در "الانتصار" گفته: ما عقیده داریم که جمله
قرآن که خدا نازل کرده و برای تسوید او حکم داده، چیزی
از آن منسوخ نشد و بعد از نزول چیزی از آن مرفوع تلاوت نشده،
همین قرآنست که درین دو کنار موجود است بصورت مصحف
عثمان و چیزی از آن نقصان نشده و نه بآن زیاده شده است. و بغوی
در "شرح السنة" گفته: صحابه قرآن را در دو کنار کتاب جمع
کردند که خدا بر رسول ﷺ نازل کرد بدون آن که چیزی
از آن نقصان کنند یا بآن اضافه کنند. (۱۴۵)

خازن در مقدمه تفسیر خود گفته: این بدلیل باثبات رسیده
است که بتحقیق صحابه قرآن را جمع آوری کردند میان دو کنار
کتاب، چنانکه خدای بزرگ و برتر نازل کرده بدون اینکه چیزی
بآن اضافه شده یا چیزی از آن کم شده و قلمبند کردند چنانکه از
رسول خدا ﷺ خدا شنیدند بدون اینکه چیزی را تقدیم و تأخیر
کنند یا ترتیب دهند بر طریقی که از رسول خدا ﷺ نگرفته بودند.

۱۴۳- المنار فی الاصول، ص ۹، طبع هند.

۱۴۴- الاحکام از آمدی، ص ۲۲۸، ج ۱، طبع مصر.

۱۴۵- الاتقان از سیوطی، ص ۶۳، ج ۱، طبع حجازی قاهره ۱۳۶۸ هـ.

بی شک قرآن در لوح محفوظ نوشته شده است بطریقی که اکنون در قرآنهاى ما موجود است. (۱۴۶)

القاضی در "شفاء" گفته : بدانید هر که از قرآن چیزی را کم کرد یا تصحیف کرد بخشی از آن یا جزوی از آن ، یا انکار کرد از آیتی یا از حکمی یا خبری که در آن بصراحت گفته شده است ، یا ثابت کرد آنچه نفی کرده است ، یا دانسته نفی کرد آنچه که در آن ثابت کرده شده است ، یا از چیزی شکی آورد که در آن درج است ، او از روی اجماع علماء کافر می گردد . خدای متعال فرموده :

"لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ" .

(این کتابیست بزرگ که در نمی آید باطل بآن از پس و پیش ، نازل کرده است آن را خدای دانا و ستوده .) (۱۴۷)

بخاری در صحیح خود بابی آورده بعنوان :

"باب من قال لم يترك النبي الا ما بين الدفتين" .

(باب درباره آنکه گفت : نبی ﷺ چیزی را ترک نکرد مگر آنکه در کنار کتاب محفوظ است) . تحت این باب این حدیث را درج نموده : ابن عباس در جواب شخصی گفت که سؤال کرده بود . آیا نبی ﷺ چیزی را ترک کردند ؟ گفت : سوای آنکه در دو

۱۴۶- تفسیر الخازن ، ص ۷ و ۸ ، المقدمة ، ج ۱ ، مطبعة الاستقامة ، قاهره ۱۹۵۰ م .

۱۴۷- الشفاء از فاضل عیاض .

کنار کتاب محفوظ است . و همین طور محمد بن علی بن ابی طالب
المعروف بابن حنبله گفته . (۱۴۸)

حالا ملاحظه فرمائید که بخاری ما چه روایت کرده و بخاری
ایشان چه روایت کرده و این است که ائمه اهل سنت گفته اند
و آنست که ائمه ایشان گفته اند .

اینجاست نصوص دیگر در این موضوع . امام زرکشی در
کتاب خود "البرهان" بعد از ذکر قول القاضی در "الانتصار" می
گوید : این است دلیل صحت نقل قرآن و حفظ و صیانت از تغییر
و رفع طعن روافض درباره کمی و بیشی در آن که خدا گفته :

"إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون وإنا علينا جمعه وقرآنه".

(ما این ذکر را فرستاده ایم و خود ما محافظ آن می باشیم، و بر عهده
ماست جمع آوردن و خواندن آن) . تمام است برین اتفاق دارد که
مراد ازین حفاظت این است که مردم مکلف شده اند که بران عمل
کنند و از وقوع غلط و آمیزشی نگهداری کنند و همین جهت
نقل قرآن بصحت و نگهداری نمودن بر امت قطعاً واجب است. (۱۴۹)

مفسران اهل سنت تحت آیت "وإنا له لحافظون" بیان کرده
اند که قرآن از هر نوع تغییر و تحریف محفوظ است و همه کس
الا شاذ برآن متفق اند . مثلاً خازن در تفسیر خود می گوید :
ذکر بیکه بر محمد نازل کردیم ما خود نگهدارنده آن می باشیم

۱۴۸- صحیح البخاری ، کتاب فضائل القرآن .

۱۴۹- البرهان فی علوم القرآن ، ص ۱۲۷ ، ج ۲ ، طبع روسی ۱۹۵۷ م .

یعنی آن را از کمی و بیشی و تبدیلی و تحریفی محفوظ می داریم و قرآن عظیم ازین تمام چیز محفوظ است . از جن و انس هیچ کس نتواند که حرفی یا کلمه ای بآن اضافه کند یا از آن چیزی کم کند و این مختص بقرآن عظیم است ، بر خلاف تمام دیگر کتب نازل شده که در آن کمی و بیشی و تغییر و تحریف واقع شده . چون خدای بزرگ و برتر حفظ این کتاب را بعهدہ خود گرفت تا ابد مصئون و مامون مانده از هر کمی و بیشی . (۱۰۰)

نسفی تحت تفسیر ابن آیت گفته : تاکید اکید شد که قرآن ثابت و سالم نازل شد و آن از شیاطین محفوظ است و خدا نگهدارنده آنست از کمی و بیشی و تحریف و تبدیل ، بر خلاف کتب سابقه ، زیرا که حفظ آنها را بعهدہ خود نگرفت . علماء و روحانیون آنها را حفظ کردند . و از روی دروغ و تجاوز تحریف واقع شد لیکن حفاظت قرآن را باغیار نگذاشتند . (۱۰۱)

امام ابن کثیر گفت : باز خدای متعال قرار داده که اوست که ذکر یعنی قرآن را بر او نازل کرد و او خود نگهدارنده آنست از تغییر و تبدیل . (۱۰۲)

فخر رازی گفت : ما این ذکر را از تحریف و کمی و بیشی نگه خواهیم داشت و خدا در وصف قرآن گفته : باطل از پس و بیش در آن راه نمی یابد و نیز گفتند :

۱۰۰ - تفسیر الخازن ، ص ۸۹ ، ج ۳ .

۱۰۱ - تفسیر المدارک از نسفی ، ص ۱۸۹ ، هامش الخازن ، ج ۳ .

۱۰۲ - تفسیر ابن کثیر ، ص ۵۳۷ ، ج ۲ ، طبع قاهره .

”لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا“.

(اگر این کتاب از غیر خدا می بود اختلافهای بسیار در آن می یافتید) ایراد گرفته اند که باوجود وعده خداوندی چرا صحابه برای جمع قرآن در جزوه ها اشتغال داشتند حالانکه تحت حفظ خداوندی هیچ ترس تلف نبود . جواب این است که این جمع کردن آنان یکی از اسباب حفاظت آمنت . چون او حفظ کرد، لذا ایشان به پنجه خود گرفتند . . . اگر کسی برای تغییر حرف و نقطه آن حیلہ کرد ، مردم می گفتند که دروغ گفته . اگر شیخ مہیبی در خواندن قرآن غلط کند یا در حرفی از کتاب الله خطا کند ، بچه ها خوانند گفت : ”ای شیخ غلط کرده ای و درست این طور است“ و مقصود از قول خداوندی ”انا له يحافظون“ همین است . بدانید برای هیچ کتابی از کتب این چنین حفاظت نکرده شده است . در هر کتاب تحریف و تصحیف و تغییر واقع شده اما در بعضی زیاد و در بعضی کمتر ، ولی این کتاب از هر نوع تحریف محفوظ ماند . با همه تلاشهای که مایحان و یهودیان و مسیحیان برای فساد و ابطال آن کردند ، محافظت این کتاب از معجزات بزرگ است . (۱۵۳)

کتاب شیعه برای اثبات تحریف

این بود عقیده اہل السنۃ و این بود اقوال علماء و اکابر شان ولی برعکس آن اہل التشیع بر آوردن احادیث و روایات از ائمہ معصومین خود اکتفا نکردند بلکه در هر عہد کتابهای مستقلی تحت

عنوان "تغییر و تحریف در قرآن" ساخته اند و بکآن خود تنها عقیده خبیثه را نقل کرده اند و بدلائل و براهین باثبات رسانیده اند

یکی از شیوخ شیعه معتمد احمد بن محمد بن خالد البرقی ، "کتاب التحریف" را تصنیف کرده چنانکه صاحب رجال طوسی در کتاب خود "الفهرست" و نجاشی در کتابهای خود ذکر آن آورده

پدرش محمد بن خالد البرقی "کتاب التنزیل والتغییر" را تألیف نموده چنانکه نجاشی ذکر کرده .

و شیخ ثقه علی بن الحسن بن فضال که از روی قولشان هرگز در بیان حدیث لغزشی نخورده و او درین خصوص منفرد است ، کتاب بعنوان "کتاب التنزیل من القرآن والتحریف" تألیف نموده .

محمد بن الحسن الصیرفی "کتاب التحریف والتبذیل" را تصنیف کرد ، چنانکه طوسی در فهرست ذکر آورده .

احمد بن محمد بن میار استاذ مفسر شیعی معروف باین الماهیار "کتاب القراءات" را نوشته چنانکه در فهرست و رجال نجاشی مذکور است .

حسن بن سلیمان حلی ، "کتاب التنزیل والتحریف" ، را تألیف نمود .

مفسر شیعی محمد بن علی بن مروان الماهیار معروف باین الحجام کتابی دارد بعنوان "قراءة امیر المؤمنین و قراءة اهل البيت" .

ابو طاهر عبدالواحد بن عمر القمی کتاب "قراءات امیر المؤمنین"

را تألیف نموده و این شهر آشوب آن را در "معالم العلماء" ذکر نموده .

علی بن طاووس (شیخ جلیل نزد ایشان) در کتاب خود "سعد السعود" کتابهای دیگر را درین موضوع ذکر کرده . بعضی از آنها ازین قرار است : "کتاب تفسیر القرآن وتأویله و تزییله" و "قراءة الرسول و اهل البيت و کتاب "الرد علی اهل التبذیل" و "کتاب السباری" . (۱۴۴)

چنانکه متقدمین درین موضوع تألیف کرده اند ، همین طور متأخرین کتابها تألیف نموده اند . و ازینهاست کتاب معروف "فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب" از میرزا حسین بن تقی النوری طبرسی (م - ۱۳۲۰ هـ) و درین کتاب بحث مفصلی آمده در اثبات تحریف قرآن و بعضی از شیعه که نظریه اش را ناپسندیدند و اظهار رنجش کردند ، بر این کتاب رد نوشتند . این طبرسی بعداً در جواب کتاب دیگر بعنوان "الرد بعض الشبهات عن فصل الخطاب" نوشت . (۱۴۵)

۱۵۴ - منقول از کتاب "فصل الخطاب فی اثبات کتاب رب الارباب" ، ص ۲۹ .

۱۵۵ - آیا بعد ازین کسی را یارای گفتن است که نوری طبرسی در این کتاب از تحریف حرف نزده . بل بعضی آن باثبات رسانده که در قرآن تحریف و تبدیل نشده . کیست که صافی او را می خواهد ازین کلام فریب دهد ؟ آیا گمان می کنند که کسی دیگر "فصل الخطاب" ندارد ؟ یا می خواهد بجرأت دروغ گوید تا شنوندگان گمان کنند که ابن راست است - ای صافی ، ممکن نیست آنچه شما می خواهید آن بوجود آید . در میان مردم کسانی ←

در شبه فاره پاکستان و بهارت شیعه در اثبات این عقیده باطل کتابها تألیف نمودند . یکی از علمای شیعه میرزا احمد دهلوی کتابی بعنوان "تصحیف کاتبین و نقص آیات کتاب مبین" نوشت و یکی کتاب دیگر است "غریت حیدرید" بنام از سید محمد مجتهد لکهنوی و همین نوع کتابهای دیگر است که در زبانهای فارسی و عربی و اردو تألیف شده است .

نیز اکثری از مؤلفین شیعه در کتابهای خود ابواب بسته اند برای بیان این عقیده که همه بآن اتفاق دارند . ازین میان می باشد استاد کفنی علی بن ابراهیم التیمی و دوم محدث اکبر محمد بن یعقوب النکدینی و سید محمد الکاکلی در کتاب حدیث "روح البانی" بای آورده بعنوان "أنه لم یجمع القرآن که إلا الزائفة" . و شیخ الصغار در کتاب خود "البصائر" بای آورده بعنوان "فی الائمة أن عندهم جمیع القرآن الذی انزل علی رسول الله" و سعد بن عبد الله در کتاب خود "نایخ القرآن و منسوخه" بای آورده بعنوان "باب المنحرف فی الآیات" .

همچ کتابی از کتابهای ایشان در حدیث و تفسیر و عقاید و فقه و اصول خالی از نکوهش قرآن عظیم نیست . ما از اهل تشیع آن کسان را که ازین اعتقاد انکار می کنند ، دعوت می کنیم و می پرسیم : ما دام که شما ادعای می کنید که از کتاب

می باشند که دروغ و غیوب شما را آشکار کنند . مادامیکه شما دروغ می گوئید بشنویید . باصدای درشت می گوئیم که هرگز ممکن نمی دود که شما حقایق را برگردانید و سلیم العقل را گول زنید . این کتاب نوری تاریخی دستاویز است مهمی که شامل عقاید شیعی از اول تا آخر یعنی که ایشان براین قرآن ایمان ندارند که در دو کنار جزوه موجود است . ما چندی از عبارات را در بحث آورده ایم و باقی را گذاشته ایم و میان آنها رسواتر آنست که ما شرح داده ایم .

خدا چیزی نه کاسته شده، نه زیاد شده، است، پس اگر کسی این عقیده دارد، درباره او چه نظری دارید؟ آیا او را تکفیر می کنید؟ کسیکه واجب تکفیر شد، آیا شما فتوی می دهید که او از ملت محکم و روشن خارج شده؟ ائمه اهل سنت و علماء و شیوخ آنان همچنین فتوی می دهند. پس ما می بینیم که تا بچه اندازه شما تقیه می کنید و مسلمانان را فریب می دهید.

در اینجا هیچ شکی نیست چنانکه ما باثبات رساندیم در بحث خویل که شیعه بدون استثناء، در همه عمده های اسلامی، این اعتقاد داشته اند و تبحالی این عقیده دارند و انکار ایشان مبتنی بر صدق و راستی نیست بلکه فرار از اعتراضات مسلمانان و طعن کنندگان است یا ترمس است از کشف راز نهفته و رسوایی امر مخفی. (۱۰۶) وگرنه حق جلوه نما شده و حقیقت منکشف شده است. خدائست توفیق دهنده و رب جهانیان را سپاس گزاریم.

۱۰۷- وگرنه سید قطب الله صافی چرا میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی را ستایش می کند که به دلیری بعهده خود گرفته است که از شیعه این تهمت را رفع کند که ایشان بر تحریف قرآن عقیده ندارند. ما این چنین تضاد را در کلام ندیده ایم که صافی یک مرتبه این اعتراض را رفع می کند و بعد رد می کند و در متن بحث آن شخص را ستایش می کند که این عقیده فاسد دارد. و فقط عقیده ندارد بلکه بدعت می رساند با دلایل درست و صریح و سرشکن نزد شیعه و درین موضوع کتابی ضخیم و کامل و شامل همه مهمات این مبحث می نویسد. آخر مدح و ستایش برای علمای بزرگ متقدمین که قائل به تحریف قرآن هستند، برای چیست؟ و احترام و اکرام شان برای چه؟ مقرر است هر که از اساس دین انکار می کند، شایان تعظیم نیست، زیرا که منکر از ضروریات دین ذلیل و کوچک و حقیر باشد نزد اجماع مسلمانان نه که برعکس آن.

باب سوم

شیعه و دروغ

شیعه مجسم کلمه دروغ است . شیعه و دروغ دو کلمه مترادف است لازم و ملزوم - بنای این مذهب بر دروغ نهاده شد و آغاز آن از دروغ شده است .

چون شیعه مولود دروغ اند ، لذا آن را رنگ تقدس و تعظیم اعطا می کنند و اسم آن را تغییر داده کلمه تقیه برایش بکار می برند و مراد شان این است که هرچه در باطن شان است بخلاف او اظهار کنند و هرچه مخفی دارند ، برضد آن اعلان کنند و تمسک باین عقیده اساس دین و اصل اصول شان می باشد ، حتی آن را به یکی از ائمه معصومین (نزد شان) نسبت دادند ، چنانکه بخاری شان محمد بن یعقوب الکافینی روایت می کند : تقیه دین من است و دین آبای من است و آنکس که تقیه ندارد ، ایمان ندارد . این قول ابو جعفر است ، امام پنجم نزد زعم ایشان .^(۱)

۱- الکافی فی الاصول ، باب التقیه ، ص ۲۱۹ ، ج ۲ ، طبع ایران ، ص ۴۸۴ ، ج ۱ ، طبع هند .

کافی نیز از ابی عمر الاعجمی روایت می کند که ابو عبدالله
 بمن گفت : یا ابا عمر ، نه دهم دین در تقیه است و کسیکه تقیه
 ندارد ، دین ندارد .^(۲)

کافی بیشتر ازین روایات در 'صحیح' خود درج کرده .
 ابی بصیر گفت : ابو عبدالله فرموده : "تقیه از دین خداوندیست."
 گفتم : از دین خداوندی ؟ گفت : بلی ، بخدا از دین خداوندی .^(۳)

این است دینشان که بر آن استوار هستند و این است عقیده
 شان که بر آن اعتقاد دارند و مقصود شان کتمان حق و اظهار
 باطل است و برای آن این حدیث را جعل کرده اند . از سلیمان
 ابن خالد روایت می کند که ابو عبدالله باو گفت : ای سلیمان ! شما
 بردینی هستید که پوشیده داشتن آن افضل است - کسیکه آن را
 اعلاّن کرد خدا او را ذلیل کرد.^(۴) در مقابل این قول خداوندی
 را ملاحظه کنید :

"يا ايها الرسول . بلغ ما انزل اليك من ربك وإن لم تفعل
 فما بلغت رسالته".^(۵)

(ای رسول پرستیده برسان آنچه نازل شده بتو از پروردگار تو و اگر
 این نکردی ، پس تو نه رساندی رسالت خود را) .

۲- ایضاً ص ۲۱۷ ، ج ۲ ، طبع ایران ، ص ۴۸۲ ، ج ۱ ، طبع هند .

۳- ایضاً ص ۲۱۷ ، ج ۲ ، طبع ایران . ص ۴۸۳ ، ج ۱ ، طبع هند .

۴- ایضاً ص ۲۲۲ ، ج ۲ ، طبع ایران ، ص ۴۸۵ ، ج ۱ ، طبع هند .

۵- سورة المائدة : آية ۶۷ .

و خدا فرمود :

فأصدع بما تؤمر وأعرض عن المشركين^(۶) .

(پس آشکار کن بآنچه مأمور شده ای و رو گردان از مشرکان) .

و رسول خدا در حجة الوداع دین خود را اعلان کرده و سخن خود را اظهار نموده گفت :

”الا هل بلغت ؟ قالوا . نعم . قال . اللهم اشبهده . فليسمع الشاهد الغائب . فرب مبلغ أوعى من سامع“^(۷)

(آیا پیام خداوندی را بشما رساندم ؟ گفتند : آری . گفت : ای خدا . گواه باش شاهد غائب را می رساند . بسیاری از آنان که پیام رسانده شدند از شنوندگان بیشتر نگاه دارنده می باشند .

رسول خدا ﷺ گفت :

نضر الله امرأ سمع منا شيئاً فبلغه كما سمعه . فرب مبلغ أوعى له من سامع^(۸)

رسول خدا گفت : خدا او را خرم و شاد کند که شخصی از ما چیزی شنید و بدیگری رساند . بسیاری از آنان که پیام رسانده شدند ، از شنوندگان بیشتر نگاهدارنده می باشند .

۶- سورة العنكبوت : آية ۹۴ .

۷- متفق عليه .

۸- رواه الترمذی .

و نیز فرموده :

”بلغو عنی ولو آية“^(۱).

(از من ابلاغ کنید گر آیتی هم باشد) .

خدای پاک و بزرگ انبیاء و رسل را درین خصوص ستایش
نموده است :

الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله.^(۲)

(آنانکه می رسانند رسالتهای خدا را و می ترسند او را و نمی ترسند
از کسی مگر خدا را .

در مدح اصحاب رسول خدا ﷺ نیز فرموده :

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی
نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبديلا ، لیجزی الله الصادقین بصدقهم
ويعذب الله المنافقین ان شاء او يتوب علیهم ، ان الله کان
غفورا رحیما.^(۳)

(از مؤمنان مردانی می باشند که راست گردانیدند آنچه را
پیمان بستند با خدا بر آن . پس ازیشان کسی است که عمرش تمام
شد و ازیشان کسی است که انتظار می کند . ولی در عهدشان
چیزی را تغییر ندادند تا پاداش دهد خدا راستان را برآستی ایشان

۹- رواه البخاری .

۱۰- سورة الاحزاب : آية ۲۹ .

۱۱- سورة الاحزاب : آیت ۲۳ ، ۲۴ .

و عقوبت کند منافقان را با پذیرد توبه از ایشان . بی شک خدا آمرزنده و مهربانست .

و فرموده :

”ولا يخافون لومة لائم“ .^(۱۲)

(نمی ترسند از سرزنش سرزنش کننده) .

و منافقان را بر دروغ شان نکوهش کرد :

”إذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله ، والله يعلم انك

لرسوله ، والله يشهد إن المنافقين لكاذبون“ .^(۱۳)

(چون منافقان آمدند سوی تو و گویند : گواهی می دهیم : تویی رسول خدا ﷺ و خدا می داند که تو فرستاده او هستی و خدا گواهی می دهد که منافقان دروغ گویند) .

و اوصافشان را بیان نمود :

وإذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا

إنا معكم ، إنما نحن مستهزؤن .^(۱۴)

(چون ملاقات می کنند با مؤمنان ، می گویند ، ایمان آوردیم و هرگاه خلوت می کنند با شیطانهایشان ، گویند . باشما هستیم . و ما محض استهزا کنندگان می باشیم) .

۱۲- سورة المائدة : آية ۵۴ .

۱۳- سورة المنافقون : آية ۱ .

۱۴- سورة البقرة ، آيت ۱۴ .

بعداً جزای اعمال شان را نیز صراحت نمود :

”إِنَّ الْمُنَاقِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَوْ تَجِدُوهُمْ نَصِيرًا“ . (۱۵)

(بتحقیق منافقان در طبقه زیر ترین هستند از آتش و هرگز نمی یابی یابوری برایشان) .

رسول خدا ﷺ از دروغ گفتن نهی کرد و نکوهش نمود و حکم داد به راست گفتن و ستایش کرده ، چنانکه بخاری و مسلم روایت کرده :

عليكم بالصدق . فان الصدق يهدي إلى البروان البر يهدي إلى الجنة وما يزال الرجل يصدق ويتحرى الصدق حتى يكتب عند الله صديقاً وإياكم والكذب فان الكذب يهدي إلى الفجور وان الفجور يهدي إلى النار وما يزال الرجل يكذب ويتحرى الكذب حتى يكتب عند الله كذاباً . (۱۶)

(راست گفتن بر شما لازم است زیرا که راستی به نیکی رهنمون است و نیکی می برد به هشت و چون شخصی راست می گوید و راستی را شعار زندگی خود سازد ، خدا او را صديق می شمارد . باحذر باشید از دروغ . دروغ به فجور راهمون است و فجور می برد به جهم . شخصیکه دروغ می گوید و دروغ را شعار زندگی خود سازد ، خدا او را دروغ گو می شمارد) .

۱۵- سورة النساء ، آية ۴۵ .

۱۶- رواه البخاری و مسلم .

سفيان بن عبدالله الثقفی گفت :

سمعت رسول الله ﷺ يقول : كبرت خيانه ان تحدث اخاك حديثا هو لك به مصدق وانت به كاذب . (۱۷)

(من رسول خدا ﷺ را شنیدم که گفت : این خیانت بزرگیست که اگر توبه برادرت سخنی بگویی . او ترا راست گو می داند ولی توبه او دروغ می گویی .

تقیه دین و شریعت

اینک مسلمانان که از روی امر خداوندی و وصیت رسول خدا ﷺ اعتقاد دارند و اینک شیعه که در معتقدات اساسی ایشان وارد شده است .

و این است صدوق ایشان و شیخ محدث احمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی در رساله معروف خود "الاعتقادات" می گوید : "تقیه واجب است . هر که ترک کرد گویا نماز را ترک کرد . تقیه واجب است و ترک گفتن جائز نیست تا هنگام خروج القائم . هر آنکه پیش از خروج او را ترک گفت ، او از دین خدا و دین امامیه خارج شد و او با خدا و رسول و ائمه مخالفت کرد . از صادق درباره قول خداوندی :

"إن اکرمکم عند الله اتقکم" .

پرسیدند ، گفت : اتقکم یعنی بیشتر عمل می کند بر تقیه . (۱۸)

چه طور ممکن است که این عقیده نزد ایشان از معتقدات اسلامی نباشد ، زیرا که آن را با جعل به رسول خدا ﷺ منسوب کرده اند که او گفت : مومن که تقیه ندارد مثل جسم است که سر ندارد . (۱۹)

ایشان از امام معصوم اول (بنظر شان) علی بن ابی طالب روایت کرده اند که گفت : تقیه بهترین اعمال مومن است - او خود را و برادران خود را از فاجران محفوظ دارد . (۲۰)

امام سوم حسین بن علی گفت : اگر تقیه نبود ، دوست ما از دشمن متمیز نشدی گویا دروغ معیار شناساندن شیعه است . (۲۱)

امام چهارم علی بن حسین گفت : خدا تمام گناههای مومن را خواهد بخشید در دنیا و آخرت و او را پاک خواهد کرد مگر دو گناه را : یکی تقیه و دیگری ترک حقوق برادران . (۲۲)

امام پنجم محمد بن علی بن حسین معروف بیاقر گفته : برای من از تقیه چیز بهتر نیست که خنکی چشم دهد . بی شک تقیه سپر مومن است . (۲۳)

۱۸- الاعتقادات ، فصل التقية ، طبع ایران ، ۱۳۸۴ م .

۱۹- تفسیر العسکری ، ص ۱۶۲ ، طبع جعفری الهند .

۲۰- ایضاً .

۲۱- ایضاً .

۲۲- ایضاً ص ۱۶۴ .

۲۳- الکافی فی الأصول ، باب التقية ، ص ۲۲ ، ج ۲ ، طبع ایران .

و گفت: بظاهر با ایشان مخالفت دارید و بباطن مخالفت کنید. (۲۴)

۲۴- نمی دانم لطف الله صافی چه طور اعتراض می کند بر این عبارتیکه سید محب الدین الخطیب در رساله خود باصمیمت نوشته است :
از مواع اول که در میان تقرب صمیمی ما و ایشان حائل است ،
تقیه است این عقیده دینی شان است . بظاهر می کنند آنچه را که
خلافت مخفی دارند و این طور بعضی از ساده دلان ما فریب می
خورند از تظاهر تفاهم و تقارب که ایشان نشان می دهند ولی
ایشان هر چه گویند نه در دل دارند ، نه آرزو می کنند و نه آن را
بعمل می آرند . (الخطوط العریضه ، ص ۸ ، ۹ ، طبع ۶) .
آیا میان این قول خطیب و روایت صحیح الکافی از امام شان ،
تفاوتی است ؟ او از قول خود چه مفهوم دارد . آیا آن کس خود را
هدف تشجیک مردم نمی سازد که می گوید که شیعه هر چه از
روی تقیه می گویند در عقاید خود از روی اقرار و اعتراف قبول
نمی کنند ، زیرا که در باطن مخفی دارند خلاف آن که ظاهر می کنند
(مع الخطیب للنصافی ، ص ۲۶ ، طبع اول) . بعد از آن که مردم از
اقوال ائمه شیعه آشنا شدند کیست که اضحاکه مردم بشود .
آیا عافی خیال می کند که در دنیا سوای ایشان هیچ عالم نیست
که از رازها و نهان کاریهای ایشان آگاه باشد یا صافی گمان می کند
که تمام مردم ، مثل شیخ مصری غافل اند که او می تواند شیعه
را فریب دهد . صافی دوباره او می گوید که او از خطیب دانا تر
است . ای صافی . این ضروری نیست که شخصیکه به مراتب
و مناصب ناآشنا ، عالم و دانا هم باشد . بسیاری از علماء
بوده اند که مال و متاع دنیا نداشتند ولی حق گفتند و باطل را
ابلاغ نکردند . و پیری دلیل بصیرت و قیادت نیست .
و این قول صافی که تقیه نزد سنیان نیز جائز است ، اقترای
باطل و بهتان بزرگ است . اهل السنة تقیه شیعی را هرگز جائز
نمی دانند برای هیچ مسلمانی نه از خود شان و نه غیر شان . پناه
بخدا که ظاهر شان ضد باطن گردد و قولشان غیر اعتقادشان
شود و ایشان از زبانه های قدیم برای صدق و امانت و وفا
معروف می باشند و چنانکه شیعه ها دین خود را ازین تضایل ←

←

یگانه دارند و ائمه ایشان این را اعتراف نموده اند و در کتابهای خود بیان کرده اند . چنانکه کلینی از عبدالله بن یغفور روایت می کند که من به ابو عبدالله گفتم : من با مردم مصاحبت دارم و تعجب می کنم از مردم که شمارا دوست ندارند و فلان و فلان را دوست دارند که صاحب صدق و امانت و وفا می باشند ! مردم که شمارا دوست دارند ، صدق و امانت و وفا ندارند . ابو عبدالله شانه ها را راست کرد و بمن نگاه کرد گویا خشمناک است و گفت : او دین ندارد که قائل است بولایت که از خدا نیست ، (الکافی فی الاصول ، ص ۲۳۷ ، ج ۱ ، طبع هند) . ای صافی . بین که سابقاً نیز گفته شده است که افضل آنست که برآن دشمن نیز گواهی دهد .

اهل سنت مردمانی اند که احمد بن حنبل را گرامی دارند که برای حق صدا بلند کرد و مالک بن انس را که راستی را اعلام کرد و ابو حنیفه را که عقیده خود را اعلان کرد و ابن تیمیه را که ششیر بران بوده و ابن حزم را که باطل کننده باطل بود و دیگر اشخاص را که تاریخ یا قربانیها و دلیریا و جرأتها مملو است . در همان زمان ائمه شیعه بوده اند که (چنانکه از ایشان روایت می کنند با ایشان منسوب می کنند) در غارها نهفته بودند یا برقع پوشیده یا نقاب کشیده یا پناه گیرنده به دروغ بودند . حالا آن اشخاص کجا هستند با آنان که درباره آنان جریر می گوید :

اولك آهائي فجنني بمثلهم إذا جمعتنا يا جرير المجامع

(اینک آهای من ، یارید مثل ایشان . ای جریر جمع آورنده ، چون تو جمع آوری) . اما درباره اتحاد و یگانگی ، این ممکن نیست اگر از یک جانب راستی باشد و از جانب دیگر دروغ . از یک طرف صمیمیت و از طرف دیگر فریب . صمیمیت و راستی از دو جانب آن وقت ممکن است که از تقیه تبرا کنید و گر نه حصول آن ممکن نیست .

اگرچه کار کودکانه هم باشد. (۲۵)

از امام ششم جعفر بن باقر ملقب بصادق باکنیت ابو عبدالله روایت است که گفت: ای حبیب (راوی) بخدا، در روی زمین نزد من پسندیده تر از تقیه نیست. کسیکه تقیه دارد، خدا او را بمرتبه بلند می رساند و کسی را که تقیه نیست، خدا او را ترک می کند. (۲۶)

از امام هفتم موسی بن جعفر روایت است که او یکی از مریدان خود علی بن سوبید نوشت: هر آنچه از جانب ما ابلاغ شده یا بما نسبت داده شده است، باطل مگو و اگر تو بر ضد آن می شناسی پس تو نمی دانی که چه گفته ایم و بر چه صورت وضع نموده ایم. ایمان آور بهر چه بتو اطلاع می دهم و افشا مکن آنچه به پنهان داشتن گفته ام. (۲۷)

امام هشتم علی بن موسی گفت: هر که ورع ندارد، دین ندارد و هر که تقیه ندارد، ایمان ندارد. آنکس که بیشتر عمل می کند به تقیه نزد خدا مکرم ترین می باشد. ازو سؤال کردند. ای ابن رسول، تا چه وقت؟ گفت: تا وقت معلوم و آنست وقت خروج امام ما. و هر که پیش از خروج امام تقیه را ترک گفت او از ما نیست. (۲۸)

۲۵- الکافی فی الاصول، ص ۲۲۰، ج ۲، طبع ایران.

۲۶- ایضاً، ص ۲۱۷، طبع ایران.

۲۷- رجال الکشی، ۳۵۶، تحت ترجمه علی بن سوبید، طبع کربلا (عراق).

۲۸- کشف الغمه از اردبیلی، ص ۳۴۱.

این است عقیده ایشان درباره دروغ و تقدیس و غلو درباره آن. آیا بعد ازین ممکن است که کسی بر ایشان اعتقاد کند و قول شان را راست داند، باتفاق ایشان راه رود. حتماً عالم شیعی هندی مید امداد امام حق گفت چون این طور گفت: مذهب امامیه و مذهب اهل سنت دو چشمه است که به سمت های متخالف روانست و تا قیامت همین طور روان خواهد بود، دور از یکدیگر. باهم شدن آن ممکن نیست. (۲۹)

حق با خطیب بود در عنوان رساله خود "خطوط عریضه که بنای دین شیعه امامیه اثنا عشری را بر آن نهاده اند و دشواری نزدیک آوردن میان آن و میان اصول اسلام در تمام مذهب و فرق آن". اجاع دروغ و راستی و راست باز و دروغ گو چه طور ممکن است؟ و دروغ گو آنکه دروغ را لازم و واجب داند و اکثر ایشان آنرا وسیله بزرگ قرب الی الله می دانند.

تقیه محض دروغ است

بعض از شیعه ها از تقیه انکار دارند و اظهار دارند که مراد ما از تقیه دروغ نیست بلکه مقصود ما چیزی را پنهان داشتن است برای حفظ نفس و جلوگیری از شر. لیکن حقیقت این است که درین باب نیز دروغ می گویند، زیرا که مراد شان از تقیه چیز دیگر از دروغ و فریب و نفاق نیست. و اینک شواهد و براهین بر این قول:

محمد بن یعقوب الکافی در صحیح خود "الکافی فی الفروع" از ابی عبدالله روایت می کند: یکی از منافقین وفات کرد. حسین ابن علی بیرون رفت و با او پیاده می رفت. در راه با غلام او بر خورد. حسین باو گفت: ای فلان، کجا می روی؟ گفت: من از نماز جنازه این منافق فرار دارم. حسین باو گفت: شما جانب راست من ایستاده باشید. هر چه من می گویم، شما نیز همین طور بگویید. چون ولی تکبیر بخواند، حسین گفت: الله اکبر، ای خدا، بر بنده خود هزار لعنت بفرست، یکجور، نه مختلف. ای خدا، بنده خود را در بندگان خود بشمار و او را به آتش جهنم واصل کن و او را عذاب شدید بپشان، زیرا که دشمنان شما را دوست می داشت و دوستان شما را دشمن می داشت و باهل بیت نبی بغض می داشت. (۳۰)

مثل این دروغ را به رسول خدا نسبت دادند و افترا زدند چون گفتند: از ابو عبدالله روایت است که گفت: چون عبدالله بن ابی بن سلول فوت شد، رسول خدا ﷺ برای جنازه وی آمد. عمر گفت: آیا خدا نمی نکرده که بر قبر او بایستید؟ گفت: افسوس، از گفته من چه مضامینی را می آرید! من گفتم: ای خدا، قبر او را بآتش بر کن و او را بجهنم برسان. ابو عبدالله گفت: عمر آن چیز را ظاهر کرد که رسول خدا ﷺ نمی پسندید اظهار آن کند. (۳۱)

این است عقیده شیعه درباره تقیه که رسول خدا ﷺ بمردم

۳- الکافی فی الفروع، کتاب الجنائز باب الصلاة علی الناصب، ص ۱۸۹.

ج ۳، طبع ایران و ص ۹۹، ج ۱، طبع هند.

۳۱- ایضاً ص ۱۸۸، ج ۳، طبع ایران و ص ۹۹، ج ۱، طبع هند.

فریب می دادند (پناه بخدا) ، یعنی او اظهار می داشت که او برای منافقی مغفرت می طلبید که خدا از استغفار او منع کرده بود و همین طور اظهار دارد که او بر ضد اوامر و نواهی عمل می کند و اصحاب او طبق عمل او عمل نمی کنند ، زیرا که ایشان نمی دانند که رسول خدا ﷺ آنان را در خلاف یا در حمایت خود دعوت می کند . رسول بر شخصی لعنت می کند و قتیکه رفقای او برای مرحمت او دعا می کنند . ظاهر او مخالف باطن بود ، و قتیکه (حسب روایت شان) عمر این چنین قصدی نداشت . (پناه بخدا . هزار مرتبه پناه بخدا) .

من از شما سؤال می کنم . رسول خدا ﷺ از چه ترسناک بودند که برای نماز جنازه عبدالله بن ابی مجبور شدند در انحال که اسلام قوی بود و این ابی از جهت ترس از اسلام و شوکت آن و جلب منفعت منافقت کرد و این تهمت که شیعه درست کردند فقط برای اثبات عقیده پلید شائست که رسول خدا ﷺ بر تقیه یا دروغ عمل می کرد چنانکه ائمه ایشان عمل می کرده اند این است تقیه نزد شان - ادعا دارند که این است فقط برای پنهانی کار و حفظ نفس و نگهداری از شر . آیا کسی شک دارد درباره اینکه این عین نفاق و دروغ است . کافری در کتاب الروضة النکلی از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت : من بمنزل ابی عبدالله رفتم . ابو حنیفه نیز حضور داشت . گفتم : فدایت شوم ، من خواب عجیبی دیدم . بمن گفت : ای ابن مسلم ، بیان کن هنگامیکه یک عالمی مثل ابی حنیفه نزد خود ما داریم . گفتم : دیدم گویا در منزل خود

وارد شدم . همسر من آمد و گردوهای بسیار آورد و پیش من انداخت . من ازین خواب خیلی متعجب شدم . ابو حنیفه گفت : تو مردی باشی که مردم با شما خصومت دارند و بخیلان می کوشند میرات زن شما را بتصرف بیارند . بعد از ریخ بسیار بهمنای خود خواهی رسید ، إن شاء الله . ابو عبدالله گفت : بخدا ، ابا حنیفه ، تو درست گفتی . گفت : باز ابو حنیفه بیرون رفت . من باو گفتم : فدایت شوم ، من تعبیر این ناصب را نپسندیدم . گفت : ای ابن مسلم . خدا ترا از بد مصنون دارد . تعبیر شان با تعبیر ما و تعبیر ما با تعبیر شان موافقت ندارد . تعبیر آن نیست که او کرد . گفتم : فدایت شوم ، اول شما گفتید که او درست گفت و بر آن سوگند خوردید . حالا می گوئید که او خطا کار است . گفت : بلی ، سوگند خوردم که او با خطا دو چار شد . (۳۶) و این معروف است که ابو حنیفه صاحب قوت و شوکت نبود که مردم از و بترسند و شکست خورند بلکه پیش صاحبان حکم و جاه مبعوض بود و با ایشان کینه داشت .

باز او از ابو عبدالله جعفر خواهش نکرد که او را ستایش کند و نه سائل از رویای خود ازو تعبیر پرسید بلکه ابو عبدالله خود او را ستایش کرد و محمد بن مسلم را متوجه کرد تا تعبیر خواب ازو بپرسد . چون او جواب داد ، آن را درست گفت ، و سوگند یاد کرد و لیکن بعد ازینکه او رفت ، او را خطا کار

قرارداد و خود را بری الذمه . این را چه می گویند، غیر از نفاق اسمی ندارد .

همچنین روایت نقل شده است از کابنی درباره آیتی از قرآن عظیم . موسی بن اشیم گفت : من پیش ابی عبدالله حضور داشتم . شخصی درباره آیت قرآنی پرسید . باو اطلاعی داد . بعد شخصی دیگر وارد شد و از همان آیت سؤال کرد و او را بر ضد شخص اول اطلاعی داد . احساس کردم که کسی دلم را بکزد پاره پاره می کند و بخاطر خود گفتم : که اباقتاده که در شام است ، درباره او و مشابه آن هیچ خطائی نمی کند و اینجا می بینیم که هر کس خطای فاحش می کند . درین اثنا کس دیگر وارد شد و از همین آیت سؤال کرد . او را بر ضد آنچه بمن و دوست من گفته بود ، گفت : (۳۳) پس خاموش ماندم ، دانستم که این تقیه است . (۳۴)

کاش می دانستم که داوران از مردم درین خصوص چه

۳۳- لطف الله صافی چه می گوید که در کتاب خود گفته : آن شخص نباید هدف تضحیک مردم باشد که گویند "چون شیعه تقیه می کنند ، عقاید شان را نباید پذیرفت و اعتراف کرد ، زیرا که باطن ایشان خلاف ظاهر است" (مع الخطیب فی خطوط العریضه ، ص ۳۶) . ای صافی . هدف تضحیک که می باشد ؟ شیعه یا منتقدان شیعه ؟ اما حق با خطیب است که گفت : مانع اول در تقرب و دوستی و مصمیمت در میان ما و ایشان ، تقیه می باشد . خطیب در قول خود صادق است و گرنه شیعه درباره ابن حدیث که در صحیح الکافی موجود است ، چه می گویند که امام خود جوابهای مختلف می دهد درباره آیتی از روی تقیه .

۳۴- الکافی فی الاصول ، ص ۱۶۳ ، ج ۱ طبع هند .

می گویند ، این تقیه از چه نوع است ؟ ازین تضاد و تناقض چه شریست که دفع می شود ؟ و کدام آفتی است که ازان نجات می یابند ! آیا آنکس که در مسائل دینی و دنیوی این چنین اعتقاد دارد ، شایان اعتقاد است ؟ آیا این چنین کسی بر کتاب و سنت ایمان دارد ؟

که می داند کدام وقت باید بر تقیه عمل کرد و کدام وقت نه ؟ آیا این فساد دین و انهدام بنای دین و بازی کردن با آیات کتاب خداوندی نیست ؟

از روی عقیده شیعه اکثری از ائمه^{۳۰} شیعه از جهت تقیه حرام را حلال و حلال را حرام قرار می دهند . ابان بن تغلب ، یکی از رواة الکافی این چنین روایت می کند : من ابو عبدالله را شنیدم که می گفت : پدرم (محمد باقر) در زمان بنو امیه فتوی داد که کشته باز و شاهین حلالست . آن وقت او تقیه می کرد . من تقیه نمی کنم و می گویم که هر که کشته شد حرام است . (۳۰)

چه طور ممکن است که درباره چیزی می گویند حرام است ، بعد فتوی می دهید که حلال است ؟ ای بزرگان دین ، آیا این دین و شریعت است ؟ آیا برای امام شا جائز است که چیزیکه در معتقدات او حرام است ، برخلاف او فتوی دهد ؟ از روی قول خود شان امامت و عصمت کجا رفت ؟

۳۰- المروغ من الکافی ، باب میده الرزاة والصغور و غیر ذلك ، ص ۲۰۸ ، ج ۱ ، طبع ایران . ص ۸۰ ج ۲ ، طبع هند .

و اینک قول خداوندی :

”قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده من الطيبات والرزق“.(۳۶)
(بگو که این زینت خدا را و پاکیزه های روزی را که
حرام گردانید).

خدای پاک در نکوهش یهود و نصاری گفت :

”اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله“.(۳۷)
(گرفتند علماء و روحانیون خداوندان خود جز از خدا) .

و رسول صادق و امین این آیت را این طور تفسیر کرد :

كانوا اذا حلوا لهم شيئاً استحلوا وإذا حرموا عليهم شيئاً حرموه (۳۸)
(چون بر ایشان چیزی حلال می کنند ، حلال می دانند و چون
حرام قرار می دهند ، حرام می دانند) .

خدای پاک صراحت کرده که تحلیل و تحریم خاصه خداوندیست
و حتی نبی کریم ﷺ درین امر اجازه ندارد ، چنانکه گفته :

”يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك“.(۳۹)

(ای رسول ﷺ . چرا حرام می کنی آنچه را که حلال کرده است
خدا برای تو) .

۳۶- سورة الاعراف : آیت ۳۲ .

۳۷- سورة التوبة : آیت ۳۱ .

۳۸- رواه الترمذی و احمد و بیهقی در سنن شاه .

۳۹- سورة التحريم : آیت ۱ .

پس باقر کیست که حرام را حلال و حلال را حرام کند .
ابن اقتدار فقط به باقر نمی دهند بلکه تمام ائمه ایشان اختیار دارند
که آنچه را که خدا حرام کرده است ، حلال کنند و آنچه را که
حلال کرده است ، حرام کنند .

و این است محدث بزرگ ایشان ابو عمر و محمد الکشی در کتاب
خود از حمدویه روایت می کند که او از محمد بن الحسین و او از
حکم بن مسکین الثقی و او از ابو حمزه معقل العجلی و او از عبدالله
بن ابی یعفور نقل کرد : من بابی عبدالله (جعفر) گفتم : بخدا ، اگر
تو آنان را دو نیم کنی و گویی که این حلال است و دیگر حرام .
قسم بخدا قبول خواهم کرد : بی شک آن را که حلال می گویی
حلال است ، و آن را که حرام می گویی حرام است . (آیا ابو عبدالله
این را ناپسندید و رد کرد ؟ خیر . بلکه گفت : رحمك الله .
رحمك الله .^(۴۰) خدا بر تو رحمت کناد .

ابن است اعتقاد شان که برایشی مدح و ستایش می کنند
و همین جهت جعفر گفت : عبدالله بن یعفور شخصی است که برای
ما آن وظیفه را انجام داد که درباره ما واجب گردانیده شده است .^(۴۱)
و همین طور مردم را حکم می دهند که اینان را معبودان
خود سازید که آنان حلال کنند و حرام گویند . همین جهت امام
نهم ایشان محمد بن علی بن موسی صراحت کرد و تکیه ازو درباره
اختلاف شیعه سائل کردند : بتحقیق ائمه آنچه را می خواهند حلال
کنند و آنچه را می خواهند حرام می گویند . مستبعد نیست اگر

۴۰- رجال الکشی ، ص ۲۱۵ ، طبع کربلا (عراق) .

۴۱- ایضاً روایت ابی محمد الشامی ، ص ۲۱۵ .

کسی این چنین عقیده دارد ، زیرا که او در امور آخرت دروغ نمی گوید و اگر کسی در امور حلال و حرام ایمان نمی دارد . چگونه در مباحثات ایمان خواهد داشت ؟

باز کیست که باقر را مجبور کند که این چنین فتوی را دهد ؟ اما از کلام جعفر ظاهر است که پدرش برای رضای سلاطین اموی فتوی می داد ، زیرا که او گفته که او در زمان بنو امیه فتوی می داد . اگر این درست است ، درباره شیعه چه می گویند بعد از آن که باثبات رسیده است که جابر از باقر و او از جعفر روایت کرده که رسول خدا ﷺ گفت : هر که مسلمان را راضی کرد و خدا را ناراضی ، او از دین خداوندی خارج شد . (۴۲)

آیا شیعه از برای ناخشنودی خداوند ، حرام را حلال قرار نمی دهند ؟

باز چه می گوید علی بن ابی طالب در خطبات خود (بخيال ایشان) : ایمان آنست که آدم صدق را بر دروغ ترجیح می دهد اگرچه در صدق ضرر آن باشد و در دروغ نفع آن . (۴۳)

آیا کسی شک دارد که تقیه دروغ نیست بلکه محض دروغ است .

مثالهای آن

مثالهای بسیار ازین قرار است : سلمه بن محرز روایت می کند

۴۲- الکافی فی الاصول ، باب من اطاع المخلوق فی معصية الخالف ، ص ۳۷۳ ، ج ۲ ، طبع ایران .

۴۳- نهج البلاغت ، ص ۱۲۹ ، ج ۲ ، طبع بیروت .

که من بابی عبدالله گفتم : مرد ارمنی مرد و بمن وصیت کرد - او از من پرسید . ارمانی چیست ؟ گفتم : نبطی کوهستانی مرد . درباره ترکه و دختر خود بمن وصیت کرد . بمن گفت : او را نصفی بده . من زواره را ازان اطلاع دادم . او بمن گفت : تقیه کرده . مال برای دختر است . بعد از چندی باو سر زدم و گفتم : خدا بتو خیر و برکت دهد . رفقای من گمان کنند که تو با من تقیه کرده ای . گفت : نه . بخدا من با تو تقیه نکرده ام و ایکن من برای شما تقیه کرده ام . آیا کسی را باین آگاهی داده ای ؟ گفتم . نه . گفت : پس او را بقیه را هم بده . (۴۴)

ملاحظه کنید . او سلمه بن حرز را نصفی از مال داد . بعداً از نصف ثانی محروم کرد . پس یکی ازین دو چاره نیست . اگر حتی داشت که نصفی را بگیرد ، حق با او بود و اگر حتی نداشت پس چرا او اول اعطا کرد و اگر برای او حتی بود ، چرا مراجعه بر دوم کرد - باز امام از که ترسناک بود ؟ در حالیکه زواره بن اعین دوست و رفیق و مقلد او از کسی ترسناک نشد .

آیا کشی را جائز است که بر ضد فرموده خدا و رسول صلی الله علیه و آله ، در امور دین فتوی دهد از روی تقیه یا دروغ بتعبیر صحیح .

مسائل فرائض باجتهاد تعلق ندارد بلکه بشیو می رسد به نصوص و اگر کسی نصوص را تغییر دهد یا تحریف کند و بر ضد آن فتوی دهد ، آیا در مسائل دیگر شایان اعتبار هست ؟ همینجاست

۴۴- الفروع فی الکافی ، باب میراث الولد ، ص ۸۶ ، ۸۷ ، ج ۷ ، طبع ایران ، ص ۴۸ ، ج ۳ ، طبع هند .

روایت دیگر که کلینی نیز در فروع روایت می کند از عبدالله بن محرز که با روایت اول مشابه است - من از ابو عبدالله پرسیدم درباره مردیکه بمن وصیت کرده و دختری ازو پس مانده . گفت : دختر را نصفی بده و نصف دیگر را بموالی بگزار . باز گشتم به رتقا . گفتند . نه بخدا ، برای موالی چیزی نیست . من باو باز گشتم و گفتم : رفقای ما گفتند که برای موالی چیزی نیست . تقیه کرده بودی ؟ گفت : نه بخدا ، من تقیه نکرده بودم و لیکن من ترسان بودم که از شا نصفی را بگیرند . اگر شا ترسان نبودید نصف دیگر را برای دختر می بردید . پس خدا از طرف شا ادا خواهد کرد . (۴۰)

ازین دو روایت ظاهر است که شیعه دروغ را برای حفظ نفس جائز نمی شانند بلکه بدون چیزی معتاد بدروغ می باشند . سؤال کنندگان عبدالله بن محرز و سلمه از اموی و عباسی نبودند بلکه شیعه مخلص و یاران امام معصوم بودند و جعفر صراحت کرده که او بر تقیه باطل فتوی نداد بلکه بر مصلحت و دروغ فتوی داد .

ائمة شیعه صراحت نموده اند چنانکه ایشان گمان می کنند تقیه محض دروغ هست چنانکه ابو نصیر از ابی عبدالله (جعفر) روایت کرده : "تقیه از دین خداوندیست" - گفتم : از دین خدا ؟ گفت : بخدا ، از دین خدا . چنانکه یوسف گفت :

ایها العیر انکم لاسارقون والله ما کانوا سرقوا شیئاً .

(ای شتر بانان ، شما دزد هستید . بخدا ، ایشان هیچ ندزدیده بودند) . (۴۶)

هرچه محدث کشی روایت کرده ازین روایت صریح تر است . او از حسین بن معاذ بن مسلم النحوی و او از ابی عبدالله روایت کرد . ابو عبدالله بمن گفت : بمن اطلاعی رسید که در جامع می نشینی و بمردم فتوی می دهی . گفتم : بلی ، می خواهم که از شما سؤال کنم در مسأله ای قبل ازین که بیرون بروید . در جامع می نشینم مردی می آید و از چیزی سؤال می کند چون بر خلاف آن می شناسم ، من باو اطلاع می دهم آنچه ایشان می گویند . معاذ بن مسلم گفت : ابو عبدالله بمن گفت : این طور می کنی که من می کنم . (۴۷)

اینک امام ، بقولشان بمردم حکیم می دهد که دروغ بگویند و فریب دهند و بر آن ترغیب دهند . پس بجا آوری قول خدای بزرگ و برتر کجاست ؟

انقوالله وكونوا مع الصادقين . (۴۸)

-
- ۴۶- الکافی فی الاصول ، ص ۲۱۷ ، ج ۲ ، طبع ایران .
 ۴۷- رجال الکشی ، ص ۲۱۸ . لطف الله صافی چگونه ادعا می کند .
 "شیعه جواز تقیه را دیدند در ادواریکه مردم در شهرهای اسلامی تحت حکومت امرای حکام جابر بودند . آیا اینجا تحت جور و جبر هستید که به تقیه پناه می گیرید . نه تقیه بلکه به دروغ صریح و قول باطل و این از کلام جبر بود که او مثل او نگفت که اول گفت یا مثل او نگفت که دیگر گفت :
 شما با دوستان و رفیقان و شاگردان خاصه خود این رفتار می کنید . با اتباع و مقلدین خود چه طور رفتار خواهید کرد و باغیار چه طور ؟
 ۴۸- سورة التوبه : آیت ۱۱۹ .

(تقوی کنید از خدا و از راستگویان باشید).

خدای ذیشان فرموده :

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقرلوا قولاً صدیداً. (۹۱)

(ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوی اختیار کنید و گوئید سخن استوار).

و لیکن مسأله بر عکس آنست. این مردم بر دروغ گفتن اکتفا نمی کنند بلکه بدروغ گفتن حکم می کنند. و این را وسیله قرب خداوندی بشمار می آرند و بنای دین خود بر آن می نهند. کتب حدیث و تفسیر مشحون از این قصه های دروغ و باطل است.

و اگر کسی در این باره شکایت می کند، خود را اطمینان می دهند که خلاف و تناقض و دروغ برای مصاحبتی و غرضیست مثلاً کشی بیان می کند. ابو الحسن موسی الکظم یکی از اتباع او که در زندان بود، نوشت: دعوت کن سوی راه خدا که بر آن می رویم. کسیکه بشمار رجوع کند او را جواب بده. تنگدلی مکن و آل محمد را دوست دار و آنچه که از ما ابلاغ شده باشد یا منسوب بما باشد، باطل مگوئید. و اگر شما خلاف (۹۲) دین شناسید در احوال که شما نمی دانید که چرا این طور گفته ایم و درجه صورت بیان نموده ایم). (۹۳)

۹۱- سورة الاحزاب: آیت ۷۰.

۹۰- رجال الکشی، ص ۳۶۸ تحت ترجمه علی بن سید الساقی، طبع کربلا (عراق).

۹۰- خطیب مغنوه برحق بود جائیکه گفت: تنقیه مانع تقرب ما و شیعه است چنانکه نمی دانیم که آیا ایشان راست گفتند یا دروغ. خلوص داشتند با عذر خواستند.

ایشان بر این کار تحریک می کنند چنانکه از ابی عبدالله روایت شده که گفت : اگر کسی از شما سر ساعت فریضه نماز را ادا کرد و باز با آنان نماز تحیت ادا کرد ، خدا بر ایشان بیست و پنج درجه نوشت . پس راغب باشید بآن . (۴۷)

آیا این امر معقولیت دارد که شخصی کلام می شنود و مخالف نص قرآن و سنت . بعداً می گوید : این باطل نیست زیرا که یکی از ائمه آن را روایت کرده یا اینکه باسم او ساخته شده است . این چنین نسبت مسأله را برای قبول درست نمی سازد مگر اینکه مطابق قرآن و سنت باشد . بتحقیق اساس شریعت بر کتاب خدا و سنت رسول است که خالی از خلاف و تضاد است .

آیا ممکن است که یکی از عقلا کلام متناقض و متخالف را خواند یا شنود ، بعد بگوید که همه این حسن و صواب است ، باوجودیکه معلوم است که حق یش از یکی نیست و اقوال و آرای گوناگون و مختلف علامات دروغیست .

در کتب شیعه هیچ مسأله ای نیست که مخالف آن وجود نداشته باشد و همین طور هیچ راوی نیست که درباره او دو رای نباشد . یکی او را تقه و دیگر ضعیف قرار می دهد و ضعیف قرار دادن او کافی نیست بلکه او را به هست ترین درکات می اندازند و او را ملعون ترین مردم می گویند .

رواة الشيعة

بهترین مثالها ازین روایة محدث بزرگ شان زراره بن اعین که صاحب انمه ثلاثه است (موسی و جعفر و باقر). شرح احوال نگارندگان شیعه در صفحه ای او را تمجید می کنند و در صفحه دیگر او را تذلیل می کنند. گاهی او را اهل جنت قرار می دهند و گاهی اهل جهنم. باری او را مخلص ترین مردم بشار می آرند و نوبتی سخت ترین خصومت کننده می گویند. مثلاً کشی تحت ترجمه زراره بیان می کند. ابو عبدالله (جعفر) گفت: ای زراره. اسم شا در اسمی اهل جنت می باشد. (۴۳) ابو عبدالله گفت: عزیز ترین مردم در زنده و مرده چهارکس می باشند: یزید بن معاویه، زراره، محمد بن مسلم و احول. (۴۴)

او نیز گفت: خدا بر زراره بن اعین رحم کند. اگر او و مثل او نمی بودند، احادیث پدرم نابود می شد. (۴۵)

و گفت: و هیچ کس را نیافتیم الا زراره، ابو نصیر، محمد ابن مسلم و یزید بن معاویه که احوال و احادیث ما را زنده می کنند. اگر اہنان نمی بودند، دیگری ابن چنین مسائل را استنباط نمی کرد. ایشان حفاظ دین و امنای پدرم می باشند بر مسائل حلال و حرام. و ایشان در دنیا و آخرت سبقت کنندگان می باشند. (۴۶)

۵۳- رجال الکشی، ص ۱۲۲، طبع کربلا (عراق).

۵۴- ایضاً ص ۱۲۰.

۵۵- ایضاً ص ۱۲۴.

۵۶- ایضاً ص ۱۲۰.

باز همین زراره است که جعفر خودش درباره او گفت :
این حمزه از ابی عبدالله روایت می کند که من گفتم : آنانکه ایمان
آوردند ، ایمان را بظلم آمیزش نمی دهند . گفت : خدا ما را و شما
را ازین ظلم در پناه خود دارد . گفتم آن چیست ؟ گفت : بخدا
آنست که زراره و ابو حنیفه و امثال آن کردند . گفتم : آیا ظلم
مثل زناست ؟ گفت : زنا گناه است . (۹۷)

همچنین روایت بسیار است . زیاد بن الحلال از ابو عبدالله
روایت می کند که گفت : لعن الله زراره ، لعن الله زراره . لعن الله
زراره) (۹۸) ، خدا بر زراره لعنت کناد لعنت کناد لعنت کناد .
لیث المرادی گفت که ابا عبدالله را شنیدم که می گفت :
زراره نمی میرد الا کمراه و سرگردان . (۹۹) علی القصیر روایت می کند
که زراره بن اعین و ابو الجارود از علی ابی عبدالله اجازه خواستند .
گفت : ای پسر ، بیار ایشان را توی . ایشان گوساله سامری می
باشند هم در حیات وهم در ممات . (۱۰۰)

این است زراره که اول درباره او گفت : اگر زراره نمی بود
احادیث پدرم نابود می شد و اسم او از اسامی اهل جنت است .
اول در روبروی او این می گوید لیکن در غیبت او چنین
می گوید : این مسائل از آن آل عین است ، دین من و دین آبی
من نیست . (۱۰۱)

۹۷- رجال الکشی ، ص ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، تحت ترجمه زراره .

۹۸- ایضاً ص ۱۳۳ .

۹۹- ایضاً ص ۱۳۴ .

۱۰۰- ایضاً ص ۱۳۵ .

۱۰۱- ایضاً ص ۱۳۶ .

جعفر ابو الحسن موسی امام هفتم درباره زرارہ گفت: بخدا، زرارہ مهاجر بخدا بود. (۹۲) نیز از ابن ابی منصور الواصلی روایت شده که من ابا الحسن را شنیدم که می گفت: زرارہ در امامت من شک نمود. من از خدا برای مغفرت او دعا خواهم کرد. (۹۳)

جد ابو الحسن ابو جعفر باقر درباره زرارہ گفت، هنگامیکه از عطیات عال پرسیدند، گفت: هیچ مضایقه نیست. باز گفت: زرارہ می خواست هشام (خلیفه) را باطلاع رساند که من برای سلطان حرام قرار داده ام. (۹۴)

یعنی زرارہ مرد خائن و از جاسوسان خلفای اموی بوده ولیکن پسرش یعنی ابو الحسن موسی او را ستایش می کند باوجودیکه پدرش ابا عبدالله درباره او گفته، و قتیکه یکی از شیعه ازو پرسید: با زرارہ کی پایان بستید! گفت: چند روز است که او را ندیده ام. گفت: پروا مدار. اگر مریض شود عیادت مکن، و اگر بمیرد بر جنازه اش حضور مدار. متعجب شده پرسیدم: از زرارہ می گوئید؟ گفت: بلی، زرارہ بدتر از یهود و نصاری است. زیرا که گفته: خدا سوم از سه است. (۹۵)

۹۲- رجال الکشی، ص ۱۳۹، تحت ترجمه زرارہ.

۹۳- ایضاً ص ۱۳۸.

۹۴- ایضاً ص ۱۴۰.

۹۵- ملاحظه کنید رجال الکشی، ص ۱۴۲، ترجمه زرارہ. نمی دانم چه طور محشی کتاب رجال الکشی، سید احمد حسینی جرأت می کند که گوید: "روایاتی که مؤلف ابن کتاب درباره زرارہ آورده از دو نوع است. بعضی از آنها در مدح و ثنا و علو مرتبه او نزد امام صادق و پدرش، تقدم او بر صحابه در علم معرفت و حفظ

این است شان قطبی از اقطاب شیعه که مصاحبت سه امام را داشت و هر سه امام معصوم که ب واسطه وحی و الهام سخن نمی گویند ، درباره او اقوال متخالف دارند . ازین جهت خدای بزرگ و برتر درست گفته :

من اظلم من افتری علی الله کذباً .

(کیست متکبر تر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی را) .
یا گفت :

”اوحی الی ولم یوحی لیه شیء“ . (۹۶)

(وحی کرده شد بمن ، وحی کرده نشد باو چیزی) .
و فرمود :

”لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً“ . (۹۷)

← احادیث اهل بیت از ضیاع و تنف می باشد و بعض از آنها برخلاف اینها می باشد و دلالت می کنند که او مرد کذاب و وضاع و ریا کار و جعل کننده احادیث است . چه طور جرأت می کند که بگوید : نکوهش و تکذیب و تکفیر برای دفاع و محافظت و تقید گفته شد . این تمام اطلاعات که داده شد از روی تقیه است (حاشیه رجال الکشی ، ص ۱۴۳ ، ۱۴۴) .

آیا این تقیه یا دروغ یا فریب است! در روبروی شخصی چیزی می گویند و در غیبت او چیز دیگر می گویند و باز ائمه از کدام چیز زواره ترسان بودند ؟ آیا از ملوک بنو امیه یا بنو عباس بوده . او از شیعه ابی جعفر و ابی عبدالله و ابی الحسن بوده . پس چه چیز ایشان را مجبور می کند که این چنین کسی را تکفیر کنند در حالیکه چندی قبل او مدار و قطب احادیث شیعه بوده .

۹۶- سورة الانعام : آیت ۹۴ .

۹۷- سورة النساء : آیت ۵۲ .

(اگر این کتاب از غیر خدا می بود ، اختلافهای بسیاری را دران می یافتند) .

و فرمود :

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ . (۹۸)

(خدا را فریب می دهند و مؤمنان را و لیکن فریب می دهند مگر خود شان را در انحال که آگهی ندارند) .

و فرموده :

”وَإِذَا لقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خلوا إِلَى شَیَاطِنِهِمْ قَالُوا أَنَا مَعَكُمْ إِنَّمَا نحنُ مُسْتَهزَؤُنَ“ . (۹۹)

(چون ملاقات می کنند ، گویند : ایمان آوردیم و هرگاه خلوت می کنند با شیطانهاشان گویند : ما با شما هستیم ، بیگان ما استهزا می کنیم) .

مثل این رواة دیگر هم می باشند لیکن با تمام آن همین روش را داشته اند ، مثلاً با محمد بن مسلم و ابی نصیر و حمران بن اعین و غیرهم از کبار شیعه و ائمه رواة آنها - بشارت می دهند ایشان را به جنت و از مخلص ترین بندگان بشار می آرند و بار دیگر ایشان را نکوهش می کنند ، تکفیر می کنند و از آتش می ترسانند .

۹۸- سورة البقرة : آیت ۹ .

۹۹- سورة : آیت ۱۴ .

چرا قائل بتقیه می باشند

شیعه آن اسباب و علل را بیان نموده اند که از جهت آن تقیه را اختیار کردند و پسندیدند و لیکن اینجا نیز اختلاف دارند چنانکه در امور دیگر اختلافها دارند. گروهی گفته اند: تقیه امر لازم است برای حفظ ذات و آبرو و مال. (۷۰)

شیخ الطائفه طوسی در تفسیر خود "التبیان" گفت: تقیه از جهت ترمیمی از جان واجب است. و نیز روایت است که تقیه جائز است و لیکن عیان کردن حق افضل است. باز گفت: از قصه مسلمة ظاهر است که برای تقیه اجازت هست ولی حق آشکار گفتن فضیلت دارد. (۷۱)

شیخ صدوق گفته: تقیه واجب است و ترک کردن آن تا ظهور قائم جائز نیست. کسیکه پیش از خروج ترک کرد، از دین امامیه خارج شد و با خدا و رسول ﷺ و ائمه مخالفت کرد. از صادق پرسیدند درباره قول خداوندی:

"ان اکرمکم عندالله اتقاکم".

گفت: آنکس که بر تقیه بیشتر عمل می کند. (۷۲)

ما قول علی بن طائب را نقل کرده ایم که او گفت: تقیه افضل اهل مومن است، او بتوسط آن جان خود و برادران را از فاجران حفظ می دارد. (۷۳)

۷۰- کتب الشیعه .

۷۱- التبیان از طوسی، تحت آیت، لا يتخذ المؤمنون الكافرين اوليا .

۷۲- الاعتقادات از صدوق .

۷۳- تفسیر العسکری، ص ۱۶۳ .

گروهی دیگر گفتند : تقیه واجب است خواه برای حفظ نفسی یا برای چیز دیگر . کاینی از زراره و او از ابی جعفر روایت کرده که گفت : تقیه در هر ضرورت بکار آید و صاحب تقیه می داند که چه وقت است که بآن عمل باید کرد . (۷۴)

صدوق از جابر روایت کرد : گفتم ای رسول خدا ﷺ ، مردم می گویند که ابا طالب مرد و کافر بود . گفت : ای جابر ، خدا غیب را می داند . شی که من بآسمان گردش می کردم و منتهای عرش رسیدم ، من چهار نور را دیدم ، بمن گفتند : ابن عبدالمطلب است ، ابن عموی شما ابو طالب و آن پدرت عبدالله و آن پسر عمو جعفر بن ابی طالب است . گفتم : چگونه باین مرتبه نائل شدند . گفت : از پنهان داشتن ایمان و اظهار کفر خود تا اینکه در آن حال جان دادند . (۷۵)

گروهی گفت : تقیه جائز است برای دفاع نفس . مفسر شیعه طبرسی گفت : این آیت دلالت می کند که تقیه در حالت ترس از جان جائز است . (۷۶)

بعد از روایت حسن در باب قصه مسیلمه ، طوسی می گوید : همچنین جهت برای تقیه اجازه هست ولی حق آشکار گفتن فضیلت دارد . (۷۷)

لطف الله صافی در کتاب خود "مع الخطیب" می گوید :

۷۴- الکافی فی الاصول ، باب التقیه .

۷۵- جامع الاخبار منقول از تنقیح المسائل ، ص ۱۴۰ .

۷۶- مجمع البیان ، تفسیر قول خدا إلا أن تقتلوا منهم ثمة .

۷۷- التبیان از طوسی .

شیعه تقیه را جائز می‌شمارند و بر آن عمل نموده اند در آن وقتیکه حکام و سلاطین جابر مثل معاویه و یزید و ولید و منصور بر شهرهای اسلامی غالب شدند. (۷۸)

مید علی امام عالم شیعه هندی گفت: امامیه برای حفظ جان و مال تقیه را جائز میدانند. (۷۹)

کلینی از زراره و او از ابی جعفر روایت می‌کند که گفت: من درباره سه چیز با کسی تقیه نمی‌کنم (۸۰): مشروب خوردن، مسح موزه کردن و تمتع به حج کردن. (۸۱)

این بابویه قمی در کتاب خود این چنین روایت را نقل کرده. امام گفت: درباره مشروب خوردن، مسح موزه و کردن تمتع کردن حج، با هیچ کس تقیه نمی‌کنم. (۸۲)

حق اینست که شیعه در تمام امور تقیه را واجب می‌دانند برای حفظ جان باشد یا غیر آن، بلکه صحیح آنست که اینان دروغ را عادت کرده اند و این را جائز می‌شمارند و آن را اسم دیگر می‌گذارند، و پس در فضیلت آن احادیث جعل می‌کنند.

ایشان نیز بتقیه احتیاج دارند و رجوع کنند بآن وقتیکه در

۷۸- مع الخطیب فی خطوط العربیة ، ص ۳۹ .

۷۹- مصباح الظلم ، ص ۷۱ ، طبع هند (اردو) .

۸۰- لیکن پسرش نیز در مشروب خوری تقیه می‌کرد .

۸۱- الکافی فی فروع ، باب مسح الخف والاستبصار ، ص ۳۹ ، ج ۱ .

طبع لکهنؤ (هند) .

۸۲- من لا یحضره الفقیه ، ص ۱۶ ، ج ۱ ، طبع هند .

اقوال و آرای ائمه مخالف و تضاد می بینند . چون بر ایشان اعتراض می کنند که ائمه ایشان از خطا و نسیان پاک هستند . پس چه طور در باب چیزی اختلافها دارند . باری آنرا جائز می گویند و بار دیگر آن را حرام می کنند . وقتی درباره چیزی رای می دهند . وقت دیگر خلاف قول اول می گویند و این اعتراضی است که نزد شان جوابی ندارد ، ما سوای اینکه می گویند که ائمه چنین یا چنان از روی تقیه گفته اند . بعضی از شیعه های عادل این را اعتراف کرده اند .

مثالهای آن

ابو محمد الحسن النوبختی ، یکی از کبار شیعه در قرن سوم ، روایت می کند از عمر بن ریاح که او از ابا جعفر درباره مسأله ای سؤال کرد . او جوابی داد . باز او سال آینده آمد و از همان مسأله سؤال کرد . ولی او جواب آن را خلاف جواب اول داد . او بانی جعفر گفت : این جواب برعکس آنست که سال گذشته درین مسأله داده بودی . گفت : آن جواب از جهت تقیه بود . پس او در آن امر در امامت او شکی آورد . باز با یکی از اصحاب ابی جعفر بر خورد که محمد بن قیس نام داشت ، باو گفت : من از ابی جعفر درباره مسأله ای سؤال کردم . او جوابی داد . باز سال آینده از همین مسأله سؤال کردم و خلاف جواب اول داد . ازو پرسیدم : چرا این طور کردی ؟ گفت : این طور از تقیه کردم . خدا می داند که من در امتفتای خود مصممی بودم و می خواستم که دین آموزم و بر آن عمل کنم و هیچ جای تقیه نبوده . محمد بن قیس ازو

پرسید: آیا آنکسی که با او تقیه کرد، باشا حضور داشت؟
گفت: در مجلس او در یکی از این مسأله هیچ کس غیر از من
موجود نبود لیکن جواب آن از روی فروتنی بود و آنچه سال گذشته
جواب داده بود، در حافظه خود نداشت تا مثل آن جواب دهد.
پس عمر بن رباح از امامت او ابا کرد و گفت: آن امام نیست که
بهیچ وجه در حالی از احوال فتوی باطل دهد. آن هم شایان امامت
نیست که از روی تقیه فتوی می دهد غیر از روی حکم خداوندی
ونه او که پرده فرو می گذارد یا در را قفل می زند و امام را
مزد که برای جهاد بیرون آید و برای معروف امر کند و برای
منکر نهی کند. (۸۳)

کلینی از زراره بن اعین و او از ای جعفر (باقر) روایت
می کند. من از او درباره مسأله ای سؤال کردم. بمن جواب داد.
پس شخص دیگر آمد، او هم درباره همان مسأله سؤال کرد. او
خلاف آن جواب داد که بمن داده بود. باز شخص دیگر آمد، او
هم سؤال کرد، او جواب داد بخلاف آن که بمن و رفیق من
داده بود. چون هر دو کس رفتند. گفتم: ای ابن رسول ﷺ.
دو کسی آمدند از عراق از شیعه های شا. هر دو سوال کردند
در مسأله ای و شا هر دو را جواب مختلف دادید. گفت: ای
زراره، این برای ما و شا بهتر است. گفتم: سوگند به پدرم، این
شیعه های شا بودند. اگر شا فرمودید که بر روی نیزه ها یا بر روی

۸۳- فرق الشیعه از نو بختی، ص ۸۰، ۸۱، ۸۲، مطبع حیدرآباد نجف

(عراق) ۱۳۲۹ هـ.

آتش روند ، می رفتند و حالا از شما بیرون رفتند با نظرهای مختلف. (۸۴)
 کشی نیز این روایت را از پسرش جعفر امام ششم نقل کرده
 که گفت : ابو عبدالله بمن بیان کرد ، و او از محمد بن عمر نقل
 کرد : من خدمت ابی عبدالله رسیدم . گفت : چه طور زراره را
 ترک کردی ؟ گفتم : او را ترک گفتم ، زیرا که نماز عصر را بعد
 از غروب آفتاب ادا می کرد . گفت : باو پیغام من برسان ، بگو
 که نماز را بگزار در اوقاتی که یاران من می گزارند . پس من که
 سوختم . گفت : من این صحبت را بر زراره رساندم . گفت : من می
 دانم و خدا خوب تر می داند که شما باو دروغ نخواهید بست لیکن
 او مرا حکم کرد برای کاری ، پس نپسندیدم که او را ترک گویم. (۸۵)

همین جهت و قتی که زراره در یک مسأله ای تضاد و تناقض
 جعفر بن محمد الباقر را دید ، و آن مسأله تفسیر الاستطاعت بود ،
 گفت : ابی عبدالله جعفر تفسیر استطاعت بمن گفته از جائیکه علم
 و آگاهی نداشت و این آقای شما در کلام رجال هیچ بصیرت ندارد. (۸۶)
 کاینی مثل این روایت از شعیب بن یعقوب نقل کرده که
 او از ابی الحسن بن جعفر امام هفتم (نزدشان) پرسید درباره مردیکه
 با زنی ازدواج کرد که شوهر داشت . گفت : زن را رجم کنند
 زیرا که مرد ازین امر آگاه نبود . من این مسأله را به ابی بصیر
 الرادی بیان کردم . او بمن گفت : بخدا ، جعفر زن را
 رجم می کند و مرد را تازیانه می زند . پس ازین دست

۸۴- الکافی فی الاصول ، ص ۲۷ ، طبع هند .

۸۵- رجال الکشی ، ص ۱۲۸ .

۸۶- ایضاً ، ص ۱۳۳ .

بسینه خود زد و گفت: گمان برم که آقای ما صاحب علم نیست. (۸۷)

این است ابو بصیر که درباره او جعفر بن باقر گفت: فروتنان را بشارت جنت بده. یزید بن معاویه، ابو بصیر، محمد بن مسلم و زرارہ چهار کس نجیب بر حلال و حرام امنای خداوندی می باشند. اگر ایشان نمی بودند، آثار نبوت منقطع و نابود می شد. (۸۸)

شیعه خود درباره این قسم تناقض و تضاد از طرف حسن و حسین شکایت کرده اند. ثوبختی این را شرح می دهد و می گوید: چون حسین بقتل رسید، گروهی از اصحاب او آمدند و گفتند: ما درباره فعل حسن و حسین اختلافی داشتیم. اگر فعل حسن در برابر دعوت معاویه حق و واجب و درست بود، او باوجود کثرت انصار و قدرت او بمحاربه او قیام نکرد و تسلیم وی شد. پس حسین با قلت انصار و ضعف و کثرت اصحاب یزید با او جنگ آزما شد و مقتول شد و اصحاب دیگر غیر حق و غیر واجب بقتل رسیدند، حالانکه حسین بیشتر معذور بود که با یزید جنگ نکند و صبح و مشورت کند و حسن با معاویه در جنگ این قدر معذور نبود. و اگر فعل حسین حق و واجب و درست بود که با یزید بن معاویه جنگ کرد و او و پسرش و اصحاب او بقتل رسیدند و بازنشستن حسن از جنگ با معاویه باوجود عدد کثیر باطل است. پس ایشان در امانت شان شک آوردند و ازیشان گسستند و در عوام

۸۷- رجال الکشی، ص ۱۵۴.

۸۸- ایضاً ترجمه ابی بصیر المرادی، ص ۱۵۲.

داخل شدند. (۸۹، ۹۰)

عالم شیعه هندی از ائمه خود نقل کرده در کتاب خود
و اساس الاصول، می گوید: احادیث که از ائمه مرویست،
اختلافهای گوناگون دارد. هیچ حدیثی نیست که در مقابل آن
منافی نداشته باشد. و هیچ چیزی نیست که در برابر آن تضادی
نباشد و همین سبب گردید که بعضی از منتقدان از اعتقاد حق برگشتند
چنانکه شیخ طوسی در آغاز "التهدیب والاستبصار" صراحت
نموده است. (۹۱)

سبب آخر برای تقیه این است که ائمه شیعه برای محکم داشتن
شیعه بر تشیع با آرزوهای باطل فریب می دهند. کلینی از
علی بن یقطین روایت می کند که ابو الحسن بمن گفت: شیعه ها
از دو صد سال در آرزوها پرورده شده اند. یقطین به پسر خود
علی بن یقطین گفت: احوال ما چه طور می باشد. هر چه بما گفته
شد، بوجود آمد. و هر چه بشما گفته شد، بعمل نیامد. علی باو
گفت: آنچه بما و بشما گفته شد از یک مأخذ بود، سوای اینکه امام
شما حضور داشت و شما اعطا شد و شد آنچنان که گفته شد. چون
امام ما حضور ندارد، بازو ها فریب داده شده ایم. اگر بما گفته

۸۹- فرق الشیعه از نوبختی، ص ۴۶، ۴۷، طبع نجف.

۹۰- شیعه خود را خواص می گویند و اهل سنة و مخالفین بدعت و کفر
شان را عوام. مثل اینکه یهود خود را پسران خدا و احبای او می
گویند. و دیگران را امی. چون مصطلحات زباده شد، لذت قرب
کمتر شد.

۹۱- اساس الاصول، ص ۱۰، طبع اهلبند.

شود که این بعد از دو صد سال یا سه صد سال بوجود خواهد آمد ، پس دلها سنگین می شد و عموم مردم از اسلام برگشته می شدند و لیکن ایشان گفتند : چقدر بزوری و چقدر بنزدیکی بعمل خواهد آمد برای تألیف قلوب مردم و قرب کشادگی . (۱۲)

هر چه نوبختی در کتاب خود از ملیان بن جریر نقل کرده ، صریح تر از آنست که او باصحاب خود گفت : بتحقیق ائمه شیعه برای شیعه دو عقیده را وضع کردند و همیشه با دروغ اظهار می کنند . و آن دو عقیده قول 'بداء' و اجازه 'تقیه' است . حالا در خصوص بداء قول شان این است . چون ائمه ایشان خود را از روی علم حال و آینده و اخبار فردا جای انبیاء را بخود گرفته اند ، به شیعه خود می گویند که فردا یا در آینده چنان و چنین واقع خواهد شد . اگر آن چیز واقع شد درباره ای که گفته بودند ، می گویند : بشما نگفتم که این چنین واقع خواهد شد و حق داشتیم که آگاهی داشته باشیم که خدای بزرگ و برتر با انبیای خود مطلع سازد . میان ما و میان خدای بزرگ این چنین اسباب می باشند که مثل انبیاء از خدا آگاهی می یابیم چنانکه ایشان می یافتند . و اگر آن چیز واقع نمی شد بر طبق قول شان ، به شیعه خود می گویند : خدا درین کار بداء (نسیان) کرد . اما در باب تقیه : چون از موضوعات دین مسائل بی شمار از حلال و حرام پیش ائمه آوردند ، ایشان جواب دادند . شیعه جواب شان را حفظ کردند ، بقلم در آوردند و تدوین نمودند . ائمه ایشان جواب های زمان گذشته را

حفظ نکردند و مدت مدید گذشت . این مسائل در یک روز یا در یک ماه پرسیده نشد بلکه در سالهای و ماه های متفرقه و اوقات مختلفه پرسیده شد . اتفاق چنان افتاد که جواب های مختلف و متضاد در مسأله ای و جواب های متفق در مسائل مختلف بدست شان افتاد . چون ایشان ازین آگهی یافتند ، این اختلاف و آمیزشی در جواب ها را بر ائمه پیش کردند . درباره آن پرسیدند و ازان تعجب کردند و گفتند : "این اختلاف از کجا پدید آمد ؟"

و این چه طور جائز است ؟ ائمه ایشان گفتند : ما از جهت تقیه این جواب ها میدادیم . و هر آنچه جواب دادیم بعهده ما بود و هر چه خواستیم آن هم بعهده ماست . ما می دانستیم که این برای صلاح و بقای شما و دست بردن دشمنان شما بود . پس ازیشان کی دروغ آشکار می شود و حق از باطل شناخته شود ؟ پس بنابراین قول گروهی از اصحاب ابی جعفر باین مائل شدند و امامت جعفر را ترک کردند . (۱۳)

برای قول تقیه احتیاج دیگر هم بود و آن اینست که ائمه ایشان صحابه رسول ﷺ را مدح و ستایش کرده از فضیلت و سبقت ایشان در امور خیریه طبق فرموده قرآن ، اعتراف نموده و به خلافت و امامت اقرار کردند و علی و اهل بیت نبی بیعت شان را اعلان کرده و دختران آنان را تزویج کردند و روابط صمیمی محکمی با ایشان داشتند . و از شیعه و عهدشان و بیان فساد شان اظهار ییزاری

نمودند. پس حیرت کنید و گرم شوید که حالا این مردم از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستان آنان اظهار بیزاری می کنند و عداوت شدید نشان می دهند با وجودیکه با اهل بیت محبت و خلوص اظهار می کنند. چون این عیب و زشتی را ملاحظه کردند پس هیچ قول صحیمی را نمی بینند مگر این قول : هر چه ائمه ایشان گفتند ، برای تنبیه بود و معذرت ظاهر خود را پوشیده داشتند .

مدح صحابه

۱- اینک علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و خلیفه المسلمین چهارم و امام اول (نزد شان) صحابه را ستایش می کند. من صحابه محمد را دیده ام . هیچ کس از شما مثل آنان نیست . ایشان صبح می کردند ژولیده مو و غبار آلود . شبها در قیام و سجود بسر می بردند . غروبها پیشانی ها را روی خاک می نهادند . از یاد روز قیامت بر شراره ها می ایستادند و پیشانی های شان بر اثر طول بسجده مانند زانوهای بُز بود . از ذکر خدا اشکها در چشم شان جاری می شد و گریبان ها تر می شد . از بیم عذاب و امید ثواب چنان می لرزیدند که درخت از باد صرصر ^(۱۴) .

او گفت درباره شیخین ، ابی بکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه : بنظر من ایشان افضل ترین مردم هستند در اسلام و صحیمی ترین بخدا و رسول می باشند . خلیفه صدیق و خلیفه او فاروق ، موگند بزندگی خود ، مرتبه ایشان در اسلام بزرگ است . مرگ ایشان صدمه عظیم است باسلام .

نهج البلاغت ، ص ۱۴۳ ، خطبه علی ، دار الکتب بیروت ۱۴۸۷ هـ .

خدا بر ایشان رحم کند و بر حسن اعمال شان جزا دهد. (۹۵)

از امام ششم ابو عبدالله نیز روایت شده که او برای ولایت ابی بکر و عمر حکم داده است. کلینی از ابی بصیر روایت کرده: روزی نزد ابی عبدالله نشسته بودم که ام خالد آمد و ازو اجازه خواست. ابو عبدالله گفت: فرصتی داری که کلامش را بشنوی؟ گفتم: بلی. پس او را اجازت داد. پس من با او روی بوریا نشستم. پس او درآمد و مثل زن بلیغ صحبت آغاز کرد. او از ابی عبدالله درباره ابی بکر و عمر پرسید. گفت: با ایشان دوستی دارید. گفت: من به پروردگار خود سوگند یاد می کنم. چون با او ملاقات کردم تو برای ولایت شان حکم دادی. گفت: بلی. (۹۶)

پدرش محمد باقر نیز صدیق اکبر را ستایش کرده، چنانکه علی بن عیسی اردبیلی شیعه مشهور در کتاب خود "کشف الغمة فی معرفة الائمة"، روایت کرد. از امام جعفر پرسیدند: شمشیر را زینت دادن جائز است؟ گفت: بلی. ابوبکر صدیق شمشیر خود را با سیم تزئین نموده. سائل پرسید: آیا شما این طور می گوئید؟ امام از جای خود بر جست و گفت: بلی. صدیق، صدیق بسیار خوبست. هر که او را صدیق نگوید، پس خدا قول او را در دنیا و آخرت راست نگفت. (۹۷)

۹۵- شرح نهج البلاغة از میسم، ص ۳۱، ج ۱، طبع تهران.

۹۶- کتاب الروضة از کلینی، ص ۲۹، طبع هند.

۹۷- کشف الغمة فی معرفة الائمة از اردبیلی منقول از تحفه اثنا عشره

از شیخ عبدالعزيز دهلوی، طبع دوم، مصر، ۱۳۷۸.

همه کس می داند که بعد از نبوت مرتبه صدیقی می باشد .
قرآن بر این شاهد است و در باره آن آیات بسیار است . از آن میان
یکی ازین قرار است :

”فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين وحسن اولئك رفيقا“ . (۹۸)

(پس ایشان با آنان باشند که بر ایشان احسان کرد خدا از پیغمبران
و صدیقان و شهیدان و صالحان و خوبند آنان جهت رفاقت) .

اعتراف خلافت خلفای راشده ثلاثه

۲- علی و اولاد او بر خلافت ابی بکر و عمر و عثمان اعتراف
نموده و اقرار کرده اند . علی وزیر و مشیر بوده ، چنانکه باثبات
رسیده از روی مدحی که در باب این بزرگان گفته اند . علی گفت :
خدا شهرهای فلان (ابی بکر) در حفظ خود دارد . (۹۹) او کجی
را راست کرد . مرض را معالجه کرد . سنت را محکم کرد . فتنه
را فرو نشاند . با لباس پاک ازین جهان رفت . عیش کم بود .
به نیکوئی رسید و از شر برگذشت . اطاعت خداوندی را بجا آورد
و حق او را بکمال اتقا ادا کرد . (۱۰۰)

علی به عمر بن الخطاب گفت هنگامیکه او برای رفتن بجنک

۹۸- سورة النساء : آیت ۶۹ .

۹۹- شارحین نهج البلاغه اتفاق دارند که مراد از فلان ابوبکر است ،
بعضی گویند ، عمر است و ازین دو بیرون نمی روند ، و مطلوب
ما همین است .

۱۰۰- نهج البلاغه ، ص ۲۵۰ .

رومیان مشاورت کرد. "تو خود اگر بسوی این دشمن روانه شوی و در مقابله مغلوب شوی، برای مسلمانان غیر از شهرهای دور دست پناهی^(۱۰۱) نمی ماند. بعد از تو مرجعی نیست که بانجا مراجعه نمایند. پس مرد جنگ دیده و دلیری سوی ایشان بفرست بهمراهی کسانی که طاقت بلا و سختی داشته باشند و پند و نصیحت را بپذیرند. پس اگر خدا ترا غالب کرد، همانست که میل داری و اگر واقعه دیگری پیش آید، تو یاور و پناه مسلمانان خواهی بود." (۱۰۲)

ازین صریح تر این است که گفت، وقتیکه برای رفتن خود بچنگ اهل فارس با او مشورت کرد - فتح مندی و خواری در این امر بکثرت و قلت نیست و این دین خداوندیست که خدا غالب کرده و لشکریست که مهیا ساخته، و کمک نموده تا اینکه رسید بمرتبیه ای که باید برسد. آشکار گردید جائیکه باید آشکار شود. بوعده ای از جانب خدا منتظریم و خدا وعده خود وفا کننده است و لشکر را یاری کننده. مقام سرپرست مملکت مثل رشته ایست که مهره ها را گرد می آرد و پیوند می نماید. پس اگر رشته بگسلد، مهره ها از هم جدا شده پراکنده گردد و هرگز همه آن گرد نیامده است. اگرچه امروز عرب در تعداد کمترند و لیکن بسبب دین اسلام بسیارند. بجهت اجتماع غلبه دارند، تو میخ وسط آسیا باش

۱۰۱- کافه: پناه گاه که آنجا پناه می گیرند.

۱۰۲- نهج البلاغت، ص ۱۹۳.

۱۰۳- التیم بالامر والقائم به، مراد ازین خلیفه است.

۱۰۴- انتظام: ملک که دران مهره ها پیوند می نمایند.

و آسیا را بوسیله عرب بگردان. ایشان را بآتش جنگ بیاور غیر از خود. اگر تو ازین زمین بیرون روی، عرب از اطراف و نواحی آمده عهد را شکنند تا آنچه که پشت سر گذاشته نزد تو از رفتن بکار زار مهم تر می گردد. اگر ایرانی ها شما را به بینند، می گویند: این پیشوای عرب است. اگر مرا و را ببرید، آسودگی خواهید یافت. و آنچه از بسیاری عدد ایشان ذکر کردی، آیا پیش ازین به بسیاری لشکر جنگ نمی کردیم بلکه بکمک و یاری خداوند می جنگیدیم. (۱۰۹)

چون مردم گرد او جمع آمده از عثمان شکایت کردند، علی نزد عثمان بن عفان آمده گفت: مردم پشت سر من می باشند و مرا میان تو و خودشان سفیر قرار داده اند. سوگند بخدا، نمی دانم بتو چه بگویم. نمی دانم چیزی که تو خود آن را نمی دانی؟ ترا بکاری راه نمایم که آن را نشناسی؟ تو میدانی آنچه ما می دانیم. در چیزی از تو پیشی نگرفته ایم که ترا بآن آگاه سازیم. در هیچ چیزی خلوت نمودیم تا آن را بتو رسانیم. تو دیده ای چنانکه ما دیده ایم. تو شنیده ای چنانکه ما شنیده ایم. تو با پیغمبر مجالست نموده ای چنانکه ما مجالست داشته ایم. ابن ابی قحافه و ابن خطاب در درستکاری سزاوار تر از تو نبودند. در حالیکه تو از جهت خویش بر رسول خدا ﷺ از آنها نزدیک تری و بدامادی مرتبه ای یافتی که این دو نیافتند. (۱۱۰)

۱۰۰- نهج البلاغت، ص ۲۰۳، ۲۰۴، طبع بیروت.

۱۰۶- نهج البلاغت، ص ۲۳۴.

علی خلافت ثلاثه را مورد تحسین قرار داده گفت : همان مردم بمن بیعت کردند و بر همان امور بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند . پس برای حاضر جائز نیست که کسی را از خود گزینند و نه برای غائب که رد کند . برای مهاجرین و انصار واجب است که مشورت کنند و بر شخص اتفاق کنند و او را امام نامزد کنند و لیکن این باید فقط برای خشنودی خدا باشد . اگر کسی بر بنای طعن و بدعت از حکم ایشان خارج شد او را پس گردانیده می شود بانجا که از آنجا خارج شد . اگر انکار کند باو بچنگید بعثت این که بر راه غیر مسلمانان تبعیت نمود . خدا او را بگردانید بانطرف که او رو گردانید . (۱۰۷)

علی بن ابراهیم القمی مفسر بزرگ شیعه بصراحت توضیح کرد که هیچ دشواری در فهم نیست . او در ضمن فرموده خدا :

”یا ایها النبی لم تحرم ما احلل الله لك“.

بیان کرد که رسول خدا ﷺ روزی به حفصه گفت : می خواهم بتو رازی بگویم . گفت : بلی . آن راز چیست ؟ گفت : بعد من ابو بکر خلیفه خواهد شد و بعد او پدر شما (عمر) . حفصه گفت : این اطلاع از کجا گرفتید ؟ گفت : خدا بمن اطلاع داده است . (۱۰۸)

از علی روایت می کنند که چون بعد از قتل عثمان مردم می خواستند که با او بیعت کنند ، گفت : مرا ترک کنید و دیگری

۱۰۷- ایضاً ص ۲۶۶ ، ۲۶۷ .

۱۰۸- تفسیر القمی ، ص ۳۷۶ ، ج ۲ ، سورة التحريم ، مطبع نجف ،

را پیدا کنید . اگر شما مرا ترک کنید ، پس من یکی باشم و سخن شما را می شنوم و اطاعت می کنم . هر کرا شما والی امور خود گردانید ، من وزیر شما می باشم بهتر از امیر . (۱۰۹)

ازو بیچ ام کلثوم با عمر بن خطاب

۳- باضلاع شما می رسانیم روابط محکمی که بین من و خلیفه و علی بوده است . علی دختر خود از فاطمة الزهرا را بعمر الفاروق خلیفه الرسول الامین در ازدواج داد . و محدث و مفسر و ائمه (معصومین) شیعه این ازدواج را اعتراف می کنند . کلینی از معاویه بن عمار و او از ابی عبدالله روایت می کند . من درباره زنی پرسیدم که شوهرش فوت کرده بود . در خانه خود عده را نگهداشت یا چنانکه او خود خواست . گفت : بلکه چنانکه او خواست . چون عمر فوت کرد ، علی به ام کلثوم رفت و بخانه برد . (۱۱۰)

ابو جعفر طوسی مثل این روایت را در کتاب خود "تهذیب الاحکام فی باب عده النساء" و نیز در کتاب الابصار ، (ص ۸۵ ، ج ۲) ، آورده .

طوسی نیز از جعفر و او از پدر خود روایت می کند که ام کلثوم دختر علی و پسرش زید بن عمر بن الخطاب هر دو در یک ساعت مردند . نمی دانم کدام یک ازیشان پیش از دیگر وفات یافت و هیچ یک ازیشان حق وراثت نیافت و همه کس

۱۰۹- نهج البلاغه ، ص ۱۳۹ .

۱۱۰- الکافی فی الفروع ، باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها این تعدی ،

ص ۳۱۱ ج ۲ ، طبع هند .

بر ایشان نماز جنازه ادا کردند. (۱۱۱)

کلینی بابی آورده باسم باب فی تزویج ام کلثوم ، و تحت آن حدیثی آورده از زراره و او از ابی عبدالله روایت کرده که او گفت درباره تزویج ام کلثوم : این فرجیست که از ما غصب کرده شده است . (۱۱۲)

محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی بیان می کند که اولاد فاطمه ازین قرار بود : ام کلثوم ، حسن و حسین و محسن و زینب الکبری و ام کلثوم که با عمر ازدواج کرد . (۱۱۳)

شهید ثانی شیعه زین الدین العاملی می گوید . نبی دختر را بنکاح عثمان داد و دختر خود را بابی عاص داد و ایشان از بنو هاشم نبودند و همین طور علی دختر خود ام کلثوم را بنکاح عمر داد . عبدالله بن عمرو بن عثمان ، فاطمه دختر حسین را و مصعب بن الزبیر خواهر او مکینه را بنکاح خود آوردند و این تمام از بنو هاشم نبودند . (۱۱۴)

در ذم شیعه و لعنت بر آن

ع- این است روش علی و اولاد ائمه معصومین (نزد شان) با اصحاب رسول ﷺ و خلفای شان ولی بر شیعه که منتسبان

۱۱۱- تهذیب الاحکام از طوسی ، ص ۳۸۰ ، ج ۲ ، کتاب المیراث ، طبع تهران .

۱۱۲- الکافی فی الفروع ، ص ۱۴۱ ، ج ۲ ، طبع هند .

۱۱۳- مناقب آل ابی طالب ، ص ۱۶۲ ، ج ۳ ، طبع بمبئی (هند) .

۱۱۴- مسالک الانام ، ج ۱ ، کتاب النکاح ، طبع ایران .

و پیروان و مدعیان محبت شان می باشند ، غضبناک می شوند و علانیه مذمت می کنند . اینک علی ، امام معصوم اول (بگمان ایشان) شیعه و رفقای خود را ملامت می کند و دعای بد می کند و می گوید :

”موگند بخدا ، گمان می کنم بهمین زودی ایشان بر شا مسلط می شوند باجتماع خود که بر باطل دارند و از پراگندگی شا که بر حق بود، دارید و بامام خود نافرمانی می کنید و ایشان در راه باطل امام خود را اطاعت می کنند و ایشان امانت به مالک ادا می کنند و شا خیانت می کنید . ایشان در شهر ها اصلاح می نمایند و شا فساد می کنید . اگر یکی از شا را قدح چوبی بامانیت گذاردم ، می ترسم بند آن را می برید . بار خدایا ، من از ایشان بیزارم . دل تنگ شده ام و ایشان هم از من ملول گشته اند . پس بهتر ازینان بمن عطا کن و بجای من بد تری را بآنها عوض ده . بار خدا یا ، دلهای ایشان را نابود کن چنانکه نمک در آب (۱۱)“

بر ایشان لعنت ها می فرستاد و می گفت : ای نامردها که آثار مردانگی در شا نیست . کسانی که عقل های شا مانند عقل های بچه ها و زنهای بے خرد است . ای کاش من شا را نمی دیدم و نمی شناختم . موگند بخدا ، نتیجه آن پشتیبانی و غم و اندوه است . خدا شا را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کردید و سینه مرا از خشم آگندید و در هر نفس غم و اندوه بمن خوراندید و بسبب نافرمانی و بی اعتنائی رای و تدبیرم را فاسد و تباه ساختید تا اینکه

قریش گفتند . پسرای طالب مرد دلیری است ولیکن علم جنگ کردن ندارد .

خدا پدر شان را بیمارزد . آیا هیچیک از ایشان بیشتر از من ممارست داشته و ایستادگی او بیشتر از من بوده . هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم که آماده جنگ گردیدم . اکنون شصت سال از عمرم می گذرد لیکن رای ندارد کسیکه پیروی از احکامش نمی کنند . (۱۱۶)

و نیز گفت : ای مردمی که بدن های شان یکجا و آرزو های شان منتشر است . سخنان شما سنگهای سخت را نرم می گرداند و کار شما دشمنان را بطمع می اندازد . در مجالس می گویند چنین و چنان . چون وقت جنگیدن می آید ، می گویند : حیدی حیات (ای جنگ از ما دور شو) . کسیکه شما را خواند ، دعوت او را قبول نکردید . کسیکه برای شما ریج کشید ، دل او راحت و آسایشی نیافت . بهانه های شما از حلاوت و گمراهی است . شما از من تأخیر می طلبید تا برای ادا کردن و ام بهانه آرید . ذلیل و ترسیده نمی تواند از ظلم و ستمی مانع گردد و حق بدست نمی آید مگر بتلاش و کوشش . کدام خانه را بعد از خانه خود باز می دارید ؟ و با کدام امام بعد از من بجنگ می روید ؟ بخدا ، فریب خورده آنست که او را فریب داده اید و کسیکه به کمک شما موافق شد ، سرگند بخدا ، کامیاب شد بی تیری که بی زینت تر است . کسیکه بکمک شما تیر می اندازد پس به تیر مر شکسته بی پیکان تیر انداخته . سوگند بخدا ، صبح کردم در حالتیکه گفتار شما را باور ننموده بامداد شما طمع

نداریم . دشمن را بکمک شما نمی ترسانم . چگونه است حال شما ؟ چیست داروی درد شما ؟ علاج شما چیست ؟ دشمنان مردمانی هستند مثل شما . آیا سخن می گوئید بی آگهی . غفلت دارید دور از پربیز گری . طمع دارید غیر از حق . (۱۱۷)

علی انصار معاویه را متاعیش می کند و شیعه را ملامت می کند : و سوگند بآن که جان من بدست اوست ، این گروه بر شما غلبه خواهند نمود . زیرا که آنها از شما بحق مزا وار ترند لیکن از جهت عجزه ایشانست سوی باطل امیر شان . و بتعویق انداختن شما برای حق من . هر آئینه است ها صبح می کنند شب را در حالیکه از رؤسای خود ترمی دارند و من شب را صبح می کنم در حالیکه از متم رعیت خود ترم دارم . شما را برای جهاد طلبیدم ، نرفتید . شما گوشزد نمودم ، نشنیدید . نهان و آشکار شما را دعوت کردم ، اجابت نکردید . پند دادم ، نپذیرفتید . شما حاضر هستید مانند غیب . غلام هستید مانند ارباب . حکمتها بشما می گویم ، فرار می کنید . شما را نصیحت می کنم ، پراکنده می شوید . شما را بر جهاد باغیان ترغیب می کنم ، آخر سخن نرسیده بودم که مانند فرزندان سبا شما را پراکنده می بینم . بمجالس خود باز می گردید و مانند خود یک دیگر را گول می زنید . هر صبح شما را راست می می گودانم ، شب بسوی من باز می گردید مانند پشت کهن کج شده . پند دهنده عاجز شد و شنونده آن را مشکل پنداشت .

ای کسانیکه بن های شان حاضر و عقل های شان ناپید .
بسبب اختلاف آرای ایشان رؤسا گرفتار هستند . امیر شما خدا را
اطاعت می کند و شما حکم او را بجا نمی آورید . رئیس اهل شام
نافرمانی خدا می کند و ایشان مطیع او هستند . بخدا ، دوست دارم
که با معاویه داد و ستد کنم ، دینار را برابر درهم . از من ده نفر
را بگیرد و یک نفر از ایشان را بدهد .

ای اهل کوفه ، از شما بسه چیز و دو چیز بغم واندوه مبتلا
شده ام . اول اینکه گوش دارید و کر هستید . دوم اینکه گویا
هستید و گنگید . سوم ، با اینکه چشم دارید و کور هستید . در
هنگام جنگ در راستی چون مردان آزاده نیستید . در هنگام بلا
و مآخنی مثل برادران معتبر نیستید . دست های شما خاک آلود .
ای کسانیکه مثل شتر های هستید که ساربانان غائب است .
اگر از جانی جمع می آئید ، بجانب دیگر متفرق می شوید .
سوگند بخدا ، گهن دارم که اگر جنگ سخت شود و آتش زدو
خورد شعله گیرد ، از پسر ابی طالب جدا خواهید شد مانند جدا
شدن زن از بچه ای در شکم خود . (۱۱۸)

و نیز گفت : سوگندی بخدا ، اگر امید شهادت نبودی هنگام
ملاقات با دشمن اگر مقرر باشد ، براسب سوار شده از شما دور می
شوم . چنانکه جنوب از شمال دور هست . بسیار طعن زن و عیب
چین ، روگرداننده ، مکر و حيله کننده در فزونی عدد شما با کمی
اجتماع دل های تان هیچ فائده نیست . (۱۱۹)

۱۱۸- نهج البلاغت ، ص ۱۴۱ ، ۱۴۲ .

۱۱۹- ایضا ، ص ۱۷۶ .

باز گفت : شما شایان اعتماد نیستید که بآن تمسک جست .
 نه مددگران هستید که بشما پناه گیرم . در وقت ندا شما آزاده
 راست گو نیستید . وقت مشورت کردن برادران ثقه نمی باشید . (۱۲۰)
 باز اوصاف آن را تعریف می کند ، خدا را سپاسی می گزارم
 بر امری که لازم نموده و بر فعلی که مقدر فرموده و برای
 آزمودن شما ، ای گروه ، چون فرمان دادم ، اطاعت نکردید . چون
 دعوت کردم . نپذیرفتید . اگر مهلت دادم ، گزاف گفتید . اگر
 جنگی پیش آید ، ضعف و سستی نشان می دهید . چون مردم بر امام
 مجتمع شدند ، طعن زدید . اگر در سختی مبتلا شدید ، رو بگردانیدید .
 دشمن شما بی پدر باشد . شما برای امداد منتظر چه هستید ؟ جهاد
 بر شما فریضه است . مرگ یا خوارى برای شماست . سوگند بخدا ،
 اگر اجل من برسد ، البته خواهد رسید . میان من و شما جدائی
 می افکنند . من از هم نشینی شما بیزارم . اجر شما با خداست .
 آیا دینی نیست که شما را گرد آورد و غرق نیست که شما را آماده
 سازد . آیا شگفت نیست که معاویه متمکران فرومایه را می خواند
 او را اطاعت می کنند بدون اینکه کمک و بخشش نماید . شما را
 دعوت می کنم در حالیکه وارثان اسلام و باقیانده مردم هستید ،
 با کمک و بخشش ، از من پراکنده می شوید و با من مخالفت
 می کنید .

اگر حکم خشنودی من می آید شما بطرف من نمی آید و خشنود
 نمی شوید . نه بر ناراضی و رنجش من اجتماع نمائید . محبوب ترین

چیز که با او ملاقات کنم ، مرگ است . بتحقیق قرآن را بشما درس دادم و دلیل عا آوردم ، شما شناختید آن را که آشنا نبودید . چیزیکه ناگوار بود ، بشما گوارا ساختم . اگر کور می بود ، می دید یا خفته می بود ، بیدار می شد . آنانکه از خدا در جهالت نزدیک ترین می باشند ، پیشوای آنان معاویه و آموزگارشان این النافعه است . (۱۲۱)

شیعه در نگاه ائمه غیر از علی

این است که امیر المؤمنین علی گفت و آنچه حسن و حسین و دیگر از ائمه معصومین (نزد شان) درباره شیعه گفت ، ازین قرار است : کلینی از ابی الحسن موسی روایت می کند که گفت : اگر شیعه مرا از یک دیگر جدا کنید ، می یابید ایشان را توصیف کنندگان و اگر ایشان را امتحان کنید ، می یابید آنان را مرتدین . (۱۲۲)

ملا باقر مجلسی در مجالس المؤمنین بیان می کند . او از امام موسی کاظم روایت می کند که گفت : من هیچ کس را نه باقم که وصیتم را قبول کند و حکم را اطاعت کند مگر ابی عبدالله بن یعقوب . (۱۲۳)

کشی از پدر خود جعفر روایت می کند که او نیز گفت : بخدا من هیچ کس را نیاقم مگر اطاعت کند و قول مرا قبول کند مگر ابی عبدالله بن یعقوب . (۱۲۴)

۱۲۱- نهج البلاغت ، ص ۲۵۸ ، ۲۵۹ .

۱۲۲- کتاب الروضة از کلینی ، ص ۱۰۷ .

۱۲۳- مجالس المؤمنین ، مجلس خامس ، ص ۱۴۴ ، تهران .

۱۲۴- رجال الکشی ، ص ۲۱۵ ، طبع کربلا (عراق) .

حسن بن علی درباره شیعه خود گفت: بخدا، می بینم که معاویه با من خوبتر رفتار می کند ازین مردم که گمان دارند شیعه من هستند. اینان برای قتل من سعی کردند و مال مرا گرفتند. بخدا من با معاویه عهد می بندم تا خون من مصئون و اهل من مامون باشد. این بهتر است که ایشان با من بجنگند و من اهل بیت را تلف کنم. بخدا، اگر من با معاویه می جنگیدم آنان مرا از گردن می گرفتند حتی باو تسلیم شده جان سلامت می بردند. بخدا، اگر او صلح کنم و محترم شوم بهتر است که می جنگم و اسیر شوم. او بر من احسان می کند و این تا آخر زمان بر بنی هاشم خواهد بود. از معاویه و اولاد او بر زنده و مرده احسان خواهد بود.

و گفت: من اهل کوفه (شیعه و شیعه پدرش) را شناختم و آنان را آزمائش کردم و هر آنکه فاسد است ازو هیچ صلاح نیست. ازیشان هیچ امید وفا نیست. بر قول و فعل شان هیچ عهدي نیست. ایشان پراکنده خاطر هستند. بما می گویند که دلهايشان با ماست و لیکن شمشیرهای شان بر سر ما کشیده است.

برادرش حسین به شیعه خود گفت: وقتی که بر خلاف او جمع شدند برهنائی که او را مساعدت کنند، بعد ازین که او را بکوفه دعوت نمودند و بامسلم بن عقیل نایب او بیعت کرده بودند: ای مردم. هلاکت باشد بشما. اندوه و سختی و نگوئساری بشما. هنگامیکه بما فریاد زدید چون رنج دیده بودید و ما بفریاد شما رسیدیم بی آرامش. شمشیری که بدست خود داشتید، بر ما کشیدید

و آن آتش را روشن کنید که ما برای دشمنان شما و دشمنان خود بر افروخته بودیم - شما با دوستان خود بداندیشی و با دشمنان خود نکوئی کردید بدون عدل که میان شما انتشار داده شد هیچ امیدی ازیشان نداشتید . هیچ گناهی از ما نبود که شما داشتید . پس چرا نباشد برای شما عذاب که شما ما را مجبور می کردید در آنحالیکه شمشیر در نیام و دل در آرامش بود . و لیکن شما برای بیعت ما عجلت نمودید مانند پرندۀ تیز رو و هجوم آوردید مثل پروانه ها . بعد از آن از حقاقت خود (۱۳۷) بیعت را شکستند . لعنت و دوری برای سرکشان این است است . (۱۳۸)

این چنین مثالها بسیار است و همین اسباب بوده که ایشان به قول تقیه پناه جستند . بی شک مدح صحابه (که رؤسای آنها ابوبکر و عمر و عثمان می باشند) و قدح صحابه یکجا ممکن نیست . همان طور ذم و لعنت شیعه با مدح شان جمع کردن ممکن نیست . چنانکه این قول شاهد است . "نشانیهای دین از غیر شیعه ما مگیرید . اگر این چنین کردید گویا دین را از خائنان گرفتید که با خدا و رسول ﷺ در امانات خیانت کردند . بر ایشان لعنت

۱۲۷- ای لطف الله . این شیعه های شما می باشند . این کسانی که شما می خواهید با اهل سنت مقرب باشند . آنانکه با ائمه خود وفا نکردند ، در وفا داری خود صمیمی نبودند ، چه طور با اهل سنت صمیمی باشند و سخنان حق بگویند . پس چه می گوئید ای آنا - بر خطیب چرا ابراد می گیرید و این جاعه و حزب شما کدام است که بر آن افتخار دارید . ای لطف الله ، خانواده شما چقدر بد عمل است .

خدا و رسول ﷺ و لعنت فرشتگان و لعنت آبای معزز و نیکو
و لعنت از من و از حزب من باشد تا روز قیامت. (۱۳۹)

پس میان ابن و آن چه طور اجتماع ممکن است. ایشان می
گویند: ائمه تقیه می کنند. این تنها وسیله رهائیست از عیب
گیرها. لیکن اگر کسی از ایشان می پرسد، چه کس می داند
که تقیه آن است یا ابن؟ حق و درست کجاست؟ دروغ و راستی
کجا؟ و حق و باطل کجا؟ :

”فإذا بعد الحق إلا الضلال فاني تصرفون“

(بعد از حق گمراهیست که شما رواج می دهید.)

اقوال شیعه را ملاحظه کردید در مدح صحابه ابی بکر
و عمر و عثمان و بیعت شان و تزویج صحابه با دختران ایشان
و بیزاری شان از شیعه یخود شان، پس می پرسیم چه چیز ایشان
را بر تقیه مجبور کرد؟ آیا این اجبار از خوف جان بوده که
ایشان مجبور شدند بگفتن این چنین اقوال که مبنی بر حقایق
و واقعیات است مثلاً باز ماندگی شیعه از مساعدت ائمه و بری الذمه
شدن و باز کشیدگی ائمه از ایشان.

موازنه کنید اصحاب شکسته پشت و فاجر ایشان را با اصحاب
مخلص و نیکوکار رسول و در نگه دارید که ایشان بر فضیلت
خلفای راشدین شهادت دادند و بر دست شان بیعت کردند و
نزد شان صحت وزیر و مشیر را قبول کردند. پس ایشان را که
۱۲۹- رجال الکشی، ص ۱۰، باب فضل الرواة و الحديث، طبع کربلا
(عراق).

مجبور کرد و چه خوف بر ایشان مسلط بود که اقوال و افعال خود را ترک گفتند؟ اگر علی با عمر بغض می داشت هنگامیکه عمر درباره شرکت خود در جنگ فارس و روم از او مشورت کرد او در عمر مشورت می داد که او بشخص خود در جنگ شرکت کند تا بقتل رسد و علی و اهل بیت نبی راحت می شدند. ولی اینطور نشد، برعکس علی شرکت عمر را بشخص خود ناپسندید و مانع آمد، و او را 'اصل عرب' و 'سلک مهره‌ها' بشار آورد. ای بندگان خدا دوری کنید.

در رد قول تقیه

استدلال ایشان در جواز تقیه در حال ترس جان، از آیات قرآنی و احادیث و روایات جز از ریشخندی نیست که عقلاء بدان کنند.

ایشان باین آیات قرآنی استدلال می کنند :

"وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ".

(خود را بدست خود بهلاکت میندازید).

"فَنظَر نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ".

(پس نگریست نگریستی در نجوم. پس گفت. بدرستی که من بیمارم).

"وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ".

(آمدند برادران یوسف. پس داخل شدند بر او. پس شناخت ایشان را و آنها بودند مر او را ناشناستندگان) ۹

”لا يتخذ المؤمنون الكافرين أولياء“.

(باید نگیرند مؤمنان ، کافران را دوست).

”و إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان“.

(جز اینکه جبر کرده شد و دلش اطمینان داشت بایمان).

و دیگر آیات و روایات مثل قصه ابی جندل و ابی ذر و ابی بکر و غیره . این همه استدلال باطل است ، زیرا که آیات و روایات در این موضوع هرگز دلالت نمیکند بر جواز دروغ و تقیه و اصرار بر آن . بلکه آیات و روایات صریحاً دلالت میکند که دروغ و تقیه شیعی در هیچ حال جائز نیست مثلاً قول خداوندیست :

”يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس“ . (۳۰)

(ای پیغمبر برسان آنچه نازل شده بتو از پروردگارت و اگر نکردی ، نرساندی پیغامهای او . خدا نگهدار ترا از مردمان) .
و قول او :

”الذين يبلغون رسالات الله ويخشونه ولا يخشون احداً الا الله“ . (۳۱)

(آنانکه میرسانند رسالتهای خدا را و می ترسند او را و نمی ترسند از کسی مگر خدا) .

۱۳۰- سورة المائدة : آیت ۶۷ .

۱۳۱- سورة الاحزاب : آیت ۳۹ .

”فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشركين“ (۱۳۲)

(آشکار کن آنچه مأمور شده ای و روگردان از مشرکان) .

”وكان من نبي قاتل معه ربيون كثير فما وهنوا لما اصابهم في سبيل الله وما ضعفوا وما استكانوا والله يحب الصابرين“ (۱۳۳)

(بسا از پیغمبری که کار زار کردند با او مپاهیان بسیار . پس مستی نکردند و آنچه رسید ایشان را در راه خدا و ضعیف نشدند و فروتنی نکردند . خدا دوست دارد صابران را) .

”ولا يخافون لومة لائم“ (۱۳۴)

(نمی ترسند از سرزنش سرزنش کننده) .

”يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين“ (۱۳۵)

(ای کسانی که ایمان آوردید ، از خدا بترسید و باشید از راستگویان) .

”يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا“ (۱۳۶)

(ای کسانی که ایمان آوردید ، از خدا بترسید و بگوئید قول محکم و صواب) .

و قول رسول خداست :

۱۳۲- سورة الحجر : آیت ۹۴ .

۱۳۳- سورة آل عمران : آیت ۱۴۶ .

۱۳۴- سورة المائدة : آیت ۵۴ .

۱۳۵- سورة التوبة : آیت ۱۱۹ .

۱۳۶- سورة الاحزاب : آیت ۷۰ .

وعلیکم بالصدق. (۱۳۷)

(راست گویی را شعار خود بسازید).

کبرت خیانة ان تحدث اخاک حدیثا فهو لك به مصدق
وانت به کاذب. (۱۳۸)

(این خیانت بزرگیست که شما به برادر خود سخن بگویید او شما را
راست گو می پندارد ولی در اصل شما دروغ میگوئید).

قول علی ۶ است :

آدم نمی تواند لذت ایمان را یابد تا اینکه دروغ را از هر
نوع هزل وجد ترک گوید. (۱۳۹)

نیز از قول اوست :

ایمان این است که صدق را ترجیح بدهید اگرچه بضرر شما
باشد بر دروغ اگرچه برفع شما باشد. (۱۴۰)

اما اگر از آیاتی که استدلال می کنند ، چیزی بنبوت میرسد ،
این است که این آیات دلالت میکنند که توریه جائز است :
چنانکه در قصه ابراعیم که او بایشان گفت : انی مقیم ، یعنی من
بیزار هستم از عمل شما .

۱۳۷- رواه البخاری و مسلم .

۱۳۸- رواه ابو داؤد .

۱۳۹- الکافی فی الاصول ، باب الکذب .

۱۴۰- نهج البلاغت .

و اما در قصه یوسف نه توبه است نه تقيه ، زیرا که شناختن يوسف برادرانش را و نگفتن به برادران ابن امر را هیچ نوع دلالت بتقيه نمیکند .

معنای قول 'الا من اکره' این نیست که مردم را درس کفر بدهید و بر حرام فتوی دهید و بر ضد حق تهریض کنید بلکه فقط این است که در حالت اضطرار و اجبار قول کفر بگوئید در حالیکه شما نه بآن اعتقاد دارید و نه بآن عمل دارید . (۴۱)

اما درباره قول خداوندی :

”لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء“.

در این آیت هیچ مسأله تقيه نیست و همین طور معنای

”لا تلتقوا بایدیکم الی التهلكة“.

این است که مسلمانان بچیزی خل نکنند مبدا منجر بهلاک شوند“ . علماء و ائمه و مفسرین شیعه همین معنی را کرده اند ،

۱۴۱- خازن در تفسیر خود زیر این آیت : اجماع دارند بر این که کسیکه بر کفر مجبور کرده شود ، بر او جائز نیست که کلمه کفر را بتصريح گوید بلکه باید که با معارضه گوید تا دیگران را بشبه افکنند که او کفر می گوید . اگر او بر تصريح مجبور کرده شود ، این برای او مباح است بشرطیکه بر ایمان اطمینان قلب دارد و بر کلمه کفر ایمان ندارد . و اگر صبر کند حتی قتل شود ، این فعل مثل امر یا سر یا سمیه افضل است . ایشان متقول شدند و کلمه کفر را از زبان نیاوردند . و اگر بلال بر عقرب صبر کرد بر او ملائت نیست (تفسیر خازن ، ص ۱۳۶ ، ج ۲) .

چنانکه در کتاب 'خلاصة المنهج' و دیگر تفاسیر شیعه موجود است .

اما در قصه ابی جندل و ابی زر هیچ شائبه تقیه نیست . اما در قول ابوبکر این است چون کفار از ابوبکر پرسیدند دربارهٔ مردیکه در جلو بود .

ابوبکر گفت :

”رجل بهدینی السبیل“ .

(مردیست که بمن راهنمایی میکند) .

در این جواب نیز هیچ علاقه ای به تقیه نیست . آما رسول خدا براه خیر و راه جنت راهنمایی نمیکند . دیگر این است چنانکه شاه عبدالعزیز دهلوی در تحفه گفته ، تقیه بدون خوف نمی باشد و خوف دو نوع است . یکی خوف جان و این از دو سبب بائمه حضرات منطبق نمی شود . سبب اول اینکه مرگ طبیعی شان در اختیار شان است (بگمان شیعه) چنانکه کلینی در 'کافی' این مسأله را باثبات رسانده است .^(۱۲) و دربارهٔ آن بابی بسته و تمام امامیه بآن اجماع دارند . سبب دوم اینکه ائمه از گذشته و آینده باخبر هستند .^(۱۳) ایشان از مرگها و کیفیت مرگ و اوقات بالخصوص مرگ آگاهی دارند . پس قبل از وقت خوف جان ندارند و پس هیچ احتیاجی ندارند که در دین نفاق دارند و جمهور مسلمانان را فریب دهند .

۱۴۲- ذکر آن بتفصیل در باب و 'شیعه و سنه' گذشت .

۱۴۳- تفصیل آن در باب اول گذشت .

دوم خوف مشقت و ایذای بدنی و دشنام و بدگویی و هتک حرمت . بی شک تحمل این امور با صبر شیوه علمای بوده است . ایشان در بجا آوری احکام الهی همیشه متحمل بلا بوده اند .

و اگر در برابر سلاطین جابر قیام نموده اند . اهل بیت نبوی را بیشتر سزاوار است که برای فیروزی دین جد خود متحمل شدائد باشند . اگر تقیه واجب می بود ، امام الائمه (علی) چرا از بیعت خلیفه رسول شش ماه توقف میکرد ! در اول مرحله او را از ادای واجب که مانع آمد ؟ (۱۴۴)

علی و اولاد او اهل تقیه نبودند زیرا که تقیه می باشد هنگامیکه خوف جان و جلو داری از شر باشد . و ائمه شیعه بگمان ایشان ، آنقدر قوت داشتند که دیگران نداشته اند ، چنانکه قبلاً معتقدات آنان درباره ائمه بیان کرده ایم و چنانکه طبرسی نیز ذکر کرده : عمر با سلیمان دعوی کرد و می خواست او را ایذا رساند . امیر المؤمنین بر او رجست و جامه او را بر گرفت و بجایکی بر زمین زد . (۱۴۵)

راوندی بیان می کند که علی را اطلاع دادند که عمر درباره شیعه تا حرف بد می گوید و علی در راه بساتین مدینه او را بر خورد و علی در دست کمان داشت . گفت : ای عمر . بمن اطلاعی

۱۴۴- مختصر التحفة الاثنا عشریه ، از شاه عبدالعزیز دهلوی ، باختصار

و تهذیب از سید محمود شکاری آلوسی ، بتحقیق و تعلیق از سید

محمد الدین الخطیب ، طبع مطبعة السفیه ، ۱۳۸۷ هـ .

۱۴۵- الاحتجاج از طبرسی ، ص ۱۵ ، طبع ایران .

رسیده که شاه درباره شیعه مرا حرف بد گفته آید. گفت: باز کشید از بن کاری. گفت: این است برای شما و کسان را بر زمین زد و او از دها گردید مثل شتر دهان کشاده. او جانب عمر پیش رفت تا او را بلعد. عمر فریاد زد. الله الله. ای ابا الحسن، بعد ها در چیزی تجاوز نمی کنم و تشرع و عجز نمود. علی دست بر از دها زد و کسان بر حالت قبلی برگشت. عمر بمنزل خود رفت ترسناک. (۱۴۶)

این قول به علی منسوب است: بخدا اگر من تنها می بودم و اینان بمقدار همه کائنات، من هرگز از ایشان نه باکی می داشتم نه می ترسیدم. (۱۴۷)

این خاصه علی نیست بلکه تمام ائمه این شجاعت و قوه و معجزات دارند که نصیب دیگران نیست. چنانکه از ابی الحسن علی بن موسی، امام هشتم (نزد شان) روایت شده که او گفت: برای امام علامات است: او بهترین عالم و بهترین حاکم از مردم می باشد و متقی ترین و حلیم ترین و شجاع ترین مردم می باشد. او از جلو و از عقب می بیند. سایه او بر زمین نمی افتد. دعایش مستجاب است. اگر دعاء کند، کوه دو نیم می شود. نزد او سلاح رسول خدا ﷺ و شمشیر علی است.

کلینی روایت می کند که: امام نیز الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان دارند. اسمی دارند که ازان تیر و نیزه بر او

۱۴۶- کتاب الخراج والجرایح از راوندی، ص ۲۰، ۲۱، طبع بیبی،

(هند)، ۱۳۰۱ هـ.

۱۴۷- نهج البلاغه، خطبه علی.

مؤثر نیست . پس کسیکه این شان دارد ، او باید چرا تقیه کند
و از که تقیه کند ؟

در آخر می پرسم که نزد شیعه تقیه یا بتعبیر صحیح 'دروغ'
تا چه وقت واجب می ماند ؟

اردبیلی از حسین بن خالد روایت می کند که رضا گفت :
هر که ورع ندارد ، دین ندارد و هر که تقیه ندارد ، ایمان ندارد .
نزد خدا گرامی ترین مردم آنست که بیشتر از همه بر تقیه عمل
می کنند . ازو پرسیدند : ای ابن رسول صلی الله علیه و آله ، تا چه وقت ؟ گفت :
تا وقت معلوم یعنی تا روزی که قائم ما بظهور آید .^(۱۹) پس آنکه

۱۴۸- الخصال از ابن بابویه القمی ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، طبع ایران .
۱۴۹- سید لطف الله صافی بر تقیه عمل کرد چون گفت : شیعه تقیه را
جائز دانستند و در ادوار بعمل آوردند که . امیران ستم کار و حکام
جابر مثل معاویه و یزید بر شهر های اسلامی تسلط بودند .
ای صافی . این در زمان حال است . تقیه فقط در آن زمان نبود
بلکه در این زمان نیز در جریبان است تا زمان ما و این دروغ از
شیعه شایع است . ای صافی ، تو نیز آن را بعمل آورده ای و کتابچه
شما بر از دروغ و باطل است . شما الآن بر این عمل می کنید
و تنبیه می گوئید : تقیه در ماضی بوده است الآن نیست . چنانکه
اممه شما می گویند : تقیه در ماضی بوده و تا خروج قائم ادار خواهد
داشت ، که او تا بحال بیرون نیامد و تا ابد هرگز بیرون
نخواهد آمد .

حالا بگو راست گو کیست . تو یا ائمه تو ؟ یا بالفاظ دیگر :
دروغ گو کیست تو یا ائمه تو ؟

ملاحظه کنید روایات و احادیث را که در مذنب شاست که شما
ازان آگاه نیستید یا از جهت شرم و خجالت اظهار نا آگاهی کرده
اید . زیرا که آن ظاهر می کند آنچه را که پنهان دارید و انشا می
کند آنچه مخفی دارید و رسوا می کند آنچه که نهان دارید .

تقیه را قبل از خروج قائم ترک کرد ، از ما نیست .^(۱۰۰)
 کلینی از علی بن حسین روایت کرده که گفت : بخدا ، اگر
 کسی از ما قبل خروج قائم ، بیرون خواهد آمد مثل چوزه ایست
 که از آشیانه خود بیرون آمد و پیش ازین که بال هایش را
 کشاد ، بچها او را می گیرند و می اندازند .^(۱۰۱)

ابن بابویه نوشت : تقیه واجب است . ترک او تا ظهور
 قائم جائز نیست . پس کسیکه قبل خروج او ترک کرد ، او از
 دین خدا و دین امامیه بیرون شد و با خدا و رسول ﷺ و ائمه
 مخالفت کرد .^(۱۰۲)

این است دین امامیه ، دین شیعه اثنا عشریه ، دین دروغ
 و مکر و فریب و از دروغ تا ابد نجات نیست . خدای بزرگ
 و برتر در کتاب خود برای ایشان و برای ما شرح داده :

”فمن اظلم من كذب على الله وكذب بالصدق اذ جاءه اليه
 في جهنم مثوى للكافرين والذي جاء بالصدق وصدق به اولئك هم المتقون ، لم
 ما يشاءون عند ربهم ، ذلك جزاء المحسنين . ليكثر الله عنهم اسوا الذي
 عملوا ويجزيهم اجرهم باحسن الذي كانوا يعملون ، اليه الله بكاف عبده
 ويخوفونك بالذين من دونه ومن يضلل الله فما له من هاد ، ومن
 يهد الله فما له من مضل اليه الله يميز ذى انتقام“ .^(۱۰۳)

می

۱۰۰- کشف النعمه از اردبیلی ، ص ۳۹۱ .

۱۰۱- کتاب الروضة از کلینی .

۱۰۲- الاعتقادات از ابن بابویه القمي .

۱۰۳- سورة الزمر : آیت ۲۲ تا ۲۶ .

(پس کیست ظالم تر از آنکه دروغ بست بر خدا و تکذیب نمود راست را چون آمد. آیا نیست در دوزخ مقام می کافران را. و آنکه آورد صدق را و تصدیق نمود آن را، ایشانند پرهیزگاران، مرایشانراست آنچه خواهند نزد پروردگار شان. آنست پاداش نیکوکاران تا محو کنند ازیشان بدترین آنچه کردند. پاداش دهد ایشان را نزد شان بخوب ترین آنچه می کردند. آیا نیست خدا کفایت کننده بنده را و می ترسانند ترا با آنکه از غیر او نیند. و کسی را که اضلال کرد خدا، پس نیست هیچ هدایت کننده و کسی را که هدایت کرد خدا، پس نیست مر او را هیچ گمراه کننده. آنها نیست خدا غالب و صاحب انتقام).

خدا مولای بزرگ ما درست فرموده.



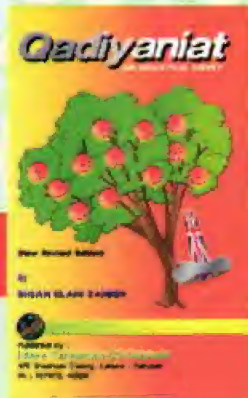
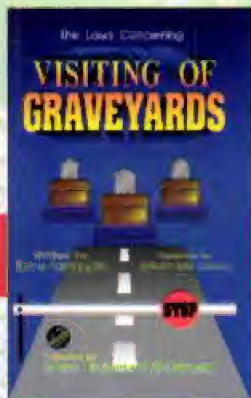
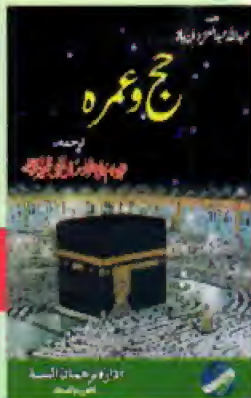
مصادر الكتاب

(٢٠) سنن الداريمى	(١) القرآن الكريم
(٢١) مستدرك حاكم	(٢) تفسير ابن جرير الطبرى
(٢٢) مشكاة المصابيح	(٣) تفسير جامع البيان للقرطبي
(٢٣) البرهان فى علوم القرآن للزركشى	(٤) تفسير ابن كثير
(٢٤) العوائق للشاطبى	(٥) تفسير المصداق للنسفى
(٢٥) المشفاء للقاضى عياض	(٦) تفسير لباب التاويل للخازن
(٢٦) الفصل فى الملل والنحل لابن حزم الظاهرى	(٧) تفسير مفاتيح الغيب للرازى
(٢٧) الاحكام فى اصول الاحكام لابن حزم الظاهرى	(٨) الامام نسيفى
(٢٨) الاحكام للامامى	(٩) تفسير الكشف للزمخشرى
(٢٩) التوضيح فى الاصول	(١٠) فتح البشير للشوكلى
(٣٠) التلويح على التوضيح	(١١) تفسير ابن عباس
(٣١) المنار فى الاصول	(١٢) صحيح البخارى
(٣٢) تاريخ الملوك و الامم للطبرى	(١٣) صحيح مسلم
(٣٣) مختصر النخبة الاثنى عشرية للشاه عبدالعزيز	(١٤) سنن الترمذى
	(١٥) سنن ابى داود
	(١٦) سنن ابن ماجه
	(١٧) موطا امام مالك
	(١٨) مسند احمد
	(١٩) سنن البيهقى

(٤٩) بصائر الدرجات لذهبا	الدعوى باختصار الشيخ
(٥٠) تهذيب الاحكام للطوسي	الآلوسي
(٥١) كتاب الاحتجاج للطبرسي	(٣٤) لسان العرب لابن منظور
(٥٢) كتاب الخصال لابن بابويه	الافريقي
القمي	(٣٥) تاريخ ادبيات ايران
(٥٣) جامع الاخبار لابن بابويه	للككتور براون
القمي	(٣٦) الخطوط العريضة للسيد
(٥٤) الاعتقادات لابن بابويه	محب الدين الخطيب
القمي	كتب الشيعة
(٥٥) شرح نهج البلاغة للمسيم	(٣٧) تفسير العسكري
(٥٦) شرح نهج البلاغة لابن	(٣٨) تفسير القمي
ابي الحديد	(٣٩) مجمع البيان للطبرسي
(٥٧) رجال الكشي	(٤٠) تفسير الصافي للحسن
(٥٨) الفهرست للنجاشي	الكاشي
(٥٩) فهرست الطوسي	(٤١) تفسير العياشي
(٦٠) تنقيح المقال للمامقاني	(٤٢) تفسير النبيان للطوسي
(٦١) مجالس المؤمنين لتستري	(٤٣)
(٦٢) فرق الشيعة للنوختي	(٤٤) مقبول قرآن تفسير شيعي
(٦٣) تاريخ "روضه الصفا"	في الاردية
في الفارسية	(٤٥) نهج البلاغة
(٦٤) كتاب الخراج و النجراخ	(٤٦) الكافي في الاصول للكايني
للاواندي	(٤٧) الكافي في الفروع للكايني
(٦٥) كشف الغمة للاردبيلي	(٤٨) الصافي شرح الكافي في
(٦٦) من لا يحضره الفقيه	الفارسية



Some out class BOOKS



IDARA TARJUMAN-US-SUNNAH